نام کتاب:برترين بانوى جهان فاطمه زهرا (س)

نويسنده : آية الله العظمى ناصر مكارم شيرازى

## سرنوشت دردناك زنان در طول تاريخ‏

بسم اللّه الرحمن الرحيم‏

«كانت مريم سيدة نساء زمانها اما ابنتى فاطمة فهى سيدة نساء العالمين من الاولين و الاخرين»:

«مريم بانوى زنان عصر خود بود، اما دخترم فاطمه بانوى همه زنان جهان از اولين و آخرين است».

(پيامبر اكرم (ص))

\* \* \*

زنان در طول تاريخ سر گذشت دردناكى داشتند، و از آنجا كه از نظر جسمانى نسبت به جنس خشن، - مردان - كمى ضعيفتر بودند، زورگويان و ظالمان در طول تاريخ سعى داشتند شخصيت انسانى آن‏ها را به همين دليل لگد مال كنند، و چه جناياتى كه در اين راه نكردند، مخصوصاً در محيط عربستان و در عصر جاهليت (هر چند تمام دنيا در آن زمان در جاهليت فرو رفته بود) بيش از همه جا شخصيت زن پايمال شده بود.

تا آنجا كه زن را همچون كالائى مبادله مى‏كردند.

سهمى از ارث مردان براى آن‏ها قائل نبودند.

تولد دختر را ننگ مى‏پنداشتند، و چنانكه مى‏دانيم دختران را زنده به گور مى‏كردند وعجب اينكه حتى قوانين طبيعى را در اين زمينه ناديده گرفته و مى‏گفتند «بچه‏هاى دختران ما فرزندان ما نيستند فرزندان ما تنها بچه‏هاى پسران ما مى‏باشند و اين شعر از آن زمان بر اساس همين تفكر به يادگار مانده است:

بنونا، بنوابنائنا و بناتنا

بنوهن اينا الرجال الاباعد! (١)

اما اسلام كه براى ارزشهاى انسانى والهى گام به ميدان گذارده بود سخت با اين تفكر جاهلى به مبارزه برخاست وبراى احياى شخصيت از دست رفته، زن قيام كرد:

از طريق موعظه و اندرز و آموزشهاى فرهنگى .

از طريق وضع قوانين به نفع زنان و شركت دادن آن‏ها در مسائل مختلف، و سرانجام از طريق شدت عمل در مقابل كسانى كه حاضرنبودند در برابر اين حقايق تسليم شوند.

در حديث آمده است:

«اسما بنت عميس» همسر «جعفربن ابى طالب» با شوهرش از حبشه بازگشت و به ديدن همسران پيامبر آمد، يكى از سوالاتى كه مطرح كرد، اين بود: آيا چيزى از آيات قرآن درباره زنان نازل شده است؟ آن‏ها اظهار بى اطلاعى كردند!

«اسما» به خدمت پيامبر آمد عرض كرد اى رسول خدا جنس زن گرفتار خسران وزيان است؟ (و شايد حق داشت اين سخن رابگويد چون سالها از مبدأ وحى دور مانده بود و گمان مى‏كرد اصولى كه بر جامعه جاهليت حاكم بود بقايايش هنوز باقى مانده است) .

پيامبر فرمود چرا؟

عرض كرد به خاطره اينكه در اسلامقرآن فضيلتى درباره آن‏ها همانند مردان نيامده است!

با اينكه سال پنجم هجرت بود و هيجده سال از طلوع اسلام مى‏گذشت و درباره احياى شخصيت زن در قرآن و حديث مطالب فراوانى وارد شده بود، ولى باز براى تأكيد بيشتر آيه ٣٥ سوره احزاب نازل شد. آيه‏اى كه در حقيقت بيانگر همه ارزشها است، ارزشهائى كه در زنان و مردان يكسان است، و از برترين موقعيت برخوردار مى‏باشد.

ارزشهاى كه در ده بخش خلاصه شده است:

مى‏فرمايد:

«ان المسلمين و المسلمات».

«والمؤمنين و المؤمنات».

«و القانتين و القانتات».

«والصادقين والصادقات».

«والصابرين و الصابرات».

«والخاشعين و الخاشعات».

«والمتصدقين و المتصدقات».

«والصائمين و الصائمات».

«والحافظين فروجهم والحافظات».

«والذاكرين اللّه كثيراً والذاكرات».

«اعداللّه لهم مغفره و اجراً عظيماً»:

«مردان مسلمان و زنان مسلمان».

«مردان باايمان و زنان باايمان».

«مردان مطيع فرمان خدا و زنان مطيع فرمان حق».

«مردان راستگو و زنان راستگو».

«مردان صابر و شيبا و زنان صابر و شكيبا».

«مردان با خشوع و زنان با خشوع».

«مردان انفاق گر و زنان انفاق گر».

«مردان روزه دار و زنان روزه دار».

«مردانى كه شرمگاه خود را نگاه مى‏دارند و زنان پاكدامن و با عفت».

«و مردانى كه بسيار به ياد خدا هستند و زنانى كه بسيار خدا را ياد مى‏كنند».

«خدا براى همه آن‏ها آمرزش و پاداش عظيمى فراهم ساخته است».

و به اين ترتيب اسلام آخرين سخن را در اين زمينه بيان كرد، و نشان داد كه زنان و مردان دوش به دوش يكديگر در مسير زندگى به سوى خدا، و به سوى ارزشهاى انسانى، گام برمى دارند در صورتى كه از شرائط يكسانى در اين مسير برخوردار باشند.

بعضى تعجب مى‏كنند چگونه اسلام به زنان حق داده است در برابر شير دادن فرزندان خود مطالبه اجرت كنند:

«فان ارضعن لكم فآتوهن اجورهن. (٢)

كدام زن است كه براى شير دادن به فرزند دلبندش مخصوصاً موقعى كه با مرد زندگى مشترك دارد، اجر و مزدى مطالبه كند؟!

ولى نبايد فراموش كرد كه اين دستورات به خاطر آن است كه اسلام بگويد نه تنها زن يك انسان است و داراى همه حقوق انسانى.

نه تنها او در مورد اموالش حق تصميم‏گيرى دارد، و مرد نمى تواند بى رضاى او، حق او را زير پا بگذارد، بلكه اگر بخواهد در برابر شيردادن هم حقش را مطالبه كند، مى‏تواند. و اين دستور در آن محيط چه تأثير عميقى داشت؟!

كوتاه سخن اينكه اسلام حق بزرگى بر زنان جهان دارد، زيرا آن‏ها را از چنگال ظلم ظالمان تاريخ نجات داد، به شرط آنكه دستورات اسلام در اين زمينه مو به مو به كار گرفته شود.

## ولادت پرشكوه فاطمه (س) ‏

فاطمه بضعة منى و هى نور عينى و ثمرة فؤادى و روحى التى بين جنبى و هى الحوراء الانسية:

«فاطمه پاره تن من است، و نور چشمان من، و ميوه دلم و روح من است و او حورى انسان صفت است»

\* \* \*

پيامبر اسلام (ص) در آن سال كه سال پنجم بعثتش بود در سختترين شرائط و حالات به سر مى‏برد.

اسلام منزوى بود، و مسلمانان اندك نخستين، شديداً تحت فشار.

محيط مكه بر اثر شرك و بت پرستى و جهل و خرافات و جنگهاى قبايل عرب و حاكميت زور و بينوائى توده‏هاى مردم، تيره و تار بود.

پيامبر (ص) به آينده مى‏انديشيد، آينده‏اى درخشان از پشت اين ابرهاى سياه و ظلمانى، آينده‏اى كه با توجه به اسباب عادى و ظاهرى بسيار دور دست و شايد غير ممكن بود.

در همين سال حادثه بزرگى در زندگى پيامبر رخ داد، به فرمان خدا براى مشاهده ملكوت آسمانها به معراج رفت، و به مصداق «لنريه من آياتنا الكبرى» آيات عظيم پروردگار در پهنه بلند آسمان را با چشم خود ديد، و روح بزرگش بزرگتر شد، و آماده پذيرش رسالتى سنگيت‏تر توأم با اميد بيشتر.

در روايتى از اهل سنت و شيعه - كه هر دو بر آن تأكيد دارند - مى‏خوانيم: پيامبر (ص) در شب معراج از بهشت عبور مى‏كرد، جبرئيل از ميوه درخت طوبى به آن حضرت داد، و هنگامى كه پيامبر (ص) به زمين بازگشت نطفه فاطمه زهرا سلام اللّه عليها از آن ميوه بهشتى منعقد شد.

لذا در حديث مى‏خوانيم كه پيامبر (ص) فاطمه سلام اللّه عليها را بسيار مى‏بوسيد، روزى همسرش عايشه بر اين كار خرده گرفت، كه چرا اينهمه دخترت را مى‏بوسى؟!

پيامبر (ص) در جواب فرمود:

«من هر زمان فاطمه را مى‏بوسم، بوى بهشت برين را از او استشمام مى‏كنم».

و به اين ترتيب اين مولود بزرگ از عصاره پاك ميوه‏هاى بهشتى و از پدرى همچون پيامبر (ص) ، و مادر ايثارگر و فداكارى همچون «خديجه» در روز بيستم جمادى الثانى گام به دنيا نهاد، و طعن و سرزنشهاى مخالفين كه پيامبر را بدون «نسل جانشين» مى‏پنداشتند، همگى نقش بر آب شد، و به مضمون سوره «كوثر» فاطمه زهرا چشمه جوشان براى ادامه دودمان پيامبر و ائمه هدى و خير كثير در طول قرون و اعصار، تا روز قيامت شد.

اين بانوى بهشتى (ص) نام داشت كه هر كدام از ديگرى پر معنى‏تر بود: ١- فاطمه، ٢- صديقه، ٣- طاهره، ٤- مباركه، ٥- زكيه، ٦- راضيه، ٧- مرضيه، ٨- محدثه، ٩- زهرا و هر يك بيانگر اوصاف و بركات وجود پربركت او است.

همين بس كه در نام معروفش «فاطمه» بزرگترين بشارت براى پيروان مكتبش نهفته است، چرا كه «فاطمه» از ماده «فطم» به معنى جدا شدن، يا باز گرفتن از شير است، و طبق حديثى كه از پيامبر گرامى اسلام (ص) ‏ روايت شده به امير مؤمنان على (ع) ‏ فرمود:

«مى دانى چرا دخترم، فاطمه ناميده شد؟

عرض كرد:

بفرمائيد.

فرمود:

براى آنكه او و شيعيان و پيروان مكتبش از آتش دوزخ باز گرفته شده‏اند»!

از ميان نامهاى او نام «زهراء» نيز درخشندگى و فروغ خاصى دارد، از امام صادق (ع) پرسيدند:

چرا فاطمه را «زهراء» مى‏نامند؟

فرمود:

«زيرا زهراء به معنى درخشنده است و فاطمه چنان بود كه چون در محراب عبادت مى‏ايستاد و نور او براى اهل آسمانها پرتو افكن مى‏شد، همانگونه كه نور ستارگان براى اهل زمين [پرتو افكن است‏]. لذا زهراء نام نهاده شد».

هنگامى كه خديجه زنى با شخصيت و معروف به بزرگى بود، با پيامبر اسلام (ص) ‏ ازدواج كرد زنان مكه از او قطع رابطه كردند، و گفتند: او با جوان تهى دست و يتيمى ازدواج كرده و شخصيت خود را پائين آورده است!

اين وضع همچنان ادامه يافت تا اينكه خديجه باردار شد و جنينش كسى جز فاطمه زهرا نبود.

به هنگام وضع حمل به سراغ زنان قريش فرستاد و از آن‏ها خواست كه در اين ساعات حساس و پردرد و رنج به يارى او بيايند و تنهايش نگذارند، اما او با اين پاسخ سرد و درد آلود روبرو شد كه:

«تو سخن ما را گوش نكردى، با يتيم ابوطالب كه مالى نداشت ازدواج نمودى، ما نيز به كمك تو نخواهيم شتافت»!

خديجه با ايمان، از اين پيام زشت و بى معنى سخت غمگين شد، اما در اعماق دلش نور اميدى درخشيد كه خدايش او را در اينحال تنها نخواهد گذاشت.

لحظات سخت و بحرانى وضع حمل آغاز شد، او در محيط خانه تنها بود، و زنى كه او را كمك كند وجود نداشت، قلب او فشرده‏تر مى‏شد، و امواج خروشان بى مهريهاى مردم روح پاكش را آزار مى‏داد.

ناگهان برقى در افق روحش درخشيد، چشم بگشود و چهار زن را نزد خود ديد، سخت نگران شد. يكى از آن چهار زن صدا زد:

نترس و غمگين مباش. پرودرگار مهربانت ما را به يارى تو فرستاده است ما خواهران توايم.

من ساره‏ام!

و اين يك آسيه همسر فرعون است كه از دوستان تو در بهشت خواهد بود.

آن ديگر مريم دختر عمران.

و اين چهارمى را كه مى‏بينى دختر موسى بن عمران، كلثوم است!

ما آمده‏ايم كه در اين ساعت يار و ياور تو باشيم.

و نزد او ماندند تا فاطمه بانوى اسلام ديده به جهان گشود.

آرى به مصداق‏

ان الذين قالوا ربنا اللّه ثم استقاموا تتنزل عليهم الملائكة الاتخافوا و لاتحزنوا».

كسانى كه بگويند پروردگار ما اللّه است، فرشتگان بر آن‏ها نازل مى‏شوند و مى‏گويند نترسيد و اندوهى به خود راه ندهيد»

در اينجا نيز علاوه بر فرشتگان، ارواح زنان با شخصيت جهان به يارى خديجه با ايمان و پر استقامت شتافتند.

تولد اين مولود خجسته آنچنان پيامبر (ص) را خشنود كرد كه زبان به مدح و ثناى پرورگار گشود، و زبان بدخواهان كه او را ابتر مى‏خواندند، براى هميشه كوتاه شد.

خداوند مژده اين مولود پربركت را در سوره كوثر به پيامبرش داد و فرمود:

انا اعطيناك الكوثر.

فصل لربك وانحر

ان شانئك هو الابتر»:

ما سرچشمه جوشان خير كثير را به تو بخشيديم.

اكنون كه چنين است، براى پرودگارت نماز بجاى آور و تكبير گو!

مسلماً دشمن تو، ابتر است!

## محبت فراوان پيامبر (ص) نسبت به فاطمه (س)

اذا اشتقت الى الجنة قبلت نحر فاطمة:

هنگامى كه شوق بهشت در دلم پيدا مى‏شود گلوى فاطمه را مى‏بوسم!

\* \* \*

همه مورخان و ارباب حديث نوشته‏اند كه پيامبر (ص) نسبت به دخترش فاطمه‏ (س) علاقه عجيبى داشت.

بديهى است علاقه پيامبر تنها به خاطر رابطه پدرى و فرزندى نبود، هر چند اين عاطفه در وجود پيامبر (ص) موج مى‏زد، اما تعبيرات و سخنانى كه پيامبر (ص) به هنگام اظهار علاقه نسبت به دخترش فاطمه‏ (س) بيان مى‏كرد، نشان مى‏داد كه در اينجا معيارهاى ديگرى مطرح است. و:

اين محبت از محبتها جدا است‏

حب محبوب خدا، حب خدا است‏

از ميان روايات فراوانى كه در اين زمينه رسيده است كافى است به چند روايت زير كه در كتب معروف شيعه و اهل سنت آمده اشاره كنيم:

١- ما كان احد من الرجال احب الى رسول اللّه من على و لا من النساءٍ احب اليه من فاطمة:

«احدى از مردان نزد پيامبر (ص) محبوبتر از امير مؤمنان على‏ (ع) نبود و نه از زنان، محبوبتر از فاطمه (س) .

جالب اين است كه اين حديث را گروه زيادى از عايشه نقل كرده‏اند.

٢- هنگامى كه آيه شريفه:

لا تجعلوا دعاء الرسول بينكم كدعاءٍ بعضكم بعضاً:

پيامبر را آن گونه كه يكديگر را صدا مى‏زنيد، صدا نزنيد

نازل شد مسلمانان پيامبر (ص) را با خطاب «يا محمد» صدا نكردند، بلكه «يا رسول اللّه و يا ايها النبى» مى‏گفتند.

فاطمه (س) مى‏گويد:

بعد از نزول اين آيه من ديگر جرأت نكردم پدرم را به عنوان «يا ابتاه» (پدرجان!» صدا كنم، و هنگام كه خدمتش مى‏رسيدم «يا رسول‏اللّه» مى‏گفتم.

يكى دوبار اين خطاب را تكرار كردم، ديدم پيامبر (ص) ناراحت شد و از من روبرگردانيد. دفعه سوم رو به من كرد و گفت:

يا فاطمة انها لم تنزل فيك و لا فى اهلك و لا نسلك، انت منى و انا منك، انما نزلت فى اهل الجفاء و الغلظة من قريش!:

اى فاطمه اين آيه درباره تو نازل نشده، و نه درباره خاندان و نسل تو، تو از منى و من از توأم، اين در مورد جفاكاران و تند خويان بى ادب از قريش نازل شده است!

سپس اين جمله عجيب و روح پرور را افزود:

قولى: يا ابه! فانها احيا للقلب و ارضى للرب!

«بگو پدرجان! كه اين سخن قلب مرا زنده مى‏كند و خدا را خشنود مى‏سازد».

آرى آهنگ دلنواز پدرجان فاطمه‏ (ع) با روح پيامبر (ص) همان مى‏كرد كه امواج نسيم بهارى با شكوفه‏هاى لطيف درختان.

٣- در حديث ديگرى آمده است پيامبر چنان مشتاق فاطمه (س) ‏ بود كه هر گاه به سفر مى‏رفت آخرين كسى را كه با او وداع مى‏كرد زهرا (س) بود، و به هنگامى كه از سفر باز مى‏گشت نخستين كسى را كه به ديدنش مى‏شتافت فاطمه‏ (س) بود.

٤- اين حديث را نيز بسيارى از محدثان شيعه و اهل سنت نقل كرده‏اند كه پيامبر فرمود:

من آذاها فقد آذانى.

و من اغضبها فقد اغضبنى.

من سرها فقد سرنى.

و من سائه فقد سائنى.

هر كس او را آزار دهد مرا آزار داده است.

و هر كس او را خشمگين كند مرا خمشگين ساخته.

هر كس او را مسرور كند مرا مسرور ساخته نموده.

و هر كس او را اندوهگين سازد مرا اندوهگين ساخته است!

بدون شك شخصيت والاى فاطمه (س) ‏ عليها و آينده درخشان و مقام عرفان و ايمان و عبادتش اين همه احترام را ايجاب مى‏كرد. چرا كه امامان، همه، از نسل او بودند. و بعلاوه او همسر بزرگمرد اسلام امير مؤمنان على‏ (ع) بود.

اما پيامبر (ص) با اين عمل مى‏خواست حقيقت ديگرى را نيز به مردم تفهيم كند و ديدگاه اسلام را در زمينه ديگرى روشن سازد و انقلاب فكرى و فرهنگى بيافريند و بگويد:

دختر موجودى نيست كه بايد زنده به گور شود.

ببينيد من دست دخترم را مى‏بوسم، او را بر جاى خود مى‏نشانم، و اين همه عظمت و احترام براى او قائلم.

دختر انسانى است همچون ساير انسانها، نعمتى است از نعمتهاى پرودرگار، موهبتى است الهى.

دختر نيز مى‏تواند مانند پسر مدارج كمال را طى كند و به حريم قرب خدا راه يابد.

و به اين ترتبيب شخصيت در هم شكسته زن را در آن محيط تاريك احياء فرمود.

--------------------------------------------

پى نوشت ها :

١ . پسران پسران ما، پسران ما مى‏باشند - و پسران دختران ما، پسران مردان دور از ما هستند.

٢ . سوره طلاق، آيه‏٦: پس اگر براى شما [به فرزندانتان‏] شير دهند و اجر آنان را به آن‏ها بپردازند.

٣ . رياحين الشريعه، جلد١، صفحه .٢١

٤ . اين حديث را با مختصر تفاوتى «سيوطى» در درالمنثور و «طبرى» در ذخائر العقبى و «على بن ابراهيم» در تفسير خود نقل كرده‏اند. گرچه معروف است كه معراج در سالهاى آخر توقف پيامبر (ص) در مكه بوده، ولى به طورى كه از بعضى از روايات استفاده مى‏شود معراج مكرر اتفاق افتاده است، بنابراين منافاتى با تولد بانوى اسلام در سال پنجم بعثت ندارد.

٥ . اين حديث در بسيارى از كتب اهل سنت از جمله «تاريخ بغداد» و «صواعق ابن حجر» و «كنز العمال» و كتب ديگر آمده است .

٦ . مضمون اين حديث را گروهى از دانشمندان اهل سنت از جمله «طبرى» در «ذخائر العقبى» نقل كرده است.

٧ . سوره فصلت، آيه .٣٠

٨ . فضائل الخمسة جلد ٤٣ صفحه .١٢٧

٩ . مضمون اين حديث در دهها روايت از طرق اهل سنت نقل شده است (احقاق الحق) ، جلد ١٠، صفحه .١٦٧

١٠ . سوره نور، آيه .٦٣

١١ . مناقب اين شهر آشوب، جلد٣، صفحه .٣٢٠

١٢ . فضائل الخمسة، جلد٣، صفحه .١٣٢

## فاطمه (س) ‏ در كنار پدر

ان اول شخص يدخل على الجنة فاطمه بنت محمد:

«نخستين كسى كه در بهشت بر من وارد مى‏شود، فاطمه دختر محمد است».

\* \* \*

در آن روزگار كه مسلمانان دوران آمادگى خود را در مكه مى‏گذراندند، محيط زندگى آنان سخت طوفانى و شرائط فوق العاده بحرانى بود.

آغاز اسلام بود و مسلمانان در اقليت شديدى قرار داشتند، و تمام قدرت و نيرو و حاكميت و ثروت دست دشمنان بى رحم و بى منطق اسلام بود و هر كارى مى‏خواستند، مى‏كردند.

آزارى نبود كه بر سر مسلمانان نياورند، و جسارت و توهينى نبود كه نسبت به مقام شامخ پيامبر (ص) روا ندارند.

در اين دوران دو نفر بيش از همه ايثار و فداكارى كردند: از ميان زنان «خديجه» بود كه بر زخمهاى قلب و جسم پيامبر (ص) مرهم مى‏نهاد، و غبار غم و اندوه را با فداكاريهايش، با محبت و صفايش با همدردى و دلسوزى اش، از قلب مباركه پيامبر مى‏زدود.

و ديگر «ابوطالب پدر بزرگوار اميرمؤمنان على‏ (ع) بود كه نفوذ و اعتبارى بسيار در ميان مردم مكه داشت، و از تدبير و هوش و ذكاوت فوق العاده‏اى برخوردار بود، او خود را سپرى نيرومند در برابر پيامبر (ص) كرده بود و يار و ياور و حامى مهربان پيامبر اسلام (ص) ‏ بود.

ولى با نهايت تأسف اين هر دو يار وفادار، و دو شخصيت بزرگ و انسانهاى ايثارگر، در سال دهم هجرت به فاصله كمى چشم از جهان پوشيدند، و پيغمبر (ص) را در مرگ خود عزادار ساختند، و رسول خدا (ص) از اين نظر تنها ماند.

شدت اندوه پيامبر (ص) در سوگ اين دو شخصيت كه به حق هر كدام سهم قابل ملاحظه‏اى در پيشرفت اسلام داشتند، از اينجا روشن مى‏شود كه آن سال را «عام الحزن» نام نهادند يعنى «سال غم و اندوه»!.

اما از آنجا كه خداوند هر نعمتى را از بندگان برگزيده‏اش مى‏گيرد نعمت ديگرى را جانشين آن مى‏كند هر كدام از اين دو بزرگوار فرزندى از خود به يادگار گذاشتند كه درست نقش آن‏ها را ايفا مى‏كردند.

اميرمؤمنان على (ع) ‏ يادگار «ابوطالب» همانند پدر حامى و مدافع و يار و ياور پيامبر (ص) بود، قبلا نيز چنين بود اما بعد از ابوطالب جاى خالى او را نيز پر كرد.

و خديجه دخترش «فاطمه» را به يادگار گذاشت، دخترى مهربان، فداكار و شجاع و ايثارگر كه همواره در كنار «پدر» بود و گرد و غبار و رنج و محنت را از قلب پاك پدر مى‏زدود.

امير مؤمنان على (ع) در آن هنگام ١٩ سال داشت در حالى كه فاطمه سلام اللّه عليها طبق احاديث معروف بيش از پنجسال از سن مباركش نگذشته بود، قابل توجه اينكه هر دو در خانه پيامبر (ص) زندگى مى‏كردند و مونس ساعتهاى تنهائى او بودند.

هنوز سه سال به هجرت باقى مانده بود، سه سال مملو از حوادث سخت و طوفانهاى شديد زندگى، مملو از مرارتها و ملالتها، مملو از آزارها و اهانتها و تلاشهاى دشمنان براى محو اسلام و مسلمين.

گاه دشمنان سنگدل، خاك، يا خاكستر بر سر پيامبر (ص) مى‏پاشيدند، هنگامى كه پيامبر (ص) خانه مى‏آمد، فاطمه سلام اللّه عليها خاك و خاكستر از سر و صورت پدر پاك مى‏كرد، در حالى كه اشك در چشمانش حلقه زده بود، پيامبر (ص) مى‏فرمود:

دخترم غمگين مباش و اشك مريز كه خداوند حافظ و نگهبان پدر تواست.

گاه دشمنان در حجر اسماعيل اجتماع داشتند و به بتها سوگند مى‏خوردند كه هر كجا «محمّد» را پيدا كنند، او را به قتل برسانند.

فاطمه سلام اللّه عليها اين خبر را مى‏شنيد و به اطلاع پدر مى‏رساند تا مراقب بيشترى از خود كند و اين نشان‏ مى‏دهد كه نه تنها در درون خانه كه در بيرون نيز فاطمه سلام اللّه عليها در فكر دفاع و نجات پدر بود.

در يكى از همان سالها، ابوجهل مشتى اراذل مكّه را تحريك كرد كه به هنگامى كه پيامبر (ص) در مسجد الحرام به سجده رفته بود، شكمبه گوسفندى را بياورند و بر سر حضرت بيفكنند، هنگامى كه اين عمل انجام شد ابوجهل و اطرافيانش صدا به خنده بلند كردند و پيامبر (ص) را به باد مسخره گرفتند.

بعضى از ياران، منظره را ديدند اما دشمن بيرحم چنان آماده بود كه توانائى بر دفاع نداشتند، ولى هنگامى كه اين خبر به گوش دختر كوچكش فاطمه (س) رسيد به سرعت به مسجد الحرام آمد و آن را برداشت و با شجاعت مخصوص خودش، ابوجهل و يارانش ر با شمشير زبان مجازات كرد، و به آن‏ها نفرين فرمود.

آرى در آنجا كه گاهى مردن دلاور جرأت دفاع از پيامبر (ص) را نداشتند، اين دختر شجاع و خردسال، حضور داشت و به دفاع از پيامبر (ص) مى‏پرداخت.

اين دوران هر چه بود، سپرى شد، پيامبر (ص) عازم هجرت به مدينه گشت. فاطمه سلام اللّه عليها بايد موقتاً از پدر جدا شود و در خانه تنها بماند، تا زمانى كه اجازه هجرت به او داده شود، در حالى كه ٨ سال بيشتر از سن مباركش نمى گذشت. ولى همانگونه كه اميرمؤمنان على (ع) در لحظات حساس و بحرانى هجرت با خوابيدن در بستر پيامبر (ص) امتحان ايثار و فداكارى خود را داد و بدن خويش را در معرض شمشيرهاى دشمن گذارد، فاطمه (ص) ‏ نيز بدون جزع و بيتابى آمادگى خود را براى پذيرش اين رسالت جديد اعلام داشت.

ولى دوران جدائى او نمى توانست زياد طولانى باشد، و بايد در كنار پدر همچنان بماند. و در محيط مدينه همچون مكه به دفاع خود ادامه دهد، و گردو غبار اندوه و حوادث سخت را از قلب نورانى پدر بشويد، لذا بعد از چند روز به اتفاق چند نفر از همسران پيامبر (ص) به همراهى امير مؤمنان على (ع) به مدينه آمد.

فاطمه نه تنها در روزهاى عادى (هر چند پيامبر (ص) روز عادى نداشت) بكله در روزهاى جنگ و طوفانى نيز همچون يك مرد شجاع در شعاعى كه مأموريت داشت، از پيامبر (ص) دفاع مى‏كرد.

هنگامى كه جنگ «احد» پايان گرفت و تازه لشگر دشمن صحنه را ترك گفته بود و پيامبر (ص) با دندان شكسته و پيشانى مجروح هنوز در ميدان احد بود فاطمه سلام اللّه عليها با سرعت به «احد» آمد و با اينكه هنوز نوجوان كم سن و سالى بود فاصله ميان «مدينه» و «احد» را با پاى پياده و با شوق زياد طى كرد، صورت پدر

را با آب شستشو داد، خون را از چهره‏اش زدود، اما زخم پيشانى همچنان خونريزى مى‏كرد.

قطعه حصيرى را سوزاند، و خاكستر آن را برجاى زخم ريخت و مانع خونريزى شد، و عجيبتر اينكه براى جنگى كه در روز بعد اتفاق مى‏افتاد. اسلحه براى پدر فراهم مى‏كرد.

در جنگ احزاب كه از پررنج ترين غزوات اسلامى بود، و در ماجراى فتح مكه در آن روز كه سپاه پيروزمند اسلام با احتياطهاى لازم آخرين سنگر شرك را از دست مشركان گرفت و خانه را از لوث وجود بتها پاك كرد، باز مى‏بينيم فاطمه سلام اللّه عليها در كنار پيامبر قرار گرفته، و به كنار خندق مى‏آيد و براى پيامبر (ص) كه چند روز گرسنه مانده، غذاى ساده‏اى كه از قرض نانى تجاوز نمى كرد، تهيه مى‏كند، و به هنگام فتح مكه براى او خميه مى‏زند، آب براى شستشو و غسل آماده مى‏كند، تا گردو غبار را از تنش بشويد و لباس پاكيزه‏اى بپوشد و رهسپار مسجد الحرام شود.

## فاطمه (س) ‏ همسر وفادار امير مؤمنان (ع)

لولم يخلق على لم يكن لفاطمة كفو

«هر گاه على آفريده نمى شد، كسى كه لايق همسرى فاطمه باشد وجود نداشت».

\* \* \*

ازدواجى كه عقدش در ملكوت آسمان بسته شد!

كمالات فوق العاده فاطمه (س) ‏ از يكسو.

و انتسابش به شخص پيامبر از سوى ديگر.

و شرافت خانوادگى او نيز از سوى ديگر.

سبب شد كه مردان زيادى از بزرگان ياران پيامبر (ص) به خواستگارى او بيايند اما همه جواب رد شنيدند.

و جالب اينكه غالباً پيامبر در پاسخ آن‏ها مى‏فرمود:

امرها الى ربها!

«كار فاطمه به دست پروردگار فاطمه است»!

از همه عجيب تر خواستگارى «عبدالرحمن بن عوف» بود، همان مرد ثروتمندى كه مطابق راه و رسم جاهليت، به همه چيز از دريچه مادى مى‏نگريست، و مهريه سنگين را دليل بر شخصيت زن و موقعيت ممتاز شوهر مى‏پنداشت.

او به خدمت پيامبر (ص) آمد و عرض كرد:

اگر فاطمه را به همسرى من درآورى يكصد شتر كه بار همه آن‏ها پارچه‏هاى گرانقيمت مصرى باشد به اضافه ده هزار دينار طلا مهريه او مى‏كنم!!

پيامبر (ص) از اين خواستگارى زشت و بى معنى چنان خشمگين شد كه مشتى سنگريزه برداشت و به طرف عبدالرحمن پاشيد و گفت:

«تو گمان كردى من بنده پولم و ثروتم كه با پول و ثروت مى‏خواهى بر من فخر بفروشى»؟

آرى بايد در خواستگارى فاطمه الگوهاى اسلامى مشخص شود، سنتهاى جاهليت پايمال گردد، و معيارهاى ارزش اسلامى معلوم شود.

مردم مدينه در اين گفتگوها بودند ناگهان اين صدا در همه جا پيچيد كه پيامبر (ص) مى‏خواهد تنها دخترش را به همسرى على بن ابيطالب (ع) ‏ در آورد.

على بن ابيطالب كه دستش از مال و ثروت دنيا كوتاه بود و از معيارهاى عصر جاهلى چيزى نداشت، اما وجودش از فرق تا قدم مملو از ايمان و ارزشهاى اصيل اسلامى بود.

هنگامى كه تحقيق كردند، معلوم شد رهنمون پيامبر (ص) در اين ازدواج مبارك تاريخى وحى آسمانى بوده است، زيرا خودش فرمود:

«اتانى ملك فقال يا محمد ان اللّه يقرأ عليك السلام و يقول لك: انى قد زوجت فاطمه ابنتك من على بن ابى طالب فى الملاءِ الاعلى، فزوجها منه فى الارض»:

«فرشته‏اى از سوى خدا آمد و به من گفت: خداوند بر تو سلام مى‏فرستد و مى‏گويد من دخترت فاطمه را در آسمانها به همسرى على بن ابيطالب درآوردم تو نيز در زمين او را به ازدواج على درآور»!

هنگامى كه امير امؤمنان على (ع) ‏ به خواستگارى فاطمه سلام اللّه عليها آمد، چهره مباركش از شرم گلگون شده بود. پيامبر (ص) با مشاهده او شاد و خندان شد فرمود براى چه نزد من آمده‏اى؟

ولى اميرمؤمنان على (ع) ‏ به خاطر ابهت پيامبر (ص) نتوانست خواسته خود را مطرح كند، و لذا سكوت كرد.

پيامبر (ص) كه از درون اميرمؤمنان على (ع) ‏ باخبر بود، چنين فرمود:

«لعلك جئت تخطب فاطمة».

«شايد به خواستگارى فاطمه آمدى»؟!...

عرض كرد:

آرى، براى همين منظور آمدم.

پيامبر فرمود:

اى على! قبل از تو مردان ديگرى نيز به خواستگارى فاطمه آمدند، هر گاه من با خود فاطمه اين مطلب را در ميان مى‏نهادم روى موافق نشان نمى داد، و اكنون بگذار تا اين سخن را با خود او در ميان نهم.

درست است كه اين ازدواج آسمانى است و بايد بشود، اما شخصيت فاطمه سلام اللّه عليها خصوصاً، و احترام و آزادى زنان در انتخاب همسر عموماً، ايجاب مى‏كند كه پيامبر (ص) بدون مشورت با فاطمه سلام اللّه عليها اقدام به اين كار نكند.

هنگامى كه پيامبر (ص) فضائل امير مؤمنان على (ع) ‏ را براى دخترش بازگو كرد و فرمود:

من مى‏خواهم تو را به همسرى بهترين خلق خدا در آورم، نظر تو چيست؟

فاطمه كه غرق در شرم و حيا بود سر به زير انداخت و چيزى نگفت و سكوت كرد.

پيامبر (ص) سربرداشت و اين جمله تاريخى را كه سندى است براى فقهاء در مورد ازدواج دختران باكره بيان فرمود:

«اللّه اكبر! سكوتها اقرارها»:

«خداوند بزرگ است، سكوت او دليل بر اقرار او است».

و در پى اين ماجرا عقد ازدواج به وسيله پيامبر (ص) بسته شد.

\* \* \*

## مهر فاطمه‏

اكنون ببينيم مهريّه فاطمه چه بود؟

بدون شك ازدواج بهترين مردان جهان با سيده زنان عالم دختر پيامبر بزرگ اسلام بايد از هر نظر الگو باشد، الگوئى براى همه قرون و اعصار لذا پيامبر (ص) رو به اميرمؤمنان على (ع) ‏ كرد و فرمود:

چيزى دارى كه مهريه همسرت قرار دهى؟ عرض كرد:

پدر و مادرم بفدايت، تو از زندگى من به خوبى آگاهى كه جز «شمشير» و «زره» و «شتر» چيز ديگرى ندارم.

پيامبر (ص) فرمود:

درست است، شمشيرت به هنگام كارزار با دشمنان اسلام مورد نياز است.

و بايد با شتر نخلستان را آب دهى، و در مسافرت‏ها از آن استفاده كنى.

بنابراين تنها زره را مى‏توانى مهريه همسرت بنمائى و من دخترم فاطمه را در برابر همين زره به عقد تو درآوردم!

شايد بيشترين قيمتى كه در تواريخ درباره اين زره نوشته شده است، پانصد درهم است.

آرى اين گونه بايد ارزشهاى غلط درهم بشكند، و ارزشهاى اصيل جانشين آن گردد، و اينگونه است راه و رسم مردان و زنان با ايمان، و اين چنين است برنامه زندگى رهبران راستين بندگان خدا.

\* \* \*

## جهيزيه فاطمه‏

هميشه «مهريه» و «جهيزيه» و «تشريفات عروسى» سه مشكل بزرگ بر سر راه خانواده‏ها در مسئله ازدواج بوده است، مشكلاتى كه گاهى تمام دوران حيات ازدواج را مى‏پوشاند و آثار نكبت بارش تا پايان عمر دو همسر باقى مى‏ماند.

گاه دعواها و مشاجرات لفظى، و گاه نزاعهاى خونين، بر سر اين امور رخ داده است، و چه سرمايه هائى كه بر اثر چشم هم چشميها و رقابتهاى زشت و كودكانه در اين راه از بين رفته است، هنوز هم كه هنوز است اين رسوبات افكار جاهلى در كسانى كه دم از اسلام مى‏زنند، كم نيست.

ولى بايد جهيزيه بانوى اسلام همچون مهريه‏اش الگوئى براى همگان باشد.

اگر تعجب نكنيد پيامبر (ص) دستور داده زره اميرمؤمنان على (ع) ‏ را بفروشد و پولش را كه حدود پانصد درهم بود نزد او آوردند.

پيامبر آن را سه قسمت كرد، قسمتى را به بلال داد، تا از آن عطرى خوشبو تهيه كند، و دو قسمت ديگر را براى تهيه وسائل زندگى و لباس تعيين فرمود.

پيداست وسائلى كه با اين پول ناچيز مى‏توان خريد چقدر ساده و ارزان قيمت بايد باشد؟!

در تواريخ آمده كه هيجده قلم جهيزيه، با آن پول تهيه شد كه قلمهاى مهم آن چنين بود:

يكعدد روسرى بزرگ به چهار درهم‏

يك قواره پيران به هفت درهم‏

يك تخت كه با چوب و برگ خرما تهيه شده بود.

چهار عدد بالش از پوست گوسفند كه از گياه خوشبوى «اذخر» پر شده بود.

يك پرده پشمى.

يك قطعه حصير.

يك عدد دستاس «آسياب كوچك دستى».

يك مشك چرمى.

يك طشت مسى.

يك ظرف بزرگ براى دوشيدن شير.

يك سبوى گلى سبزرنگ... و مانند اينها.

آرى چنين بود جهيزيه بانوى زنان جهان.

\* \* \*

## مراسم جشن عروسى‏

پيغمبر گرامى اسلام‏ (ص) در اين مراسمى كه براى تشكيل خانواده‏اى بود كه بخش مهمى از تاريخ اسلام را دگرگون ساخت و جانشينان معصوم پيامبر (ص) همگى از آن به وجود آمدند، آنچنان برنامه‏اى اجرا نمود كه دشمنان را خشمگين و دوستان را سربلند؟ و دور افتادگان را وادار به تفكر نمود.

«ام سلمه» و «ام ايمن» كه دو زن با شخصيت در اسلام بودند و علاقه بسيارى به بانوى بزرگ فاطمه زهرا سلام اللّه عليها داشتند خدمت پيامبر (ص) آمدند و چنين گفتند:

«اى پيامبر گرامى خدا، راستى اگر خديجه زنده بود با تشكيل مراسم جشن عروسى فاطمه چشمانش روشن مى‏شود، چنين نيست؟

رسول خدا (ص) از شنيدن نام آن بانوى فداكار، اشك در چشمانش حلقه زد، و به ياد آن همه مهربانيها و ايثارگريهاى خديجه افتاد و گفت:

كجا مانند خديجه زنى پيدا مى‏شود؟ آن روز كه همه مردم مرا تكذيب كردند، او مرا تصديق نمود. و تمام ثروت و زندگى خود را براى نشر آئين خداوند در اختيار من گذارد.

او همان بانوئى بود كه خداوند به من دستور داد به او مژده دهم كه قصرى از زمرد در بهشت برين به او عنايت خواهد فرمود.

ام سلمه هنگامى كه اين سخن را شنيد و انقلاب و سوز درونى پيامبر (ص) را مشاهده كرد، عرض نمود،

اى رسول خدا! پدر و مادرم فدايت باد. شما هر قدر درباره خديجه بگوئى عين حقيقت است، ولى به هر حال او دعوت الهى را لبيك گفته و به جوار رحمت او شتافته است اميد است خداوند او را در بهترين جاى بهشت جاى دهد.

ولى مطلبى را كه به خاطر آن به محضر مباركت آمدم چيز ديگرى بود و آن اينكه برادر و پسر عمويت على دوست دارد اجازه دهيد همسرش فاطمه را به خانه خود ببرد، و از اين راه به زندگى خويش سر و سامانى بخشد.

پيامبر (ص) فرمود:

چرا على شخصاً اين پيشنهاد را با من در ميان نگذاشت؟

ام سلمه عرض كرد:

شرم و حيا مانع بود.

در اينجا پيامبر (ص) به‏ام ايمن فرمود:

على را خبر كن.

اميرمؤمنان على (ع) ‏ آمد و در مقابل پيامبر (ص) نشست. اما سر خود را از شرم به زير افكنده بود.

پيامبر (ص) فرمود:

آيا ميل دارى همسرت را به خانه برى؟

اميرمؤمنان على‏ (ص) در حالى كه سرش را به زير انداخته بود، عرض كرد:

آرى، پدرم و مادرم به قربانت باد.

جالب اينكه بر خلاف آنچه در ميان مردم تجمل پرست معمول است كه از ماهها قبل دست به كار اين برنامه‏ها مى‏شوند پيامبر (ص) با خوشحالى فرمود:

همين امشب يا فردا شب ترتيب كار را خواهم داد.

و همان جا دستور فراهم ساختن مقدمات جشن بسيار ساده‏اى كه مملو از روحانيت و معنويت بود صادر فرمود.

اين جشن ملكوتى و مراسم مربوط به آن، آنقدر بى تكلف و ساده برگزار شد كه شنيدنش امروز براى ما تعجب آور است.

اميرمؤمنان على (ع) ‏ مى‏گويد:

مقدارى از پول همان زرهى را كه قبلا فروخته بودم پيامبر (ص) نزد ام سلمه به امانت گزارده بود، و به هنگام مراسم زفاف ده درهم از آن را از وى گرفت، و به من داد و فرمود: مقدارى روغن و خرما و كشك با اين پول خريدارى كن، من اين كار را انجام دادم سپس پيامبر (ص) شخصاً آستين را بالا زد و سفره تميزى طلبيد و آن‏ها را با دست خود مخلوط كرد و غذائى تهيه نمود و با همان غذا از مردم پذيرائى به عمل آورد.

امير مؤمنان (ع) ‏ شخصاً مأمور شد به مسجد بيايد و اصحاب را دعوت كند، هنگامى كه به مسجد آمد خواست فقط برخى را دعوت كند حيا مانع شد، از اين رو صداى خود را بلند كرد و فرمود:

«اجيبوا الى وليمة فاطمة»

شما را به ميهمانى عروسى فاطمه دعوت مى‏كنم!

حضرت مى‏گويد:

مردم دسته دسته به راه افتادند و من از كثرت جمعيت و كمى غذا شرمنده شدم، همينكه پيامبر (ص) از ماجرا آگاه شد، به من فرمود: غصه مخور، من دعا مى‏كنم تا خداوند غذا را بركت دهد و چنين شد همگى از آن غذاى كم خوردند و سير شدند.

جالب اينكه در پايان مراسم، به هنگامى كه مردم به خانه‏هاى خود بازگشتند و خانه خلوت شد پيامبر (ص) فاطمه‏ (ع) را در سمت چپ و امير مؤمنان على (ع) ‏ را در سمت راست خود نشانيد و از آبى كه با دهانش تبرك كرده بود كمى بر بدن زهرا سلام اللّه عليها و كمى بر بدن امير مؤمنان على (ع) ‏ پاشيد و درباره آن‏ها دعا كرد و گفت:

«اللهم انهما منى و انا منهما، اللهم كما اذهبت عنى الرجس و طهرتنى تطهيراً فاذهب عنهم الرجس و طهرهم تطهيراً»:

«خداوند اينها از منند و من از آن‏ها هستم، بارالها همانطور كه هر گونه رجس و پليدى را از من دور كردى از آن‏ها نيز دور كن و آن‏ها را پاكيزه فرما».

سپس فرمود:

برخيزيد و به خانه خود رويد خداوند بر شما هر دو مبارك گرداند.

دنيا پرستان مادى و مؤمنان ضعيف الايمانى كه تحت تأثير زرق و برق مادى اين جهانند و آبرو و شخصيت و عظمت يك خانواده و مباركى و شكوه مراسم عروسى را در آن تشريفات و تجملات كمرشكن و طاقت فرسا مى‏دانند ببينند وعبرت بگيرند، ببينيد و از اين برنامه انسان ساز كه مايه خوشبختى همه پسران و دختران جوان است الهام بگيرند، و نمونه تعليمات اسلام را به صورت زنده و عملى در ماجراى «خواستگارى»، «مهريه»، «جهيزيه» و «مراسم جشن عروسى» فاطمه زهرا سلام اللّه عليها با چشم خود در صفحات تاريخ مشاهده كنند.

--------------------------------------------

پى نوشت ها :

١. اين حديث را «كلينى» در «كافى» و جمعى از اهل سنت در كتب خود مانند «كنز العمال» و «ميزان اعتدال» و غير آن نقل كرده‏اند.

٢. سيره، ابن هشام، جلد ١، صفحه .٤١٦

٣. مناقب، جلد ١، صفحه .٧١

٤. صحيح، بخارى، جلد ٥، صفحه .٨

٥. اين غزوه «حمراء الاسد» بود كه مشركان از نيمه راه به سوى مدينه بازگشتند تا ضربه‏اى را كه در «احد» زده بودند تكميل كنند، اما خدا مى‏خواست مأيوس و نوميد بازگردند، لذا وقتى خود را با مسلمانان شجاع و حتى كسانى كه در «احد» مجروح شده بودند، مواجه ديدند، ترسيدند و بازگشتند.

١. كنوز الحقايق، صفحه .١٢٤

٢. تذكرة الخواص: صفحه .٣٠٦

٣. ذخائر العقبى، ص .٣١

٤. احقاق الحق، جلد ١٠، ص .٣٥٨

## فاطمه (س) بعد از رحلت پيامبر (ص)

ما زالت بعد ابيها معصبة الرأس باكية العين، محترقة القلب.

«بعد از رحلت پيامبر پيوسته شال عزا به سر بسته بود، چشمانى گريان و قلبى سوزان داشت».

\* \* \*

دوران شيرين زندگانى بانوى اسلام فاطمه زهرا سلام اللّه عليها با رحلت پيامبر (ص) به سرعت سپرى شد (هر چند به يك معنى در سراسر زندگى او، دوران شيرينى وجود نداشت، چرا كه پيوسته فشارها و جنگها و توطئه‏هاى دشمنان بر ضد اسلام و پيامبر آرامش روح فاطمه‏ (س) را بر هم مى‏زد) .

با رحلت پيامبر (ص) طوفانهاى تازه‏اى از حوادث پيچيده و بحرانى وزيدن گرفت.

احقاد و كينه‏هاى بدر، خيبر و حنين كه در عصر پيامبر (ص) در زير خاكستر پنهان بود آشكار گشت.

احزاب منافقين به جنب و جوش افتادند تا هم از اسلام انتقام بگيرند، و هم از خاندان پيامبر. (ص) و فاطمه زهرا (س) در مركز اين دايره بود كه تيرهاى زهرآگين دشمنان از هر سوى به سوى آن پرتاب مى‏شد.

فراق و جدائى دردناك از پدر از يكسو.

مظلوميت غم‏انگيز و جانكاه همسرش اميرمؤمنان على (ع) ‏ از سوى ديگر.

توطئه‏هاى دشمنان بر ضد اسلام از ديگر سو.

و نگرانى فاطمه از آينده مسلمين و حفظ ميراث قرآن، دست به دست هم دادند و قلب و روح پاكش را سخت مى‏فشردند.

فاطمه سلام اللّه عليها نمى خواهد با بيان غمهاى خود روح پاك اميرمؤمنان على (ع) ‏ را كه سخت از آن اوضاع ناگوار و خلافكارى‏هاى امت ضربه ديده، آزرده‏تر سازد.

به هين دليل به كنار قبر پيامبر (ص) مى‏رفت و با او درد دل مى‏كرد، و سخنان جانسوزى همچون اخگر آتش كه اعماق وجود انسان را مى‏سوزاند، بر زبان مى‏آورد.

«يا ابتاه بقيت و الهة و حيرانة فريدة، قد انخمد صوتى و انقطع ظهرى و تنغص عيشى»:

«پدرجان بعد از تو، يكه و تنها شدم، حيران و محروم مانده‏ام صدايم به خاموشى گرائيد، و پشتم شكست و آب گواراى زندگى در كامم تلخ شد».

و گاه مى‏گفت:

ماذا على من شر تربة احمدا

الايشم مدى الزمان غواليا

صبت على مصائب لوانها

صبت على الايام صرن لياليا

«كسى كه خاك پاك پيامبر (ص) را ببويد سزاوار است تا پايان عمر هيچ عطرى را نبويد.

بعد از تو اى پدر آنقدر مصائب بر من فرو ريخت كه اگر بر روزهاى روشن مى‏ريخت به صورت شبهاى تيره و تار در مى‏آمد».

چرا فاطمه سلام اللّه عليها اينگونه اشك مى‏ريزد؟

چرا اينهمه بى تابى مى‏كند؟

چرا همچون اسپند بر آتش، قرار ندارد؟

آخر چرا؟!...

جواب اين چراها را بايد از زبان خود او بشنويم.

ام سلمه مى‏گويد:

هنگامى كه بعد از وفات پيامبر (ص) به ديدن بانوى اسلام فاطمه سلام اللّه عليها رفتم و جوياى حال او شدم در پاسخ جمله‏هاى پرمعنى را بيان كرد:

اصبحت بين كمد و كرب.

فقد النبى‏ (ص) و ظلم الوصى.

هتك و اللّه حجابه...

و لكنها احقاد بدرية.

و تراث احدية.

كانت عليها قلوب النفاق مكتمنة.

«از حالم چه مى‏پرسى اى ام سلمه كه:

من در ميان اندوه و رنج بسيار به سر مى‏برم:

از يكسو پدرم پيامبر (ص) را از دست داده‏ام، و از سوى ديگر [با چشم خود مى‏بينم كه‏] به جانشينش [على بن ابيطالب‏] ستم شده است.

به خدا سوگند كه پرده حرمتش را دريدند... .

ولى من مى‏دانم اينها كينه‏هاى بدر.

و انتقامهاى «احد» است.

كه در قلوب منافقان پنهان و پوشيده بود.

ولى با اين همه دفاع از او حريم قدس علوى و حمايتش از امير مؤمنان (ع) ‏ در اين دوران پر درد و رنج بر كسى پوشيده نيست.

گرچه حياتش بعد از پدر همانگونه كه خود از خدايش تقاضا كرد طولانى نشد و دو سه ماه بيشتر نگذشت كه به جوار قرب خدا، و ديدار پدر شتافت، ولى در همين مدت از بذل هرگونه فداكارى و ايثار در حق امير مؤمنان (ع) ‏ و دفاع از اسلام فرو گذارى نكرد.

صلى اللّه عليك يا بنت رسول اللّه و رحمة اللّه و بركاته.

## فضائل و مقامات فاطمه (س) از زبان ديگران

مقدمه اى درباره فضايل دهگانه

در برابر فضائل عظيم اهل بيت‏ (ع) و مقامات فوق العاده آن‏ها در درگاه خداوند، هميشه اين دغدغه خاطر براى بعضى از افراد كه در متن مسائل نيستند وجود دارد كه نكند اين همه فضائل نتيجه خوشبينى فوق العاده دوستان، و برداشتهاى علاقمندان و عاشقان اين مكتب باشد.

آن‏ها چون به اهل بيت‏ (ع) عشق مى‏ورزند، و همه چيز را از همين دريچه مى‏بينند، هر كسى هر فضيلتى را بگويد يا احتمال دهد به آن مؤمن مى‏شوند، خواه سند معتبرى داشته باشد يا نه، و از قديم گفته‏اند:

اگر بر ديده مجنون نشينى‏

به غير از خوبى ليلى نبينى!

اينجاست كه براى رفع هر گونه سوء ظن از اين دور افتادگان، و اطمينان خاطر بيشتر دوستان و نزديكان، به منابع ديگران مراجعه مى‏كنيم، و اهل بيت پيامبر (ص) را در آئينه افكار و كتابها و نوشته‏هاى معروف و مشهور و دست اول آن‏ها مشاهده مى‏كنيم.

و از آنجا كه قبلا فضائل بانوى اسلام فاطمه زهرا (س) را در بخش «زندگى فاطمه» مورد بررسى قرار داده‏ايم، هدف ما در اين بخش «بررسى مقامات معنوى بزرگ بانوى اسلام حضرت فاطمه زهرا (س) دختر گرامى پيغمبر اكرم‏ (ص) در (كتب معروف اهل سنت) است» و قبل از ورود در اصل بحث ذكر «چند نكته» را لازم مى‏دانيم:

١- جالب اينكه تقريبا تمام فضائل و مناقب و مقاماتى كه در كتب شيعه درباره فاطمه زهرا (س) نقل شده در كتب معروف اهل سنت نيز آمده است، و اين راستى عجيب است، زيرا كمتر چيزى مى‏توان يافت كه در منابع معتبر شيعه باشد و در كتب آن‏ها نيامده باشد.

٢- در تمام اين بخش از كتاب كه به دست شما است حتى يك روايت از منابع شيعه نقل نشده، و در ميان اهل سنت نيز به سراغ كتابهائى رفته‏ايم كه از معروفترين و مهمترين كتب حديث و تاريخ و تفسير آن‏ها است.

٣- از مسائلى كه انسان را سخت در تعجب فرو مى‏برد، اينكه مى‏دانيم بعد از پيامبر (ص) طوفان عجيبى در جامعه اسلامى بر سر مسأله خلافت در گرفت، طوفانى كه نتيجه آن تغيير محور خلافت از خاندان پيامبر (ص) به سوى افراد ديگرى برد، آن‏ها كه از سوى خدا به عنوان جانشينى پيامبر (ص) معرفى شده بودند كنار زده شدند، و ديگران جاى آن‏ها را گرفتند.

منزوى شدن اهل بيت‏ (ع) سبب شد كه مقامات حاكم آنچه از فضائل و مناقب در شأن آن‏ها بود، و طبعا شايستگى و اولويت آن‏ها را براى مسأله خلافت اثبات مى‏كرد، سانسور كنند.

زيرا ذكر اين مناقب و فضائل براى همه سؤال انگير بود كه اگر آن‏ها داراى چنين مقاماتى بوده‏اند پس چرا ديگران پيشى گرفته‏اند؟!

چرا ما كسانى را كه خدا و پيامبرش مقدم داشته‏اند، مقدم نداريم.

آخر چرا مردم مسلمان از اين فيض بزرگ محروم بمانند؟!

چرا..... و چرا؟!

و لذا سانسور كردن اين فضائل جزئى از حركت سياسى آن‏ها بود.

و اين مسأله در زمان حكومت «بنى اميه» و «بنى عباس» بسيار اوج گرفت ،تا آنجا كه تيغهاى سانسور، نه مخفيانه و مرموز، كه آشكارا، و برملا به كار افتاد، و نه فقط به محو فضائل اهل بيت: كوشيدند كه براى اثبات فضيلت ديگران به جعل و نشر أكاذيب نيز پرداختند، حتى بعضى از صحابه (يا شبه صحابه) را براى اين كار خريدند، و بهاى سنگينى براى آن پرداختند.

تا آنجا كه درباره بعضى از آن‏ها مانند «سمرة بن جندب» چنين مى‏خوانيم كه معاويه يكصدهزار درهم به او داد كه اين دروغ بزرگ را جعل كند كه آيه.

و من الناس من يعجبك قوله فى الحياة الدنيا و يشهد اللّه على ما فى قلبه و هو الدّالخصام»:

«بعضى از مردم كسانى هستند كه گفتار آن‏ها در زندگى دنيا مايه اعجاب تو مى‏شود و خداوند بر آنچه آن‏ها در دل دارند گوا است، در حالى كه آن‏ها سخت‏ترين دشمنانند» (بقره/٢٠٤)

درباره «على بن ابيطالب‏ (ع) » نازل شده!

و آيه و من الناس من يشرى نفسه ابتغاء مرضات اللّه و اللّه رؤوف بالعباد»:

«و بعضى از مردم خود را در برابر خشنودى خداوند فدا مى‏كنند، و خدا نسبت به بندگانش مهربان است» (بقره/٢٠٧)

درباره «ابن ملجم» نازل شده است! ولى او به اين مبلغ راضى نشد، و معاويه همچنان بر آن افزود تا «چهارصد هزار درهم» شد و قبول كرد!!

به اين ترتيب گفتن فضائل اهل بيت‏ (ع) در منابر و مجالس ممنوع شناخته شد، و نظام حاكم ذكر آن‏ها را يك جرم بزرگ سياسى محسوب مى‏كرد، و هر كس برخلاف نظر آن‏ها در اين راه گام برمى داشت مغضوب مى‏گشت، يا به سياه چال زندانش مى‏افكندند، يا زبانش را از كامش بيرون مى‏كشيدند، و يا بر چوبه دار آويزانش مى‏ساختند.

تا آنجا كه وقتى معاويه به مدين آمد صريحا «ابن عباس» صحابى و مفسر معروف را كه در ميان جامعه اسلامى موقعيت خاصى داشت از ذكر فضائل اميرمؤمنان على‏ (ع) بر حذر داشت.

ابن عباس گفت: تو مانع قرائت قرآن مى‏شوى؟ (يعنى من آياتى را مى‏خوانم كه در شأن على‏ (ع) وارد شده است) گفت: قرآن بخوان ولى آن را تفسير مكن!

در چنين شرائطى مخصوصا با توجه به اينكه «وسائل ارتباط جمعى» در آن زمان تقريبا منحصر به همين منابر و خطبه‏هاى نماز جمعه بود مى‏بايست همه اين فضائل محو شده باشد.

ولى عجيب اين است كه فضائل و مناقب و مقامات اهل بيت‏ (ع) در چنان جو خفقان بارى نه تنها از بين نرفت، بلكه كتابهاى دوست و دشمن را پر كرد، و از همه شگفت آور اينكه در ميان اسناد و مدارك اين فضائل به اعترافات صريحى در اين زمينه، از افرادى همچون «معاويه» و «عمروعاص» و يا بعضى از خلفاى پيشين، برخورد مى‏كنيم كه در صفحات تاريخى كه به دست مورخان خود آن‏ها نگاشته شده، ثبت است! و اين نيست مگر مشيت و اراده الهى و يك اعجاز بزرگ از اهل بيت عصمت (عليهم السلام) .

٤- محو كنندگان فضائل اهل بيت‏ (ع) بقدرى در اين راه تعصب به خرج داده‏اند كه نه فقط شخص امير مؤمنان على‏ (ع) و فرزندانش در ليست سياه آن سياه دلان قرار مى‏گرفت، و تا آنجا كه مى‏توانستند در متزلزل ساختن موقعيت اجتماعى آن‏ها كوشش كردند، بلكه هر كسى به نوعى با آن‏ها ارتباط داشت نيز از اين حملات كينه توزان مصون و محفوظ نماند.

چرا گروهى اينهمه اصرار دارند كه على رغم آنهمه شواهد تاريخى و آثارى كه از ايمان ابوطالب عمو حامى پيغمبر اكرم‏ (ص) در دست است بگويند او كافر و مشرك از دنيا رفته؟! و نزول آيه شريفه «و هم ينهون عنه و ينئون عنه» (آن‏ها ديگران را از او باز ميدارند و خود از او دورى مى‏كنند) را درباره ابوطالب بدانند؟

جز اينكه او پدر بزرگوار اميرمؤمنان على‏ (ع) بود.

چرا اصرار دارند «ابوذر غفارى» آن مرد بزرگ و شجاع را «اشتراكى مذهبى» معرفى كنند، و در كتابهاى خود او را به داشتن عقائد اشتراكى متهم سازند؟!

جز اينكه او از ياران خاص على‏ (ع) و از معترضان به خليفه سوم در مورد حيف و ميل بيت المال بود.

و امثال اين چراها بسيار است!

آيا با اين حال، وجود آنهمه مناقب و فضائل در كتب مخالفان عجيب به نظر نمى رسد؟ و عبور احاديث فضائل اهل بيت‏ (ع) از كانال زمان و محيطى كه نهادن نام على بر فرزند جرمى نابخشودنى محسوب مى‏شد معجزه نيست؟!

٥- شگفت انگيزتر اينكه حذف سانسور فضائل اهل بيت‏ (ع) منحصر به قرون نخستين اسلام، و عصر خلفاى بنى اميه و بنى عباس نبود، در عصر حاضر كه به اصطلاح «عصر تحقيق و بررسى دقيق مسائل تاريخى» است، و معمولا كتابهاى اسلامى چاپ و در كشورها و بلاد مختلف منتشر مى‏گردد، و هر گونه تغيير و تحريف و سانسور مطالب موجب رسوائى بزرگى است، باز جمعى از «محققان متعصب»! (اگر تحقيق با تعصب قابل جمع باشد) دست از گرايشهاى اموى و عباسى برنداشته، و هنوز هم به سانسور و تغيير و تحريف مشغولند كه مرحوم «علامه امينى» آن مرد محقق و متتبع بزرگ اسلام نمونه هائى از آن را در «الغدير جلد ٢» آورده است كه مثلا چگونه «طبرى» مورخ معروف در تاريخ خود مطلبى را كه مربوط به داستان يوم الدار و آيه شريفه «و انذر عشيرتك الاقربين» و اعلام آمادگى از سوى على‏ (ع) براى يارى پيامبر (ص) و اعلام وصى و وزير بودن او از سوى پيغمبر اكرم‏ (ص) آمده است تحريف كرده، و از آن بدتر تحريف «محمد حسين هيكل» است كه در تاريخ خود در يك چاپ حديث را نقل كرده و در چاپ ديگر قسمت مهمى را به كلى ساقط ساقط كرده است!

اكنون با توجه به آنچه در بالا گفتيم سرى به منابع معروف و مشهور اهل سنت مى‏زنيم، و مقامات و مناقب بانوى اسلام فاطمه زهرا (س) را از ديدگاه احاديث آن‏ها مورد بررسى قرار مى‏دهيم، و همانگونه كه گفتيم بناى ما بر اين است كه در اين كتاب حتى يك حديث از منابع و طريق شيعه (هر چند بسيار معتبر و دست اول، باشد) نقل نكنيم، و ميدان سخن را تنها براى احاديث ديگران باز بگذاريم، تا روشن شود مقامات اين بانو چنان روشن است كه حتى پرده پوشان نتوانسته‏اند پرده بر آن بيفكنند.

در اين نوشتار عمدتاً به سراغ ده مبحث مى‏رويم كه محورهاى اصلى مطلب را تشكيل مى‏دهد:

١- او برترين بانوى جهان بود.

٢- او بانوى بهشتى بود.

٣- او محبوب پيغمبر اكرم‏ (ص) و پاره تن او بود.

٤- او مقرب درگاه خدا بود، رضاى او رضاى خدا و خشم او خشم خدا بود.

٥- او ايثار و فداكارى عجيبى داشت.

٦- مقام علمى فاطمه‏ (س) .

٧- كرامات بانوى اسلام‏ (س) .

٨- نخستين كسى كه وارد بهشت مى‏شود او است.

٩- نامهاى پرمعنى فاطمه‏ (س) .

١٠- هديه پيامبر (ص) به دخترش زهراءِ (س) .

--------------------------------------------

پى نوشت ها :

١. مناقب ج ٣، ص .٦٢

٢. مناقب. ابن شهر آشوب، ج ٢، ص .٢٢٥

٣. شرح نهج البلاغه .

٤. درباره اين تهمت بزرگ و شواهد بطلان آن در «جلد پنجم تفسير نمونه» به بعد مشروحا بحث شده است.

٥. به الغدير ج ٢ ص ٢٨٧ تا ٢٩٠ مراجعه شود.

## برترين بانوى جهان‏

ارزش انسانها مسلماً يكسان نيست، بعضى از مقربترين فرشتگان الهى برترند، و بعضى از درنده‏ترين حيوانات پائين‏تر، و آنچه به اين انسان ارزش مى‏دهد بر اساس معرفى قرآن و اسلام همان «علم و ايمان و تقوى و ملكات فاضله انسانى» است.

با توجه به اين معيارها بانوى اسلام فاطمه زهرا (س) برترين زنان جهان - در لسان پيامبر (ص) - معرفى شده است.

در روايات فراوانى كه در منابع معروف اهل سنت آمده تصريح شده است كه فاطمه زهرا (س) افضل زنان جهان بود، آن سخنى است كه پيغمبر اكرم‏ (ص) آنرا به تعبيرات مختلف بيان فرموده است:

١- در يك جا مى‏فرمايد:

«ان افضل نساء اهل الجنة خديجة بنت خويلد و فاطمة بن محمد (ص) و مريم بنت عمران و آسية بنت مزاحم»:

«برترين زنان بهشت خديجه دختر خويلد، و فاطمه دختر محمد (ص) و مريم دختر عمران، و آسيه دختر مزاحم است» (همسر فرعون)

٢- در حديث ديگرى مى‏خوانيم پيغمبر اكرم‏ (ص) در بيمارى وفاتش هنگامى كه بيتابى فاطمه را مشاهده كرد، فرمود:

«يا فاطمة الاترضين ان تكونى سيدة نساء العالمين، و سيدة نساء هذه الامة، و سيدة نساء المؤمنين»؟:

«اى فاطمه! آيا راضى نيستى كه تو برترين بانوى زنان جهان، و بانوى زنان اين امت، و بانوى زنان با ايمان باشى؟

در اينجا افضليت براى فاطمه‏ (ع) به صورتى مطلق ذكر شده و نام هيچكس در كنار او مطرح نگرديده است.

٣- در حديث ديگرى نيز از همان حضرت‏ (ص) اين معنى به صورت مطلق آمده است، در آن هنگام كه فاطمه بيمار شده بود و پيامبر (ص) اين سخن را به جمعى از اصحاب گفت، آن‏ها پيشنهاد كردند كه از بانوى اسلام‏ (ع) عيادت كنند.

پيامبر برخاست و با جمعى از ياران به سوى خانه فاطمه‏ (ع) آمد، نخست از بيرون خانه صدا زد كه دخترم خودت را بپوشان، چون جمعى از ياران به عيادت تو مى‏آيند، و از آنجا لباس دخترش فاطمه‏ (ع) كافى نبود عباى خود را از پشت در به او داد!

پيامبر (ص) و ياران وارد شدند، و بعد از عيادت از خانه بيرون آمدند و رو به يكديگر كرده و از بيمارى فاطمه‏ (ع) اظهار تأسف مى‏كردند، پيغمبر اكرم‏ (ص) رو به آن‏ها كرد و فرمود: «اما انّها سيدة النساء يوم القيامة».

بدانيد او بانوى تمام زنان در قيامت است.

٤- در تعبير ديگرى كه در «صحيح بخارى» معروفترين منبع حديث اهل سنت - آمده از قول «عايشه» مى‏خوانيم:

روزى «فاطمه» (سلام اللّه عليها) نزد پيامبر (ص) آمد، راه رفتنش درست مانند راه رفتن او بود، پيغمبر اكرم‏ (ص) فرمود: خوش آمدى دخترم! سپس او را طرف راست و يا چپ خود نشاند، بعد رازى در گوش او گفت، و به دنبال آن فاطمه گريان شد.

من (عايشه) گفتم چرا گريه مى‏كنى؟ بار ديگر پيامبر (ص) راز ديگرى به او گفت، فاطمه‏ (س) خندان شد.

گفتم: من تا امروز شادى كه اينچنين با غم نزديك باشد نديده بودم، و از علت آن سؤال كردم.

فاطمه‏ (س) گفت: من سرّ رسول خدا را فاش نمى كنم، و اين مطلب ادامه داشت تا پيامبر (ص) از دنيا رفت، آنگاه سؤال كردم، گفت:

مرتبه اول پيامبر (ص) به من فرمود جبرئيل هر سال يكبار قرآن را بر من عرضه مى‏داشت، امسال دوبار عرضه داشت، و من فكر مى‏كنم فقط به اين دليل است كه اجل من نزديك شده، و تو اولين كسى خواهى بود كه به من ملحق مى‏شوى من هنگامى كه اين سخن را شنيدم گريه كردم.

سپس فرمود:

ام ترضين ان تكونى سيدة نساء اهل الجنة و نساء المؤمنين؟!:

«آيا تو راضى نمى شوى كه بانوى زنان اهل بهشت يا زنان با ايمان باشى»؟ هنگامى اين سخن را شنيدم شاد و خندان شدم.

از بررسى مجموع اين احاديث به خوبى روشن مى‏شود كه اگر در يكجا فاطمه‏ (س) يكى از چهار زن بزرگ جهان معرفى شده، هيچ منافاتى با اين معنى ندارد كه او از ميان آن چهار زن برترين آن‏ها است.

شاهد اين سخن علاوه بر آنچه از لابلاى احاديث گذشته استفاده مى‏شد حديث زير است:

٥- در كتاب «ذخائر العقبى» از ابن عباس از پيغمبر اكرم‏ (ص) چنين نقل شده است:

«اربع نسوة سيدات سادات عالمهن: مريم بنت عمران و آسية بنت مزاحم و خديجة بنت خويلد و فاطمة بنت محمد (ص) و افضلهن عالما فاطمة (ع) ».

«چهار زن بانوى بانوان جهان خود بودند: مريم دختر عمران و آسيه دختر مزاحم و خديجه دختر خويلد، و فاطمه دختر محمد (ص) و از همه آن‏ها برتر فاطمه‏ (س) بود.

تعبير به «افضليت» مسايل زيادى را در بردارد، و بيانگر مقام علمى و تقوى و ايثار و فداكارى و ساير ملكات فاضله است.

قرآن صريحا مى‏گويد: مريم با فرشتگان سخن مى‏گفت و آن‏ها نيز با او سخن مى‏گفتند (آل عمران / ٤٢و٤٣ و آيات آغاز سوره مريم) .

و نيز مى‏گويد: براى مريم غذاى بهشتى در كنار محرابش حاضر مى‏شد (آل عمران آيه ٣٧) .

و نيز مى‏گويد: مريم «صديقه» بود (مائده/٧٥) .

و مقامات ديگرى براى او، و زنان بزرگى مانند آسيه بيان مى‏كند، پيغمبر اكرم‏ (ص) نيز مقامات بزرگى براى خديجه بيان فرموده.

روايات فوق يعنى روايات افضليت فاطمه‏ (س) همه اين افتخارات و افزون بر آن را براى بانوى اسلام فاطمه زهرا (س) اثبات مى‏كند.

## بانوى بهشتى‏

نخستين سنگ بناى وجود انسان «نطفه» او است، چرا كه به هر حال نطفه است كه قسمت مهمى از ارزشهاى وجودى انسان را در بر مى‏دارد، و به همين دليل در روايات اسلامى دستورهاى زيادى وارد شده كه اين سنگ زير بنا درست نهاده شود.

هنگامى كه به تاريخ زندگى بانوى اسلام فاطمه زهرا (س) مراجعه مى‏كنيم مى‏بينيم او در اين زمينه يك وضع استثنائى دارد كه در تاريخ شخصيتهاى بزرگ جهان اعم از مرد و زن بى نظير است.

بهتر است اين سخن را از زبان پيغمبر اكرم‏ (ص) بشنويم:

٦- ابن عباس مى‏گويد: پيغمبر اكرم‏ (ص) زياد فاطمه را مى‏بوسيد، روزى عايشه عرض كرد شما زياد فاطمه را مى‏بوسيد؟

رسول خدا (ص) فرمود: (اين دليلى دارد) در شب معراج هنگامى كه جبرئيل مرا وارد بهشت كرد، از تمام ميوه‏هاى بهشتى به من داد، و از عصاره آن‏ها نطفه فاطمه در رحم خديجه منعقد شد.

«فاذا اشتقت لتلك الثمار قبلت فاطمة، فاصبت من رائحتها جميع تلك الثمار التى اكلتها:

«هنگامى كه مشتاق آن ميوه‏هاى بهشتى مى‏شوم، فاطمه را مى‏بوسم، و از بوى او بوى تمام ميوه‏ها را كه در آن شب خوردم استشمام مى‏كنم»!!.

٧- اين درحالى است كه در بعضى از روايات تعبير به خصوص «سيب» بهشتى شده، چنانكه در همان كتاب «ذخائر العقبى» در حديثى از گروهى از اصحاب نقل شده كه پيغمبر (س) فرمود: «جبرئيل سيبى از بهشت براى من آورد و خوردم و نطفه فاطمه از آن منعقد شد»

٨- در حديث ديگرى اين ميوه «سفر جل» يعنى «به» معرفى شده است، چنانكه در «مستدرك الصحيحين» از «سعد بن مالك» از پيغمبر اكرم‏ (ص) اين معنى آمده است.

٩- باز در حديث ديگرى اين ميوه بهشتى به عنوان يك ميوه ناشناخته براى ما مردم دنيا، اما ميوه‏هاى بسيار زيبا و خشبو و جذاب، معرفى شده، چنانكه دانشمند معروف «سيوطى» در كتاب «در المنثور» از پيغمبر اكرم‏ (ص) نقل مى‏كند:

لما اسرى بى الى السمأ ادخلت الجنة فوقفت على شجرة من اشجار الجنة لم ارفى الجنة احسن منها و لا ابيض و رقا و لا اطيب ثمرة، فتناولت ثمرة من ثمرتها، فاكلتها فصارت نطفة فى صلبى، فلما هبطت الى الارض واقعت خديجة، فحملت بفاطمة، فاذا انا اشتقت الى ريح الجنة شممت ريح فاطمة»:

«در شب معراج مرا وارد بهشت كردند، و در برابر درختى از درختان بهشتى ايستادم كه در تمام بهشت از آن زيباتر و برگهائى از برگهاى آن سفيدتر، و ميوه‏اى از ميوه آن خوشبوتر نديدم، يكى از ميوه‏هاى آن را برگرفتم، و تناول كردم، و نطفه‏اى در صلب من تشكيل شد و بعد از آنكه به زمين هبوط كردم و با خديجه همبستر شده نطفه فاطمه‏ (س) منعقد شد، لذا هنگامى كه اشتياق بوى بهشت پيدا مى‏كنم بوى فاطمه را استشمام مى‏كنم

در واقع همان حديث اول، مجموع اين احاديث را تفسير مى‏كند، چرا كه بر طبق آن، پيغمبر اكرم‏ (ص) از تمام ميوه‏هاى بهشتى تناول كرده، و نطفه فاطمه از عصاره همه آن‏ها تشكيل شده است، از اين گذشته عالم بهشت با جهانى كه ما در آن زندگى مى‏كنيم به قدرى تفاوت و فاصله دارد كه الفاظ ما قادر بر بيان حقايق آن نيست، و آنچه مى‏گوئيم اشارات مختصرى به آن‏ها است.

به هرحال يك بانوى بهشتى كه داراى خلق و خوى بهشتى است، بايد نطفه او را عصاره ميوه‏هاى بهشتى تشكيل دهد، و اين امتيازى است كه اين بانو بر همه زنان جهان دارد.

او يك زن بهشتى بود، خلق و خويش بهشتى، قلب و جانش بهشتى، رنگ و رويش بهشتى، گفتار و سخنانش بهشتى، خلاصه سر تا پا بهشت بود.

آيا در تمام تاريخ بشر كسى را مى‏توان يافت كه چنين سند افتخارى كه در اين روايات آمده در تاريخچه زندگانيش ثبت شده باشد؟

## فاطمه محبوب‏ترين افراد نزد پيامبر (ص)

محبت و عشق، قوى‏ترين جاذبه در ميان دو موجود است.

در قانون معروف جاذبه كه بر عالم ماده حكومت مى‏كند مى‏خوانيم: «هر قد جرم اجسام زيادتر، و فاصله آن‏ها كمتر باشد جاذبه آن‏ها بيشتر است» اين قانون در جهان معنى و محبتهاى الهى نيز حاكم مى‏باشد، هر قدر شخصيتها والاتر و فاصله‏ها كمتر باشد اين محبت و عشق قويتر مى‏گردد!

با اين تفاوت كه در جهان ماده گاهى اختلاف و تضاد باعث جاذبه است (مانند جاذبه دو الكتريسيته مثبت و منفى) در حالى كه در جهان ارواح هر قدر سنخيت و شباهت بيشتر باشد اين جاذبه نيرومندتر است، و تضاد باعث دورى است.

با توجه به اين مقدمه كوتاه به سراغ احاديث مى‏رويم، ببينيم پيغمبر اكرم‏ (ص) تا چه حد به دخترش فاطمه‏ (س) اظهار علاقه مى‏كرد و او را دوست مى‏داشت؟:

١٠- در حديثى از زبان «عايشه» مى‏خوانيم كه مى‏گويد:

«ما رأيت احدا اشبه كلاما و حديثا من فاطمة برسول اللّه‏ (ص) و كانت اذا خلت عليه رحب بها، و قام اليها، فاخذ بيدها فقبّلها، و اجلسها فى مجلسه»:

«من هيچكس را در سخن گفتن از فاطمه شبيه‏تر به رسول خدا (ص) نديدم، هنگامى كه وارد بر پدر مى‏شد به او خوشآمد مى‏گفت، و در برابر دخترش فاطمه بر مى‏خاست دست او را مى‏گرفت و مى‏بوسيد، و او را جاى خود مى‏نشاند»

١١- در حديث ديگرى آمده است كه گيسوان او را مى‏بوسيد.

(كان كثيراً ما يقبل عرف فاطمه)

١٢- در حديث ديگرى مى‏خوانيم: در بسيارى از اوقات دهانش را مى‏بوسيد.

(كان كثيرا ما يقبلها فى فمها)

١٣- خلاصه آنقدر اظهار محبت به دخترش فاطمه مى‏كرد كه گويا «عايشه» نارحت شد، و گفت: اى رسول خدا (ص) چرا وقتى فاطمه مى‏آيد اينقدر او را مى‏بوسى، و زبان خود را در دهان او مى‏گذارى، گوئى مى‏خواهى عسل به او بخورانى؟!

فرمود: بله، عايشه. هنگامى كه مرا به معراج بردند... سپس داستان ميوه بهشتى را نقل فرمود.

١٤- هر زمان پيغمبر اكرم‏ (ص) به سفر مى‏رفت آخرين كسى را كه خداحافظى مى‏كرد دخترش فاطمه‏ (س) بود و هنگامى كه از سفر باز مى‏گشت نخستين كسى را كه ديدار مى‏كرد زهراء (سلام اللّه عليها) بود چنانكه در «صحيح ابى داود» آمده است:

«كان رسول الله‏ (ص) اذا سافر كان آخر عهده بانسان من اهله فاطمه (عليهاالسلام) و اول من يدخل عليه اذا قدم فاطمة (عليهاالسلام) »

اين حديث را «احمد بن حنبل» در مسند خود نيز آورده است.

ولى مى‏دانيم محبت و مهربانى واقعى هميشه طرفينى است كه يك سر مهربانى هم درد سر است، و هم كم عمق و كم ارزش، و همانگونه كه گفتيم محبت و عشق حقيقى نشانه سنخيت است، و هنگامى كه سنخيت برقرار شود جاذبه از دو طرف خواهد بود.

لذا همانگونه كه در روايات اسلامى شدت علاقه پيغمبر اكرم‏ (ص) به فاطمه زهرا (س) منعكس است، شدت علاقه فاطمه زهرا (س) به آن حضرت‏ (ص) نيز به وضوح ديده مى‏شود، گواه اين سخن احاديث زير است.

١٥- در صحيح «مسلم» مى‏خوانيم: هنگامى كه پيامبر (ص) در مكه بود، يك روز در كنار خانه كعبه مشغول نماز بود، ابوجهل و گروهى از يارانش در گوشه‏اى نشسته بودند در حالى كه‏در روز قبل شترى در آنجا ذبح شده بود.

ابوجهل گفت: كداميك از شما حاضر است برود و بچه دان آلوده اين شتر را بردارد و هنگامى كه «محمد» در سجده است پشت شانه هايش بگذارد؟!

شقى‏ترين آن‏ها از جا برخاست، و آن را گرفت، و هنگامى كه پيغمبر (ص) سجده كرد پشت شانه‏هاى او افكند، و آن‏ها از مشاهده اين منظره بسيار خنديدند...!

كسى اين ماجرا را به فاطمه‏ (س) خبر داد، و او در حالى كه دختر خردسالى بود آمد و آن را از شانه پدر برداشت و به كنارى افكند، رو به ابوجهل و يارانش كرد و به آن‏ها بدگوئى كرد و ملامت و سرزنش نمود.

هنگامى كه پيغمبر (ص) نماز را پايان داد آن‏ها را نفرين فرمود ولى آن‏ها باز هم خنديدند، پيامبر مخصوصا «ابوجهل» و «عتبه» و «شيبه» و «وليد» و «اميه» و «عقبه» را به نام مورد نفرين قرار داد (و همه آن‏ها در روز جنگ بدر به هلاكت رسيدند) .

آرى فاطمه زهرا (س) از همان كودكى مجموعه‏اى از «محبت» و «شجاعت» بود و در دفاع از پدر در همه حال آماده بود.

١٦- و نيز در همان كتاب ماجراى «غزوه احد» آمده است: «هنگامى كه پيشانى پيامبر (ص) و دندانهاى پيشين او شكست فاطمه (سلام اللّه عليها) به ميدان احد آمد خون را از صورت مبارك پدر شست، على (ع) با سپر آب مى‏آورد و فاطمه صورت پدر را شستشو مى‏داد، ولى خون پيوسته فزونتر مى‏شد، ناچار قطعه حصيرى را سوزاند و خاكستر آن را روى زخم قرار داد و خون ايستاد.

١٧- «ابو نعيم اصفهانى» در «حلية الاولياء» نقل مى‏كند كه پيغمبر اكرم‏ (ص) از يكى از غزوات باز مى‏گشت، به مسجد آمد و دو ركعت نماز خواند، و هميشه دوست داشت چنين برنامه‏اى را عمل كند، سپس به خانه فاطمه‏ (س) آمد، و قبل از ديدار با همسرانش با او ديدار كرد، فاطمه‏ (س) به استقبال پدر شتافت، و پيوسته صورت و چشمهاى پدر را مى‏بوسيد، و گريه مى‏كرد.

پيغمبر (ص) فرمود: چرا گريه مى‏كنى؟

عرض كرد مى‏بينم رنگ و رويت دگرگون شده!

فرمود اى فاطمه (غم مخور) خداوند پدرت را به كارى مبعوث كرده كه هيچ خانه‏اى و خيمه‏اى در روى زمين باقى نخواهد ماند مگر اينكه عزت (اسلام) يا ذلت (شكست و خوارى) در آن وارد خواهد شد، و اين دعوت تا آنجا كه تاريكى شب پيش مى‏رود پيش خواهد رفت (و سياهيها را در هم خواهد شكست، و با وجود آن تحمل مشكلات آسان است) .

١٨- در ماجراى جنگ خندق نيز آمده است «هنگامى كه رسول خدا (ص) مشغول حفر حندق بود فاطمه‏ (س) قطعه نانى براى پيامبر (ص) آورد، و مى‏خواست در دهان پيغمبر بگذارد.

پيامبر فرمود: فاطمه جانم اين چيست؟ عرض كرد قرص نانى براى فرزندان پختم اين قطعه را براى شما آوردم.

فرمود: دخترم! بدان اين اولين طعامى است كه بعد از سه روز به پدرت مى‏رسد»

چه جاذبه نيرومندى اين پدر و فرزند را به هم پيوند مى‏داد؟

جاذبه‏اى كه در اعماق جانشان ريشه دوانده، محبتى كه از تمام وجودشان سرچشمه گرفته، و عشق و علاقه‏اى كه روح پاك آن دو را در ملكوت اعلى با هم متحد ساخته است.

و چه افتخارى براى فاطمه زهرا (س) از اين برتر؟ افتخار و فضيلتى كه درباره هيچكس در تاريخ اسلام جز على بن ابيطالب (ع) ديده نمى شود.

--------------------------------------------

پى نوشت ها :

١ . اين حديث رادر مستدرك الصحيحين ج ٢ ص ٤٩٧ آورده و سپس تصريح مى‏كند كه اسناد اين حديث صحيح است.

٢ . اين حديث نيز در همان كتاب ج ٣ ص ١٥٦ نقل شده و باز تصريح مى‏كند كه سند آن صحيح است.

٣ . «حلية الاوليا» جلد ٢ صفحه .١٤٢

٤ . «صحيح بخارى» كتاب بدء الخلق.

٥ . »ذخائر العقبى» - «سيوطى» نيز «در المنثور» اين حديث را ذيل آيه «و اذ قالت - الملائكه يا مريم...» (آل عمران /٤٢) آورده است.

٦. ذخائر العقبى ص .٣٦

٧ . همان مدرك ص .٤٤

٨ . مستدرك الصحيحين ج ٣ ص .١٥٦

٩ . «سيوطى» در «در المنثور» در تفسير آيه «سبحان الذى اسرى بعبده» سوره اسراء- ١.

١٠ . مستدرك الصحيحين ج ٣ ص .١٥٤

١١ . كنز العمال ج ٧ ص .١١١

١٢ . فيض الغدير ج ٥ ص .١٧٦

١٣ . تاريخ بغداد ج ٥ ص .٨٧

١٤ . صحيح ابى داود ج ٢٦ باب ما جاء فى الانتفاع بالعاج.

١٥ . مسند احمد بن حنبل ج ٦ ص .٢٨٢

١٦ . صحيح مسلم «كتاب الجهاد و السير» و صحيح بخارى «كتاب بدأ الخلق باب ما لقى النبى و اصحابه من المشركين».

١٧ . صحيح مسلم «كتاب الجهاد و السير» و صحيح بخارى «كتاب بدأ الخلق» باب ما لقى النبى‏ (ص) و اصحابه من المشركين.

١٨ . حليه الاولياء ج ٢ ص .٣٠

١٩ . ذخائر العقبى ص .٤٧

## مقام قرب فاطمه (عليهاالسلام) در پيشگاه خدا

مى‏دانيم بالاترين قرب «فنا» است.

«فنا» به معنى فراموش كردن همه چيز، و همه كس، و حتى فراموش كردن خويشتن در برابر خداوند.

يعنى انسان به مرحله‏اى برسد كه جهان هستى را جز سرابى نبيند، و عالم آفرينش را جز سايه‏اى كمرنگ مشاهده نكند.

همه جا خدا را ببيند، و همه جا در جستجوى او باشد.

خويشتن را پروانه وار در آتش شمع وجود او بسوزاند، و هستى خويش را در هستى او محو و نابود ببيند.

يكى از آثار رسيدن به اين مقام «تسليم مطلق» در برابر اراده او است، آنچه او مى‏خواهد، بخواهد، و آنچه او مى‏پسندد، بپسندد.

هم رضاى او رضاى خدا باشد، و هم رضاى خدا رضاى او.

و با در دست داشتن اين معيار به سراغ مقام عرفان بانوى اسلام، فاطمه زهرا (س) و قرب او در درگاه خدا مى‏رويم و اين حقيقت را از زبان پيامبر بزرگ اسلام‏ (ص) مى‏شنويم:

١٩- در كتابهاى متعدد معروفى از اهل سنت و در روايات متعدد و فراوانى آمده است كه پيغمبر به فاطمه زهرا (عليهاالسلام) فرمود:

«ان اللّه يغضب لغضبك و يرضى لرضاك».

خداوند به خاطر تو خشمگين مى‏شود و به خاطر رضاى تو راضى.

٢١- و نيز در همان كتاب در جاى ديگر مى‏خوانيم:

پيغمبر فرمود:

«فانما هى فاطمة بضعة منى يريبنى ما ارابها و يؤذينى ما آذاها»:

«فاطمه پاره تن من است آنچه او را آزار دهد مرا آزار مى‏دهد و آنچه او را به زحمت افكند مرا به زحمت مى‏افكند»

بديهى است علاقه پدر و فرزندى هرگز نمى تواند چنين پديده‏اى را توجيه كند، زيرا پيغمبر به عنوان «رسول اللّه» چيزى را اراده نمى كند جز آنچه خدا اراده كند و هماهنگى و رضاى فاطمه با خشنودى و رضاى خدا و پيامبر دليلى جز محو اراده او در اراده و خواست خدا ندارد.

اين نكته شايان دقت است كه معمولا جمله «فاطمه بضعة منى» به معنى فاطمه پاره تن من است تفسير و ترجمه مى‏كنند، در حالى كه در اين جمله سخنى از تن در ميان نيست، بلكه مفهوم حديث اين است كه فاطمه‏ (س) پاره‏اى از وجود و هستى پيامبر (ص) است، هم از نظر جسمى و هم روحى، در خود روايات نيز شاهد بر اين معنى داريم كه به خواست خدا خواهد آمد.

## زهد و ايثار فاطمه (س) ‏

با توجه به اينكه «حب دنيا سرچشمه همه گناهان» است، چنانكه در حديث معروف نبوى آمده «حب الدنيا رأس كل خطيئة» و همه تجربيات و مشاهدات ما نيز نشان مى‏دهد كه تمام تجاوزها، جنايتها، ظلمها، و ستمها، دروغها، خيانتها به خاطر همين دلبستگى شديد به «مال» و «مقام» و «شهوت» صورت مى‏گيرد، روشن مى‏شود كه زهد و وارستگى پايه اصلى تقوى و پاكى و صلاح است.

ولى زهد به معنى ترك دنيا و رهبانيت و بيگانگى از اجتماع نيست، بلكه حقيقت زهد همان آزادگى و عدم اسارت در چنگال دنيا است.

زاهد كسى است كه اگر تمام دنيا را در اختيار داشته باشد دلبسته و وابسته به آن نباشد، اگر يك روز ببيند رضاى خدا در اين است كه از همه آن چشم بپوشد به اين معامله حاضر باشد، و از جان و دل بگويد «هر دو عالم را به دشمن بده كه ما را دوست بس» و اگر يك روز حفظ آزادگى و شرف و ايمان در چشم پوشى از مال و جان زندگى بود فرياد «هيهات منا الذلة» بلند كند.

و به گفته قرآن مجيد زاهد كسى است كه نه بر گذشته و آنچه از دست داده تأسف بخورد، و نه از آنچه فعلا در اختيار دارد زياد خوشحال باشد.

«لكيلا تأسوا على ما فاتكم و لاتفرحوا بما آتاكم»

حديد ٢٣

با اين فراز كوتاه به سراغ شخصيت فاطمه (عليهاالسلام) در اين زمينه از ديدگاه احاديث پيغمبر اكرم‏ (ص) در كتب ديگران مى‏رويم:

٢٣- «ابن حجر» و ديگران در روايتى از پيغمبر اكرم‏ (ص) نقل كرده‏اند: «او هنگامى كه از سفر باز مى‏گشت نخست به سراغ دخترش فاطمه زهرا (س) مى‏آمد، و مدتى نزد او مى‏ماند، ولى يكبار براى فاطمه زهرا (س) دو دست بند از نقره، و همچنين يك گردنبند و دو گوشواره ساخته بودند، و پرده‏اى در اطاق آويزان كرده بود.

هنگامى كه پيامبر (ص) وارد شد و اين منظره را ديد بيرون آمد، در حالى كه آثار غضب در چهره‏اش نمايان بود، به مسجد و بر منبر نشست.

فاطمه (سلام اللّه عليها) دانست كه ناخشنودى پيغمبر (ص) به خاطر همان مختصر زينت است، همه را نزد پدر فرستاد تا در راه خدا صرف كند.

هنگامى كه چشم پيامبر (ص) به آن افتاد سه بار فرمود: «فعلت، فداها ابوها»: فاطمه آنچه را كه مى‏خواستم انجام داد، پدرش به فدايش باد.»

واضح است يك جفت دست بند نقره و گردن بند و گوشواره‏اى از نقره چندان بهائى ندارد، و از آن بى بهاتر پرده ساده‏اى است كه انسان بر در اطاق بياويزد، ولى پيغمبر اكرم‏ (ص) همين را دون شأن فاطمه مى‏شمرد، و افتخار و فضيليت او را در سجاياى انسانيش مى‏دانست.

فاطمه‏ (س) اين درس را از محضر پدر به خوبى آموخت، هم زرق و برق دنيا را ترك گفت و خود را از اسارت آن رهائى بخشيد، و هم آنچه را داشت در راه خدا و بندگان محروم صرف كرد.

در حديثى كه سابقا از «حلية الاولياء» (تحت شماره ٣) نقل كرديم، خوانديم كه فاطمه زهرا (عليهاالسلام) حتى پوشش كافى در خانه براى آمدن ميهمانهاى نامحرم نداشت كه پيغمبر اكرم‏ (ص) عباى خود را به او داد تا خود را بپوشاند و آماده براى آمدن ميهمانان جهت عيادت او در بيماريش گردد.

داستان جهيزيه فاطمه‏ (س) و مراسم شب زفاف او كه در نهايت سادگى برگزار شد دليل روشن ديگرى بر زهد و وارستگى كامل او است.

خدمات او در خانه على (ع) تا آنجا كه با يك دست گندم را براى پختن نان آسياب مى‏كرد، و با دست ديگرش طفلش را در آغوش مى‏گرفت، همه شاهد گوياى مقام زهد او است، گواه اين معنى حديث زير است.

٢٤- ابو نعيم اصفهانى در «حلية الاولياء» چنين نقل مى‏كند:

«لقد طحنت فاطمة بنت رسول اللّه‏ (ص) حتى مجلت يدها، و ربا، و اثر قطب الرحى فى يدها»:

«فاطمه دختر رسول خدا (ص) آنقدر با دست خود آسياب كرد كه دستش تاول زد، و ورم كرد، و آثار دستاس در دستش نمايان گشت».

٢٥- در «مسند احمد» كه از معروفترين منابع اهل سنت است از «انس بن مالك» چنين نقل شده كه روزى «بلال» براى نماز صبح دير به خدمت پيغمبر (ص) آمد، رسول اللّه‏ (ص) فرمود: «چرا دير آمدى؟ عرض كرد: از كنار خانه فاطمه (عليهاالسلام) مى‏گذشتم در حالى كه با دست خود آسيا مى‏كرد، و كودكش گريان بود، گفتم اگر اجازه فرمائى من آسيا مى‏كنم و شما كودك را آرام كنيد، و اگر اجازه فرمائيد من كودك را آرام مى‏كنم و شما آسيا كنيد.

او گفت: من نسبت به فرزندم از تو مهربانترم (و من مشغول آسيا كردن شدم و او کودکش را آرام كرد) و اين امر باعث تأخيرم شد.

پيغمبر اكرم‏ (ص) فرمود: «فرحمتها رحمك اللّه»:

«تو نسبت به فاطمه رحم و محبت كردى خداوند تو را مشمول رحمت كند»!

فضائل اخلاقى بانوى اسلام از جمله شجاعت و شهامتش در مقام دفاع از پدرش پيغمبر اكرم‏ (ص) در مقابل مشركان مكه، و آمدنش به ميدان احد، براى بستن زخمهاى پيغمبر اكرم‏ (ص) مطلبى است كه بر كسى پوشيده نيست، و در احاديث گذشته اسناد و مدارك آن آمد.

او از لحظه تولد در مسير عبوديت و بندگى خدا بود و اين امر تا لحظه پايان عمرش ادامه داشت، حديث زير شاهد گوياى اين معنى است.

٢٦- در «ذخائر العقبى» در داستان تولد بانوى اسلام فاطمه زهرا (س) و انعقاد نطفه او از ميوه بهشتى و آمدن زنان با شخصيت جهان همچون مريم و حوا به هنگام تولد او آمده است:

«فولدت فاطمة (عليهاالسلام) فوقعت حين وقعت على الارض ساجدة»:

«به اين گونه فاطمه متولد شد و در حين تولد براى خدا سجده كرد».

من از كار مردم مدينه كه زنان خود را بعد از وفات به صورت ناخوشايندى براى دفن مى‏برند، و تنها پارچه‏اى بر او مى‏افكنند كه حجم بدن از پشت آن نمايان است ناخرسندم.

اسماء گفت: من در سرزمين حبشه چيزى ديده‏ام كه با آن جنازه مردگان را حمل مى‏كردند، سپس شاخه‏هائى از درخت نخل را برداشت و به صورت تابوت مخصوصى در آورد كه پارچه‏اى را روى چوبهاى آن مى‏افكندند، و بدن را درون آن مى‏گذاردند، به گونه‏اى كه بدن پيدا نبود.

هنگامى كه فاطمه بانوى بزرگ اسلام‏ (س) آن رامشاهده كرد فرمود: «بسيار خوب و عالى است» (و هنگامى كه من از دنيا رفتم مرا با آن برداريد) ...

و در ذيل همين حديث آمده است: «هنگامى كه فاطمه‏ (س) چشمش به آن افتاد تبسم فرمود، و اين تنها تبسم او بعد از وفات پيغمبر اكرم‏ (ص) بود»!

## مقام علمى فاطمه (س)

محبت اولياى خداوند نسبت به افراد يك محبت ساده نيست، حتماً از عواملى سرچشمه مى‏گيرد كه مهمترين آن‏ها علم و ايمان و تقوى است، علاقه فوق العاده پيامبر (ص) به دخترش فاطمه زهرا دليلى است بر وجود اين امتيازات بزرگ در اين بانوى نمونه جهان.

از اين گذشته وقتى او مى‏فرمايد: «فاطمه برترين زنان جهان» يا «برترين زنان بهشت» است، كه مدارك آن در بحثهاى گذشته بيان شد، اين خود دليل بر اين است كه او از نظر علمى نيز سر آمد همه زنان جهان بود.

وانگهى آيا فردى كه به مقامات والاى علم و دانش نرسيده است ممكن است رضاى او رضاى خدا، و غضب او غضب پرودرگار و پيغمبر باشد؟ كه در روايات پيشين به آن اشاره شده بود.

علاوه بر همه اينها روايات مهمى در منابع معروف اسلامى وارد شده است كه از مقام ارجمند علمى اين بانوى بزرگ پرده برمى دارد مانند احاديث زير:

٢٨- ابونعيم در حديثى از پيغمبر (ص) نقل مى‏كند كه روزى به يارانش كرد و فرمود: «ما خير للنساء؟»: «چه چيز براى زنان از همه بهتر است؟»

ياران ندانستند در جواب چه بگويند.

على (ع) ‏ به سوى فاطمه (س) ‏ آمد و اين مطلب را به اطلاع او رسانيد.

بانوى اسلام گفت: چرا نگفتى:

خير لهن ان لايرين الرجال و لايرونهن:

از همه بهتر اين است كه نه آن‏ها مردان بيگانه را ببينند و نه مردان بيگانه آن‏ها را» (با آن‏ها جلسات خصوصى نداشته باشند) .

على (ع) ‏ بازگشت و اين پاسخ را به پيغمبر اكرم (ص) ‏ عرض كرد.

پيامبر فرمود: «من علمك هذا»: «چه كسى اين پاسخ را به تو آموخت»؟!

عرض كرد فاطمه (س) ‏.

فرمود: «انّها بضعة منى» «او پاره وجود من است».

اين حديث نشان مى‏دهد كه اميرمؤمنان على‏ (ع) با آن مقام عظيمى كه در علوم و دانش داشت كه دوست و دشمن همه به آن معترفند و باب مدينه علم پيغمبر اكرم (ص) بود گاهى از محضر همسرش فاطمه‏ (س) استفاده علمى مى‏كرد.

اين سخن پيغمبر (ص) كه بعد از بيان احاطه علمى فاطمه (س) ‏ مى‏گويد: «او پاره‏اى از وجود من است» بيانگر اين واقعيت است كه منظور از «بضعة» تنها پاره تن و جسم نيست، كه بسيارى در تفسير حديث گفته‏اند، بلكه فاطمه پاره‏اى از روح پيامبر (ص) و علم و دانش و اخلاق و ايمان و فضيلت او نيز بود، و پرتوى از آن خورشيد و شعله‏اى از آن مشكات محسوب مى‏شود.

٢٩- در «مسند احمد» از «ام سلمه» (يا طبق روايتى ام سلمى) چنين آمده: «وقتى فاطمه (سلام اللّه عليها) بيمار شد همان بيمارى كه به وفاتش منتهى مى‏گشت، من از او پرستارى مى‏كردم، روزى حالتش را از همه روز بهتر ديدم، على (ع) به دنبال كارى رفته بود فاطمه‏ (س) به من فرمود: آبى بياور تا غسل كنم، آب آوردم و او غسل كرد، غسلى كه بهتر از آن نديده بودم، سپس فرمود: لباسهاى تازه‏اى براى من بياور، لباسها را آوردم، و به او دادم، و او پوشيد».

سپس فرمود: بسترم را در وسط اطاق بيفكن، من اين كار را كردم، او دراز كشيد و رو به قبله كرد، و دستش را زير صورتش گذاشت، سپس فرمود: اى ام سلمه «ام سلمى» من الان از دنيا مى‏روم (و به ملكوت اعلى مى‏شتابم) در حالى كه پاك شده‏ام، كسى روى مرا نگشايد.

«اين سخن گفت و چشم از جهان پوشيد»!

اين حديث بخوبى نشان مى‏دهد كه فاطمه از لحظه مرگش آگاه و باخبر بوده، و بى آنكه نشانه‏هاى آن در او باشد، آماده رحلت از اين جهان گشت، و از آنجا كه هيچكس لحظه مرگ را جز به تعليم الهى نمى داند اين نشان مى‏دهد كه از سوى خدا به او الهام مى‏شد.

آرى، روح او با عالم غيب مربوط بود. و فرشتگان آسمان با او سخن مى‏گفتند.

بعلاوه مطابق روايات گذشته حتى او از مريم دختر عمران و مادر حضرت عيسى مسيح برتر بود، و همين امر كافى است، زيرا قرآن با صراحت مى‏گويد مريم با فرشتگان خدا سخن مى‏گفت (آيات متعددى در اين زمينه در سوره مريم و آل عمران وجود دارد) .

بنابراين فاطمه (س) ‏ دخت گرامى پيامبر اسلام (ص) به طريق اولى بايد بتواند با فرشتگان آسمان هم سخن شود.

--------------------------------------------

پى نوشت ها :

١ . مستدرك الصحيحين ج ٣ ص ١٥٣- اين حديث را «ابى حجر در «الاصابة» و «ابن اثير» در «اسد الغابة» آورده‏اند.

٢ . صحيح بخارى «كتاب النكاح» باب ذب الرجل عن ابنته - مضمون اين دو حديث در بسيارى از كتب معروف مانند «خصائص نسائى» «فيض الغدير»، «كنز العمال»، «مسند احمد»، «صحيح ابى داود» و «حلية الاوليا» آمده است.

٣ . الصواعق المحرقة ص .١٠٩

٤ . حليه الاوليا ج ٢ ص .٤١

٥ . مسند احمد ج ٣ ص .١٥٠

٦ . دخائر العقبى ص .٤٤

٧ . ذخائر العقبى ص .٥٤

٨ . حلية الاولياء ج ٢ ج .٤٠

٩ . «مسند احمد» بن حنبل ج ٦ ص ٤٦١ اين حديث را «ابن اثير» در (اسد الغابة) و جمعى ديگر از كتب خود آورده‏اند.

١٠ . البته دلائل علم و دانش گسترده و فوق العاده آن حضرت در روايات شيعه وضع ديگرى دارد كه در زندگينامه آن بزرگوار قبلا گفته شد.

## كرامات فاطمه زهراء (س)

هنگامى كه روح انسان قوى شود، و پرتوى از صفات الهى در جان او بيفتد، و به مقام قرب او نائل گردد، اراده‏اش «به فرمان خدا» در جهان تكوين اثر مى‏گذارد و آنچه را او مى‏خواهد همان مى‏شود.

اين همان ولايت تكوينى است كه اولياء اللّه از آن برخوردار بودند، اين همان چيزى است كه سرچشمه كرامات مختلف است و معجزات انبياء عالى آن است، فاطمه زهرا (س) از عنايت الهى سهم وافرى داشت و روايت زير شاهد اين مدعاست:

٣٠- بسيارى از مفسران اهل سنت مانند «زمخشرى» در «كشاف» و «سيوطى» در «درالمنثور» در ذيل آيه شريفه:

«كلما دخل عليها زكريا المحراب و جدعندها رزقا قالت أنّى‏ لك هذا قالت هو من عنداللّه يرزق من يشأ بغير حساب».

«هر زمان زكريا وارد محراب مريم مى‏شد غذاى مخصوصى در آنجا مى‏ديد، از او مى‏پرسيد اين را از كجا آورده ى؟! و او مى‏گفت: اين از ناحيه خدا است، خداوند هر كس را بخواهد بى حساب روزى مى‏دهد». (آل عمران/٣٧) :

از «جابر بن عبداللّه» نقل كرده‏اند كه رسول خدا (ص) چند روز بود غذائى نخورده بود، و كار بر او مشكل شد، و به منزل همسرانش سر زد هيچكدام غدايى نداشتند، سرانجام به سراغ دخترش فاطمه (سلام اللّه عليها) آمد و فرمود: دخترم غذايى دارى من تناول كنم زيرا گرسنه‏ام؟

عرض كرد: نه بخدا سوگند، هنگامى كه رسول خدا (ص) از نزد او خارج شد، زنى از همسايگان دو قرص نان و مقدارى گوشت براى فاطمه (س) ‏ هديه آورد، و او آن را گرفت و در ظرفى گذاشت و روى آن را پوشيد و گفت: به خدا سوگند رسول اللّه (ص) ‏ را بر خودم و فرزندانم مقدم مى‏دارم!

و اين در حالى بود كه همه گرسنه بودند.

حسن و حسين را به سراغ پيامبر (ص) فرستاد و از او دعوت كرد به خانه بيايد، عرض كرد فدايت شوم چيزى خداوند براى ما فرستاده است و من آن را براى شما ذخيره كرده‏ام.

پيامبر (ص) فرمود: بياور، و او ظرف غذا را نزد حضرت آورد، هنگامى كه پيغمبر سر ظرف را برداشت مملو از نان و گوشت بود، هنگامى كه فاطمه آن را ديد در تعجب فرو رفت، و فهميد اين نعمت و بركتى است از سوى خدا، شكر او را بجا آورد و بر پيامبر (ص) درود فرستاد.

پيغمبر (ص) فرمود: دخترم! اين را از كجا آورده‏اى؟!

عرض كرد:

«هو من عنداللّه ان اللّه يرزق من يشاء بغير حساب»:

«اين از سوى خدا است، خداوند هر كس را بخواهد بى حساب روزى مى‏دهد»!

پيامبر (ص) شكر خدا را بجا آورد و اين جمله را فرمود:

«الحمد اللّه الذى جعلك شبيهة بسيدة نساء بنى اسرائيل»:

شكر مى‏كنم خدائى را كه تو را شبيه مريم بانوى زنان بنى اسرائيل قرار داد هنگامى كه روزى خوبى نصيب او مى‏شد از او سؤال مى‏كردند اين از كجاست؟ مى‏گفت: از نزد خدا است.

«ان اللّه يرزق من يشاء بغير حساب».

سپس پيغمبر (ص) به سراغ على (ع) ‏ فرستاد، او آمد، و همگى از آن غذا خوردند، و بقيه همسران پيامبر نيز خوردند و همه سير شدند، و هنوز ظرف غذا پر بود!

فاطمه (عليهاالسلام) مى‏گويد: من از آن براى تمام همسايگان فرستادم و خدا در آن بركت و خير زيادى قرار داد.

و اين نمونه‏اى از كرامات آن بانوى بزرگوار بود.

## نخستين كسى كه وارد بهشت مى‏شود

ورود در بهشت آن كانون عظيم رحمت الهى، دليل روشنى بر سعادت يك انسان است، و اگر كسى پيش از همه وارد شود برترين فضيلت براى او اثبات مى‏شود.

در روايات معروف اهل سنت اين افتخار از زبان پيغمبر اكرم (ص) ‏ براى فاطمه (عليهاالسلام) ثبت شده است:

٣٢- در حديث ديگرى از همان بزرگوار آمده است كه فرمود:

«اول شخص يدخل الجنة فاطمة بنت محمد (ص) و مثلها فى هذه الامة مثل مريم فى بنى اسرائيل»:

«نخستين كسى كه وارد بهشت مى‏شود فاطمه دختر محمد است، و او در ميان اين امت همچون مريم در ميان بنى اسرائيل است».

از اين گذشته از روايات معروف اسلامى استفاده مى‏شود كه ورود اين بانوى بزرگ در صحنه محشر، و روانه شدن از آنجا به بهشت، با تشريفات بسيار باشكوهى كه بيانگر عظمت فوق العاده مقام او است انجام مى‏گيرد، به احاديث زير با هم گوش فرا مى‏دهيم.

٣٣- على‏ (ع) از پيغمبر اكرم‏ (ص) چنين نقل مى‏كند:

«تحشر ابنتى فاطمة يوم القيامة و عليها حلة الكرامة قد عجنت بماء الحيوان، فتنظر اليها الخلائق فيتعجبون منها».

«دخترم فاطمه در قيامت محشور مى‏شود در حالى كه لباس كرامتى كه با آب حيات عجين شده در تن دارد، و خلائق به سوى او مى‏نگرد، و از مقام والاى او در شگفتى فرو مى‏روند»!

سپس در ذيل اين حديث مى‏افزايد:

«فتزف الى الجنة كالعروس لها سبعون الف جارية»:

«سرانجام او را با احترام تمام همانند عروس در حالى كه هفتاد هزار از حوريان بهشتى اطراف او را گرفته‏اند به بهشت مى‏برند»

٣٤- در حديث ديگرى از عايشه از پيغمبر اكرم (ص) ‏ در اين زمينه مى‏خوانيم:

«اذا كان يوم القيامة نادى مناد يا معشر الخلائق طأطئوا رؤسكم حتى تجوز فاطمة بنت محمد»:

«هنگامى كه روز قيامت برپا شود منادى صدا مى‏زند اى مردم سرهاى خود را به زير افكندى تا فاطمه دختر محمد (ص) بگذرد»!

ودر حديث ديگرى بعد از ذكر همين معنى آمده است:

«فتمرمع سبعين الف جارية من الحور العين كمر البراق»!:

«فاطمه (عليهاالسلام) با هفتاد هزار حور العين به سرعت برق از آنجا عبور مى‏كند» (و به سوى بهشت مى‏شتابد)

٣٦- و عجيبتر اينكه در كتاب تاريخ بغداد در حديثى از رسول اللّه (ص) ‏ مى‏خوانيم:

در آن شب كه مرا به معراج بردند ديدم اين جمله‏ها بر در بهشت نوشته شده بود.

«لا اله الاّ اللّه، محمد رسول اللّه، على حبيب اللّه، و الحسن و الحسين صفوة اللّه و فاطمة خيرة اللّه، على باغضهم لعنة اللّه».

«خداوندى جز خداى يگانه نيست، محمد رسول خدا، و على محبوب پروردگار است، حسن و حسين برگزيدگان خدايند، و فاطمه منتخب خداوند است، بر دشمنان آن‏ها لعنت خدا باد».

بيش باد، و كم مباد!

## نامهاى پرمعناى فاطمه (س) ‏

نامها معمولا بيانگر چگونگى صاحبان نام است، البته اگر نامگذارى به وسيله شخصى حكيم انجام گيرد، از احاديث برمى آيد كه نامگذارى فاطمه زهرا (عليهاالسلام) وسيله حكيم على الاطلاق يعنى خداى عالم انجام گرفته است.

از سوى ديگر «فاطمه از ماده «فطم» (بر وزن حتم) به معنى باز گرفتن كودك از شير مادر است، سپس به هر گونه بريدن و جدائى اطلاق شده است.

اكنون ببينيم روايات اسلامى در اين زمينه چه مى‏گويد؟

٣٧- در حديثى از پيغمبر اكرم‏ (ص) آمده است كه فرمود:

«انما سماها فاطمة لان اللّه فطمها و محبيها عن النار».

«او را فاطمه نام نهاده، زيرا خداوند او و دوستانش را از آتش دوزخ بازداشته است»

از اين تعبير استفاده مى‏شود كه نامگذارى بانوى اسلام به اين نام، از سوى خداوند صورت گرفته، و مفهومش اين است كه خدا وعده داده است او و كسانى كه او را دوست دارند و در خط مكتب او باشند هرگز به دوزخ نروند.

٣٨- در حديث ديگرى در «ذخائر العقبى» از على (ع) ‏ مى‏خوانيم: كه رسول اللّه (ص) ‏ به فاطمه (عليهاالسلام) فرمود:

«يا فاطمه اتدرين لم سميت فاطمة»؟:

اى فاطمه آيا مى‏دانى چرا فاطمه ناميده شده‏اى؟

على‏ (ع) مى‏گويد: من گفتم اى رسول خدا شما بفرمائيد چرا نام او فاطمه است؟

فرمود:

«ن اللّه عزوجل قد فطمها و ذريتها عن النار يوم القيامة»:

«خداوند بزرگ او و فرزندانش را از آتش دوزخ در قيامت باز مى‏دارد».

بديهى است منظور از فرزندان در اينجا فرزندانى است كه در خط اين مادر بزرگ باشند، نه همچون پسر نوح كه خطاب شد «انه ليس من اهلك» «او از خاندان تو نيست».

و به همين دليل در بعضى از روايات از احاديث «ذريه» و «محبان» هر دو باهم ذكر شده‏اند، و اينكه گمان كنيم مفهوم روايات فوق اين است كه اگر آن‏ها مرتكب انواع گناهان شوند و حتى كافر و مشرك باشند از عذاب الهى در قيامت در امانند اشتباه بزرگى مرتكب شده‏ايم كه با هيچك از معيارهاى اسلامى نمى سازد، زيرا خود پيغمبر اكرم (ص) ‏ كه اصل اين شجره طيبه است صريحاً در قرآن مجيد به اين خطاب مخاطب شده است.

«لئن اشركت ليحبطن عملك و لتكونن من الخاسرين».

«اگر (به فرض محال) مشرك شوى اعمال صالح تو نابود مى‏شود و از زيانكاران خواهى بود» (زمر/٦٥) .

و در جاى ديگر مى‏فرمايد: «اگر او بر ما دروغ ببندد ما او را به سختى مى‏گيريم و مجازات مى‏كنيم و رگ قلب او را قطع مى‏نمائيم»

آيا فرع زائد بر اصل ممكن است، آيا فرزندان رسول خدا از او برترند؟!

البته هرگز پيغمبر نه راه شرك پوئيد، و نه العياذ باللّه دروغى بر خدا بست، در حقيقت يك درس بزرگ براى همه امت است، تا بقيه حساب خود را برسند.

و اين منافات با مقام شامخ سادات و ارزش فوق العاده آن‏ها در امت اسلامى ندارد.

از سوى ديگر در ميان عرب معمول است كه علاوه بر اسم كنيه‏اى نيز براى افراد انتخاب مى‏كنند اگر مرد باشد - با - «اب» شروع مى‏شود و اگر زن باشد با «ام».

در روايات اسلامى در ميان كنيه‏هاى فاطمه زهرا كنيه عجيبى ديده مى‏شود كه چشم انداز ديگرى از عظمت فوق العاده زهرا را ترسيم مى‏كند، به حديث زير گوش فرا دهيد:

٣٩- در «اسد الغابة» آمده است: «كانت فاطمة تكنى ام ابيها»: (كنيه فاطمه «ام ابيها» (مادر پدرش!) بود) .

اين معنى در كتاب «استيعاب» از امام صادق‏ (ع) نيز نقل شده است.

اين تعبير عجيب كه نظير آن درباره هيچيك از زنان اسلام ديده نشده، نشان مى‏دهد كه اين دختر باوفا آنچنان نسبت به پدرش محبت مى‏كرد كه گوئى «يك مادر» براى او بود.

مى‏دانيم پيغمبر اكرم (ص) ‏ در همان كودكى مادر خود را از دست داد، ولى اين دختر از همان خردسالى از هيچگونه محبت و دلسوزى درباره پدر بزرگوارش فرو گذار نكرد.

هم دخترى دلسوز و فداكار، و هم مادرى مهربان و ايثارگر و هم يارى وفادار محسوب مى‏شد كه شواهد آن را در روايات گذشته خوانديم.

## هديه پيامبر (ص ) به فاطمه (عليهاالسلام)

غير از هداياى فوق العاده معنوى كه پيغمبر اكرم (ص) ‏ به دخترش فاطمه زهرا (س) داد كه هر كدام از ديگرى گرانبهاتر و پر ارزشتر بود كه بعضى از آن‏ها در تاريخ ضبط شده مانند تسبيح حضرت فاطمه (س) و بعضى را ما نمى‏دانيم يك هديه ظاهرا مادى نيز به او داد و عجب اينكه اين هديه نيز به فرمان خدا صورت گرفت چنانكه در حديث زير آمده است:

٤٠- «سيوطى» در درالمنثور نقل مى‏كند: هنگامى كه آيه شريفه «و آت ذالقربى حقه»: «حق ذى القربى (نزديكان) را ادا كن» پيغمبر (ص) فاطمه (س) ‏ را صدا زد و سرزمين «فدك» را به او واگذار كرد.

البته چنانكه در فصل «ماجراى غم‏انگيز فدك» مى‏آيد، بخشيدن فدك به فاطمه (س) ‏ يك مسأله ساده نبود، پشتوانه‏اى بود براى مسأله ولايت على (ع) ‏ و سندى براى تحكيم و تثبيت مقام والاى اين خانواده، و از اين نظر يك هديه معنوى نيز محسوب مى‏شد.

ولى نظام حاكم كه اين مطلب را به خوبى درك كرده بود بعد از رحلت پيامبر (ص) تقريبا بدون هيچگونه فاصله زمانى، به استناد يك حديث مجعول، فدك را از فاطمه زهرا (س) گرفت و جزء بيت المال كرد كه خود داستانى بسيار طولانى و دردناك و عبرت انگيزى دارد و مى‏تواند به عنوان يك سند مهم اسلامى براى تجزيه و تحليل تاريخ صدر اسلام و طوفانهاى بعد از پيامبر (ص) مورد استناد قرار گيرد.

براى توضيح بيشتر به همان بحث مراجعه فرمائيد.

\* \* \*

«خداوندا»! ما را با محبت اين بانوى بزرگ و پدر و همسر و فرزندانش (عليهم الصلوة و السلام) زنده بدار، و با محبت آن‏ها محشور گردان.

«بارالها» به ما توفيق پيروى از مكتبشان، و اهتداء به نور هدايتشان، و اقتداء به سنت پربارشان مرحمت فرما.

«و اجعلنا ممن يأخذ بحجزتهم، و يمكث فى ظلهم، و يهتدى بهداهم».

آمين يا رب العالمين‏

--------------------------------------------

پى نوشت ها :

١ . زمخشرى در كشاف ذيل آيه ٣٧ آل عمران و همچنين سيوطى در در المنثور و ثعلبى در قصص الانبياء ص ٥١٣ آن را نقل كرده‏اند.

٢ . كنز العمال ج ٦ ص .٢١٩

٣ . ذخائر العقبى ص .٤٨

٤ . تاريخ بغداد ج‏١ ص .١٤١

٥ . كنز العمال ج ٦ ص .٢١٨

٦ . تاريخ بغداد ج ١ ص .٢٥٩

٧ . تاريخ بغداد ج ٢ ص .٣٣١

٨ . ذخائر العقبى ص .٢٦

٩ . حاقه - ٤٤ تا .٤٦

١٠ . اسد الغابة ج ٥ ص .٥٢٠

١١ . استيعاب ج ٢ ص .٧٥٢

١٢ . سوره اسراء آيه .٢٦

١٣ . ميزان الاعتدال ج‏٢ ص ٢٨٨ و كنز العمال ج ٢ ص ١٥٨ و در المنثور ذيل آيه ٢٦ سوره اسراء.

## ماجراى غم‏انگيز فدك‏

داستان فدك يكى از غم انگيزترين و پرغوغاترين داستانهاى زندگى فاطمه بانوى اسلام (س) خصوصاً، و اهل بيت عليم السلام عموماً، و تاريخ اسلام به طور گسترده‏اى و عام است، كه آميخته با توطئه‏هاى سياسى، و فراز و نشيب‏هاى فراوانى مى‏باشد و دريچه‏اى است براى حل قسمتى از معماهاى مهم تاريخ صدر اسلام.

اما قبل از ورود در اين بحث لازم است بدانيم:

«فدك چه بود و كجا بود؟»

«فدك» به طورى كه بسيارى از مورخان و ارباب لغت نوشته‏اند قريه آباد و حاصل خيزى بود در سرزمين «حجاز» نزديك «خيبر» كه ميان آن و مدينه دو يا سه روز راه بود، بعضى اين فاصله را صدو چهل كيلومتر نوشته‏اند و در آن چشمه‏اى جوشان و نخلهاى فراوانى بود و بعد از خيبر نقطه اتكاء يهوديان در حجاز به شمار مى‏رفت.

در اينكه چگونه «فدك» اين آبادى خرم و سرسبز به پيامبر اسلام (ص) ‏ منتقل شد، معروف چنين است كه رسول خدا (ص) بعد از آنكه از فتح خيبر بازگشت خداوند رعب و وحشت را در قلوب اهل فدك كه از يهوديان سرسخت بودند، افكند، آن‏ها كسى را خدمت رسول خدا (ص) فرستادند، و با او صلح كردند، در برابر اينكه نيمى از «فدك» را به آن حضرت‏ (ص) واگذار كنند، پيامبر (ص) از آن‏ها پذيرفت و اين صلح را امضاء فرمود.

به اين ترتيب «فدك» خالصه رسول اللّه‏ (ص) شد، زيرا طبق قرآن مجيد چيزى كه به دست مسلمين بدون جنگ بيفتد منحصراً حق پيامبر (ص) است، و به صورت غنائم جنگى تقسيم نمى‏شود و به اين ترتيب پيامبر (ص) «فدك» را در اختيار گرفت و درآمد آن را در مورد واماندگان در راه «ابن السبيل» و مانند آن‏ها مصرف مى‏كرد.

اين سخن را «ياقوت حموى» در «معجم البلدان» و «ابن منظور اندلسى» در «لسان العرب» و عده‏اى ديگر در كتابهاى خود آورده‏اند.

«طبرى» نيز در تاريخ خود و «ابن اثير» نيز در كتاب «كامل» به آن اشاره كرده‏اند.

اين را نيز بسيارى از مورخان نوشته‏اند كه پيامبر (ص) در حيات خود «فدك» را به بانوى اسلام فاطمه زهرا (س) بخشيد.

گواه روشن اين واگذارى اينكه بسيارى از مفسران از جمله مفسر معروف «جلال الدين سيوطى» از علماى معروف اهل سنت در تفسير «در المنثور» در ذيل آيه (١٦ سوره اسراء) «و آت ذالقربى حقه» (حق نزديكان را به آن‏ها بده) از «ابوسعيد خدرى» نقل كرده كه چون اين آيه نازل شد رسول خدا (ص) فاطمه را طلبيد و فدك را به او بخشيد، عبارت حديث چنين است:

«لما نزل قوله تعالى: «و آت ذالقربى حقه اعطى رسول اللّه (ص) فاطمة فدكا»

هنگامى كه سخن خداى متعال نازل شد كه: «اى پيامبر) حق خويشاوندان نزديك خود را بده رسول خدا (ص) به فاطمه (س) فدك را بخشيد.

در ذيل همان آيه روايت ديگرى از «ابن عباس» به همين مضمون نقل شده است.

شاهد زنده ديگر بر اين مدعا گفتار اميرمؤمنان على (ع) در نهج البلاغه درباره فدك است كه مى‏فرمايد:

«بلى كانت فى ايدينا فدك من كل ما اظلته السماء، فشحت عليها نفوس قوم، و سخت عنها نفوس قوم آخرين، و نعم الحكم اللّه»:

«آرى تنها از آنچه آسمان بر آن سايه افكنده، «فدك در دست ما بود، ولى گروهى بر آن بخل ورزيدند، در حالى كه گروه ديگرى سخاوتمندانه از آن چشم پوشيدند، و بهترين قاضى و داور خدا است».

اين به خوبى نشان مى‏دهد كه در عصر پيامبر (ص) «فدك» در اختيار امير مؤمنان على‏ (ع) و فاطمه زهرا (س) بود، ولى بعداً گروهى از بخيلان حاكم، چشم به آن دوختند، و على (ع) ‏ و همسرش بانوى اسلام به ناچار از آن چشم پوشيدند، و مسلماً اين چشم پوشى با رضايت خاطر صورت نگرفت، چرا كه در اين صورت خدا به داورى طلبيدن و «نعم الحكم اللّه» گفتن معنى ندارد.

از علماى بزرگ شيعه نيز گروه عظيمى روايات مربوط به اين قسمت را در كتب معتبر خود آورده‏اند كه از ميان آن‏ها علماى زير را مى‏توان نام برد:

مرحوم «كلينى» در «كافى»، و مرحوم «صدوق»، و مرحوم «محمد بن مسعود عياشى» در تفسير خود و «على بن عيسى اربلى» در «كشف الغمة» و گروه عظيمى ديگر در كتب تفسير و تاريخ و حديث، كه ذكر همه آن‏ها بسيار به طول مى‏انجامد.

اكنون ببينيم چرا و به چه دليل «فدك» را از فاطمه سلام اللّه عليها گرفتند.

## عوامل سياسى غصب فدك‏

گرفتن «فدك» از بانوى اسلام فاطمه زهرا (س) مسأله ساده‏اى نبود كه تنها مربوط به جنبه مالى باشد، بلكه جنبه اقتصادى آن تحت الشعاع مسائل سياسى حاكم بر جامعه اسلامى بعد از رحلت پيامبر (ص) بود، در حقيقت موضوع «فدك» را نمى توان از ساير حوادث آن عصر جدا نمود، بلكه حلقه‏اى از يك زنجير بزرگ، و پديده‏اى است از يك جريان كلى و فراگير!

براى اين غصب بزرگ تاريخى عوامل زير را مى‏توان بر شمرد:

١- وجود فدك در دست خاندان پيامبر (ص) يك امتياز بزرگ معنوى براى آن‏ها محسوب مى‏شد، و اين خود دليل بر مقام و منزلت آن‏ها در پيشگاه خدا و اختصاص نزديكى شديد به پيامبر (ص) به شمار مى‏آمد، به خصوص اينكه در روايات شيعه و اهل سنت چنانكه در بالا گفتيم آمده است كه به هنگام نزول آيه «و آت ذالقربى حقه» پيامبر (ص) فاطمه (س) ‏ را فراخواند و سرزمين «فدك» را به او بخشيد.

روشن است وجود «فدك» در دست خاندان پيامبر (ص) با اين سابقه تاريخى سبب مى‏شد كه مردم ساير آثار پيامبر (ص) مخصوصاً مسأله خلافت و جانشينى آن حضرت (ص) ‏ را نيز دز اين خاندان جستجو كنند، و اين مطلبى نبود كه طرفداران انتقال خلافت به كسان ديگر بتوانند آن را تحمل كنند.

٢- اين مسأله از نظر بعد اقتصادى نيز مهم بود، و روى بعد سياسى آن اثر مى‏گذاشت، چرا كه على (ع) ‏ و خاندان او اگر در مضيقه شديد اقتصادى قرار مى‏گرفتند توان سياسى آن‏ها به همان نسبت تحليل مى‏رفت، و به تعبير ديگر وجود فدك در دست آنان امكاناتى در اختيارشان قرار مى‏داد كه مى‏توانست پشتوانه مسأله ولايت باشد، همانگونه كه اموال خديجه٠س) ‏ پشتوانه‏اى براى پيشرفت اسلام در آغاز نبوت پيامبر اسلام (ص) ‏ بود.

در همه دنيا معمول است هرگاه بخواهند شخص بزرگ، يا كشورى را منزوى كنند او را درمحاصره اقتصادى قرار مى‏دهند كه در تاريخ اسلام در داستان «شعب ابوطالب» و محاصره شديد اقتصادى مسلمين از سوى مشركان قريش آمده است.

در تفسير سوره «منافقين» ذيل آيه:

«لئن رجعنا الى المدينة ليخرجن الاعزمنها الاذل».

به توطئه‏اى شبيه همين توطئه از سوى منافقين اشاره شده كه به لطف الهى در نطفه خفه شد، بنابراين تعجب نيست كه مخالفان بكوشند اين سرمايه را از خاندان پيغمبر اكرم (ص) بگيرند، و آن‏ها رامنزوى كرده و دستان را تهى سازند.

٣- اگر آن‏ها حاضر مى‏شدند فدك را به عنوان ميراث پيامبر (ص) و يا بخشش و هديه آن حضرت به فاطمه زهرا (س) در اختيار آن حضرت قرار دهند راهى باز مى‏شد كه مسأله خلافت را نيز از آن‏ها مطالبه كند.

اين نكته را دانشمند معروف اهل سنت «ابن ابى الحديد معتزلى» در شرح «نهج البلاغه» به طرز ظريفى منعكس كرده است.

او مى‏گويد:

من از (استادم) «على بن فارقى» مدرس بغداد سؤال كردم: آيا فاطمه (س) ‏ در ادعاى مالكيت «فدك» صادق بود؟

گفت: آرى.

گفتم: پس چرا خليفه اول فدك را به او نداد، در حالى كه فاطمه نزد او راستگو بود؟

او تبسمى كرد و كلام لطيف و زيبا و طنز گونه‏اى گفت، در حالى كه هرگز عادت به شوخى نداشت، گفت:

«لو اعطاها اليوم فدكاً بمجرد دعواه لجائت اليه غداً و ادعت لزوجها الخلافة و زحزحته من مكانه، و لم يمكنه لاعتذار و المدافعة بشيئى لانه يكون قد اسجل على نفسه بانها صادقة فيما تدعيه، كائنا ما كان، من غير حاجة الى بينة»:

«اگر ابى بكر آنروز «فدك» را به مجرد ادعاى فاطمه (س) ‏ به او مى‏داد، فردا به سراغش مى‏آمد و ادعاى خلافت براى همسرش مى‏كرد! و وى را از مقامش كنار مى‏زد، و او هيچگونه عذرى و دفاعى از خود نداشت، زيرا با دادن «فدك» پذيرفته بود كه فاطمه (س) ‏ هر چه را ادعا كند راست مى‏گويد، و نيازى به بينّه و گواه ندارد».

سپس «ابن ابى الحديد» مى‏افزايد:

«اين يك واقعيت است، هر چند استادم آنرا به عنوان يك مزاح مطرح كرد».

اين اعتراف صريح از دو دانشمند اهل سنت، شاهد زنده‏اى جهت «بار سياسى» داستان فدك است.

و اگر به سرنوشت اين قريه در طول تاريخ چند قرآن آغاز اسلام بنگريم كه چگونه دست به دست مى‏گرديد هر يك از خلفاء موضع خاصى در برابر آن داشتند اين مسأله روشنتر مى‏شود كه در بحث آينده به خواست خدا به آن اشاره مى‏كنيم.

## فدك در طول تاريخ‏

(چگونه فدك به اهل بيت: بازگشت؟)

سير تاريخى «فدك» يكى از شگفتيهاى تاريخ اسلام است، هر يك از خلفاء در برابر آن موضعى داشتند، يكى مى‏گرفت و ديگرى پس مى‏داد، و اين وضع آن قدر ادامه يافت تا اين سرزمين به كلى ويران شد و برباد رفت، براى پى بردن به فراز و نشيب‏هائى كه در اين روستاى آباد پديد آمد كافى است مقطهاى زير را مورد توجه قرار دهيم:

١- فدك در آغاز، چنانكه دانستيم پس از سقوط خيبر از طريق مصالحه از يهوديان به پيامبر (ص) منتقل شد و به حكم آيه «و ما افاء اللّه على رسوله...» اختيار آن به طور كامل با شخص پيامبر (ص) بود و به حكم آيه، حق آن حضرت گرديد.

٢- طبق اسناد معتبر تاريخى پيامبر (ص) آن را در حيات خود طبق دستور قرآن و آيه «ذات القربى حقه» به بانوى اسلامى فاطمه زهرا (س) بخشيد، و به اين ترتيب در اختيار دخت گرامى پيغمبر اسلام (ص) قرار گرفت.

٣- در زمان خليفه اول اين آبادى غصب شد، و در اختيار حكومت وقت قرار گرفت، و آن‏ها با سرسختى عجيبى در حفظ اين وضع كوشيدند.

٤- اين امر همچنان ادامه داشت تا زمان «عمر بن عبدالعزيز» خليفه اموى كه نسبت به اهل بيت پيغمبر (ص) روش ملايم‏ترى داشت رسيد، او به فرماندارش در مدينه «عمرو بن حزم» نوشت كه «فدك» را به فرزندان فاطمه (س) ‏ باز گردان.

فرماندار مدينه در پاسخ او نوشت:

«فرزندان فاطمه بسيارند و با طوايف زيادى ازدواج كرده‏اند، به كدام گروه باز گردانم»؟!

«عمرو بن عبدالعزيز» خشمناك شد، نامه تندى به اين مضمون در پاسخ فرماندار مدينه نگاشت:

«اما بعد: فانى لو كتبت اليك امرك ان تذبح شاة لكتبت الىّ أَجماء ام قرناء»؟

«او كتبت اليك ان تذبح بقرة لسألتنى ما لونها؟ فاذا ورد كتابى هذا فاقسمها فى ولد فاطمة من علىّ والسّلام»:

«هر گاه من ضمن نامه‏اى به تو دستور دهم گوسفندى ذبح كن، تو فوراً در جواب خواهى نوشت آيا بى شاخ باشد يا شاخدار؟!، و اگر بنويسم گاوى را ذبح كن سؤال مى‏كنى رنگ آن چگونه باشد؟

هنگامى كه اين نامه من به تو مى‏رسد فوراً «فدك» را بر فرزندان فاطمه از على (ع) ‏ تقسيم كن».

و به اين ترتيب با يك چرخش بزرگ، «فدك» بعد از ساليان دراز به دست فرزندان فاطمه (س) افتاد.

٥- ديرى نپائيد كه «يزيد بن عبدالملك» خليفه اموى آن را مجدداً غصب كرد.

٦- سرانجام «بنى اميه» منقرض شدند و «بنى عباس» روى كار آمدند، «ابوالعباس سفاح» خليفه معروف عباسى آن را به «عبداللّه بن حسن بن على (ع) ‏» به عنوان نماينده بنى فاطمه (س) ‏ باز گرداند.

٧- چيزى نگذشت كه «ابوجعفر عباسى» آن را از «بنى حسن» گرفت (زيرا آن‏ها قيامى بر ضد بنى عباس كردند) .

٨- «مهدى عباسى» فرزند «ابو جعفر» آن را به فرزندان فاطمه (س) ‏ باز گرداند.

٩- «موسى الهادى» خليفه ديگر عباسى بار ديگر آن را غصب كرد و «هارون الرشيد» نيز همين معنى را ادامه داد.

١٠- «مأمون» به خاطر تظاهر به علاقه شديد نسبت به اهل بيت پيغمبر (ص) و فرزندان على (ع) ‏ و فاطمه زهر (س) آن را با تشريفاتى به فرزندان فاطمه (س) ‏ بازگرداند.

در تاريخ آمده است كه مأمون به «قثم بن جعفر» فرماندار مدينه چنين نوشت:

«انه كان رسول اللّه اعطى ابنته فاطمة فدكاً و تصدق عليها بها، و ان ذلك كان امراً ظاهراً معروفاً عند آله عليهم السلام ثم لم تزل فاطمة تدعى منه بما هى اولى من صدق عليه، و انه قد رأى ردها الى ورثتها و تسليمها الى «محمد بن يحيى بن الحسين بن زيد بن على»... و«محمد بن عبداللّه بن الحسين»... ليقوما بها لاهلهما».

«رسول خدا (ص) «فدك» را به دخترش «فاطمه» (س) بخشيد، واين امرى آشكار و معروف نزد اهل بيت پيامبر (ص) بود، سپس همواره فاطمه (س) ‏ مدعى آن بود و قول او از همه شايسته‏تر به تصديق و قبول است، و من صلاح مى‏بينم كه آن به ورثه آن حضرت (س) داده شود، و به «محمدبن يحيى» و «محمد بن عبداللّه» (نوه‏هاى امام زين العابدين) بازگردانى تا آن‏ها به اهلش برسانند».

«ابن ابى الحديد» مى‏گويد:

«مأمون براى رسيدگى به شكايات مردم نشسته بود، اولين شكايتى كه به دست او رسيد و به آن نگاه كرد مربوط به فدك بود، همينكه شكايت را مطالعه كرد گريه نمود، و به يكى از مأموران گفت صدا بزن وكيل فاطمه (س) ‏ كجاست؟ پيرمردى جلو آمد، و با مأمون سخن بسيار گفت، مأمون دستور داد حكمى را نوشتند و فدك را به عنوان نماينده اهل بيت: به دست او سپردند.

هنگامى كه مأمون اين حكم را امضاء كرد« دعبل» برخاست و اشعارى سرود كه نخستين بيت آن اين بود:

اصبح وجه الزمان قد ضحكا

برد مأمون هاشماً فدكاً!

«چهره زمان خندان شد - چرا كه مأمون فدك را به بنى هاشم بازگرداند.

نويسنده كتاب «فدك» مى‏نويسد مأمون به اتكاء روايت «ابو سعيد خدرى» كه مى‏گويد: پيامبر فدك را به فاطمه‏ (س) بخشيد، دستور فدك به فرزندان فاطمه (س) ‏ باز گردانده شود.

١١- اما «متوكل عباسى» به خاطر كينه شديدى كه از اهل بيت: در دل داشت، بار ديگر فدك را از فرزندان فاطمه (س) ‏ غصب كرد.

١٢- فرزند متوكل بنام «منتصر» دستور داد كه آن را مجدداً به فرزندان امام حسن و امام حسين (ع) ‏ باز گردانند.

بديهى است روستائى كه اينچنين دست به دست بگردد، و هر روز بازيچه دست سياستمداران كينه توز باشد، به سرعت رو به ويرانى مى‏گذارد، و همين سرنوشت سرانجام دامان فدك را گرفت، و تمام آبادى آن ويران، و درختانش خشك شد!

ولى اين نقل و انتقالها به هر حال بيانگر اين واقعيت است كه خلفاء روى فدك حساسيت خاصى داشتند، و هر كدام طبق روش سياسى خود موضعگيرى مخصوص و عكس العمل خاصى روى آن نشان مى‏دادند.

و اينها همه تأكيدى است بر آنچه قبلا گفتيم كه غصب فدك از بانوى اسلام (س) ‏ يا فرزندان او، پيش از آنكه جنبه اقتصادى داشته باشد، جنبه سياسى داشت، و هدف منزوى كردن آن‏ها درجامعه اسلامى، و تضعيف موقعيت، واظهار دشمنى با اهل بيت پيامبر (ص) بود، همانگونه كه بازگرداندن فدك را به اهل بيت: كه بارها در طول تاريخ اسلام تكرار شد «يك حركت سياسى» به عنوان اظهار همبستگى و ارادت به خاندان پيامبر (ص) صورت مى‏گرفت.

اهميت «فدك» در اذهان عمومى مسلمين تا آن اندازه بود كه در بعضى از تواريخ آمده است كه در عصر «متوكل عباسى» قبل از آنكه فدك از دست بنى فاطمه (س) ‏ گرفته شود خرماى محصول آن را در موسم «حج» به ميان حجاج مى‏آوردند و آن‏ها به عنوان، تيمن و تبرك با قيمت گزافى آن را مى‏خريدند.

## فدك و امامان اهل‏بيت

از مسائل بسيار قابل توجه اينكه هيچيك از امامان اهل بيت بعد از «غصب نخستين» هرگز در امر فدك دخالت نكردند، نه على (ع) در دوران حكومتش در اين امر دخالتى كرد و نه امامان ديگر، و افرادى مانند «عمر بن عبدالعزيز» و يا حتى «مأمون» خليفه عباسى، پيشنهاد كردند كه به يكى از اهل بيت: بازگردانده شود، و اين واقعاً سؤال‏انگيز است كه اين موضعگيرى در برابر مسأله فدك به چه علت بود؟

چرا على (ع) در زمانى كه تمام كشور اسلام زير نگين او بود اين حق را به صاحبان اصلى باز نگردانيد،؟ و يا چرا فى المثل مأمون كه اينهمه اظهار ارادت - ولو ظاهراً - به امام على بن موسى الرضا (ع) مى‏كرد «فدك» را به آن حضرت تقديم نكرد؟

بلكه به دست بعضى از نوه‏هاى «زيد بن على بن الحسين (ع) » به عنوان نماينده «بنى هاشم» سپرد؟

در پاسخ اين سؤال مهم تاريخى مى‏گوئيم:

اما امير مؤمنان على (ع) در همان كلام كوتاهش همه گفتنى‏ها را گفته است آنجا كه مى‏فرمايد:

«آرى از آنچه در زير آسمانها دنيا است تنها «فدك» در دست ما بود، عده‏اى نسبت به آن بخل ورزيدند، ولى در مقابل گروه ديگرى سخاوتمندانه از آن صرفنظر كردند، و بهترين داور و حاكم خدا است، مرا با فدك و غير فدك چه كار در حالى كه فردا به خاك سپرده خواهيم شد.»

آن بزرگوار عملا نشان داد كه فدك را به عنوان يك وسيله درآمد و يك منبع اقتصادى نمى خواهد، و آن روز هم كه فدك از ناحيه او همسرش مطرح بود براى تثبيت مسأله ولايت، و جلوگيرى از خطوط انحرافى در زمينه خلافت پيامبر اسلام (ص) ‏ بود، اكنون كه كار از كار گذشته، و فدك بيشتر چهره مادى پيدا كرده، گرفتن آن چه فائده‏اى دارد؟

سيد مرتضى عالم و محقق بزرگ شيعه در اين زمينه سخنى پرمعنى دارد، مى‏گويد.

«هنگامى كه امر خلافت به على (ع) رسيد درباره بازگرداندن فدك خدمتش سخن گفتند، فرمود:

«انى لاستحيى من اللّه ان ارد شيئاً منع منه ابوبكر و امضاه عمر»:

«من از خدا شرم دارم كه چيزى را كه ابوبكر منع كرد و عمر بر آن صحه نهاد، به صاحبان اصليش باز گردانم».

در حقيقت با اين سخن هم بزرگوارى و بى اعتنائى خود را نسبت به فدك به عنوان يك سرمايه مادى و منبع درآمد، نشان مى‏دهد، و هم مانعين اصلى اين حق را معرفى مى‏كند!.

اما اينكه چرا بعضى از خلفاء كه ظاهراً مى‏خواستند به خاندان پيامبر (ص) ابراز ارادت كنند، فدك را به ائمه اهل بيت: باز نگرداندند، و مثلا به نوه‏هاى زيد بن على با افراد ناشناس ديگرى به عنوان نمايندگى بنى فاطمه (س) ‏ تحويل دادند؟ اين امر دو علت ممكن است داشته باشد:

١- ائمه هدى: هرگز حاضر به پذيرش فدك نبودند، چرا كه اين كار در آن زمان بيشتر جنبه مادى داشت تا معنوى، و شايد حمل بر علاقه به دنيا مى‏شد، نه امتيازات معنوى، و به تعبير ديگر قبول آن در آن شرائط براى ائمه هدى: كوچك بود، علاوه بر اين دست آن‏ها را در مبارزه با خلفاى جور مى‏بست، چرا كه هر زمان مى‏خواستند مبارزه كنند فدك را مسترد مى‏داشتند (همانگونه كه در ماجراى پس گرفتن فدك از طرف «ابو جعفر خليفه عباسى» از «بنى الحسن» در تاريخ آمده است كه بعد از قيام بعضى از آن‏ها بر ضد دستگاه خلافت، فدك را از همه گرفت) .

٢- خلفاى جور نيز ترجيح مى‏دادند كه امكانات مالى امامان اهل بيت: گسترده نشود، همانطور كه در داستان معروف «هارون» مشهور است كه وقتى به مدينه آمد احترام فوق العاده‏اى براى «امام موسى بن جعفر»٨ قائل شد به گونه‏اى كه براى فرزندش «مأمون» تازگى داشت.

اما هنگامى كه نوبت به هدايا رسيد هديه‏اى را كه خدمت امام (ع) فرستاد، بسيار ناچيز بود، «مأمون» از اين مسأله در شگفت شد، و هنگامى كه علت را از پدر سؤال كرد او در جواب مطلبى گفت كه حاصلش اين بود ما نبايد كارى كنيم كه آن‏ها قدرت پيدا كنند، و فردا بر ضد ما قيام نمايند!

--------------------------------------------

پى نوشت ها :

١ . (فتوح البلدان بلاذرى) صفحه .٣٨

٢ . «شرح نهج البلاغه» ابن ابى الحديد جلد ١٦ ص .٢١٧

٣ . فدك ص .٦٠

٤ . «شرح نهج البلاغه» ابن الحديد جلد ١٦ ص .٢١٧

٥ . «شرح نهج البلاغه» ابن ابى الحديد ج ١٦ ص .٢٥٢

٦ . و هم احتمال اختلاف اندازى و ماجراجوئى طرفداران غاصبين فدك داده مى‏شود. (ناشر)

٧ . سوره احزاب، آيه .٣٣

٨ . «شرح نهج البلاغه» ابن ابى الحديد، جلد ١٦، ص .٢١٩

٩ . «شرح نهج البلاغه» ابن ابى الحديد.

١٠ . «كافى» جلد١ ص .٣٤

١١ . «شرح نهج البلاغه» ابن ابى الحديد جلد ١٦ ص ٢٢٨ اين حديث را «حموى» در «معجم البلدان» نيز نقل كرده است.

١٢ . «سيره حلبى» جلد ٣ ص .٣٩١

١٣ . «صحيح بخارى» باب «فضل الخمس و كتاب «الصواعق المحرقة» ابن حجر صفحه .٩

١٤ . «الامامة و السياسية» ابن قتيبه صفحه .١٤

١٥ . «صحيح بخارى» باب فصل الخمس و كتاب «الصواعق المحرقة» ابن حجر صفحه .

١٦ . «بحار الانوار» چاپ قديم جلد٨ (نقل از كتاب «اخبار الخلفاء») .

يك محاكمه تاريخى‏

«فدك» چنانكه گفتيم در زمان رسول اللّه (ص) ‏ طبق آيه «وآت ذالقربى حقه» از سوى پيغمبر (ص) به فاطمه زهرا (س) واگذار شد، اين مطلبى است كه نه تنها مفسران شيعه بلكه جمعى از علماء اهل سنت نيز از صحابى معروف «ابو سعيد خدرى» نقل كرده ند كه اسناد آن را قبلا بيان كرديم.

بعد از رحلت پيامبر (ص) حكومت وقت دست روى آن گذارد، و نمايندگان فاطمه (س) ‏ را از آن بيرون كرد، اين مطلبى است كه «ابن حجر» دانشمند معروف اهل سنت در كتاب «صواعق» و «سمهودى» در «وفاء الوفاء» و «ابن ابى الحديد» در «شرح نهج البلاغه» آورده‏اند.

بانوى اسلام براى گرفتن حق خود از دو راه وارد شد:

نخست از طريق هديه پيامبر (ص) به او، و ديگر از طريق ارث (هنگامى كه مسأله هديه پيامبر (ص) مورد قبول واقع نگشت) .

در مرحله اول بانوى اسلام «اميرمؤمنان على (ع) و «ام ايمن» را به عنوان گواه نزد خليفه اول دعوت نمود، ولى خليفه به اين بهانه كه شاهد براى اثبات دعاوى بايد دو مرد باشد اين شهود را نپذيرفت.

سپس به ادعاى حديثى از رسول خدا (ص) كه فرموده است:

«ما پيامبران ارثى از خود نمى گذاريم، و هر چه بعد از ما بماند صدقه خواهد بود».

«انا معاشر الانبياء لانورث، ما تركناه صدقة)

از قبول پيشنهاد «ارث» نيز سرباز زد.

در حالى كه در يك بررسى اجمالى روشن مى‏شود كه نظام حاكم غاصب در اين خود مرتكب ده خطاى بزرگ شد كه فهرست وار در اينجا مطرح مى‏كنيم، هر چند شرح آن نياز به بحث فراوان دارد:

- فاطمه (س) «ذواليد» بود، يعنى ملك فدك در تصرف او بود، و از نظر تمام قوانين اسلامى و قوانين موجود در ميان عقلاى جهان هيچگاه از «ذواليد» مطالبه شاهد وگواه نميشود مگر اينكه دلائلى بر باطل بودن «يد» و تصرف او اقامه گردد.

فى المثل اگر كسى در خانه‏اى ساكن و مدعى مالكيت آن باشد، مادام كه دليلى بر نفى مالكيت او اقامه نشده، نميتوان آن را از دست وى بيرون كرد، و هيچ جهتى ندارد كه شاهد و گواهى بر مالكيت خود اقامه كند، بلكه همين تصرف (خواه به وسيله خود او باشد يا نمايندگان او) بهترين دليل بر مالكيت است.

٢- شهادت بانوى اسلام (س) ‏ به تنهائى در اين مسأله كافى بود، چرا كه او به شهادت آيه شريفه:

«انما يريد اللّه ليذهب عنكم الرجس اهل البيت و يطهركم تطهيراً».

(و همانا خداوند چنين خواسته كه از شما اهل بيت ناپاكى و پليدى را بزدايد و شما را پاك كند پاك كردنى) .

و حديث مشهور كساء كه در بسيارى از كتب معتبر اهل تسنن و كتب صحاح آن‏ها نقل شده، آن حضرت معصومه است، و خداوند هر گونه رجس و پليدى را از پيامبر (ص) و على و فاطمه و حسن و حسين: دور نموده، و از هر گناه پاك ساخته است، چنين كسى چگونه ممكن است شهادت و ادعايش مورد ترديد و گفتگو واقع شود؟!

٣- شهادت و گواهى على (ع) نيز به تنهائى كافى بود، چرا كه او نيز داراى مقام عصمت است، و علاوه بر آيه تطهير، و آيات و روايات ديگر، بر اين معنى، حديث معروف:

«الحق مع على، و على مع الحق، يدور معه حيثما دار»،

«على با حق است و حق با على است و هر جا او باشد حق با اوست».

كفايت مى‏كند، چگونه حق بر محور وجود على (ع) ‏ دور مى‏زند، ولى شهادت او پذيرفته نيست؟!

چه كسى جرأت مى‏كند در برابر اين سخن پيامبر (ص) كه سنى و شيعه آن را نقل كرده‏اند گواهى او را رد كند؟

٤- شهادت «ام ايمن» نيز به تنهائى كفايت مى‏كرد، زيرا همانگونه كه «ابن ابى الحديد» نقل مى‏كند:

ام ايمن به آن‏ها گفت آيا شما شهادت نمى دهيد كه پيغمبر (ص) فرمود:

«من از اهل بهشتم»

(اگر اين را قبول داريد پس چگونه شهادتم را رد مى‏كنيد؟)

٥-از همه اينها گذشته علم حاكم هنگامى كه از قرائن مختلف (قرائن حسى يا شبيه حس) حاصل گردد براى داورى كفايت مى‏كند، آيا مسأله تصرف و يد از يكسو، و شهادت اين شهود كه هر يك به تنهائى شهادتشان براى اثبات حق كافى بود، از سوى ديگر، ايجاد علم و يقين نمى كند؟

٦- حديث عدم ارث گذاردن پيامبران به شكل و به معنى ديگر است نه آن گونه كه غاصبان فدك نقل كرده يا تفسير نموده‏اند، زيرا در منابع ديگر حديث چنين نقل شده:

«ان الانبياء لم يور ثوا ديناراً ولا درهما و لكن ورثوا العلم فمن اخذمنه اخذ بحظ وافر».

«پيامبران درهم و دينارى از خود بيادگار نگذاردند، بلكه ميراث پيامبران علم و دانش بود، هر كس از علم و دانش آن‏ها سهم بيشترى بگيرد ارث بيشترى را برده است.

اين ناظر به ميراث معنوى پيامبران است و هيچگونه ارتباطى با ارث اموال آن‏ها ندارد، اين همان است كه در روايات ديگر آمده:

«العلماء ورثة الانبياء»:

«دانشمندان وارثان پيامبرانند».

مخصوصاً جمله «ما تركناه كناه صدقة» چيزى است كه قطعاً در ذيل حديث نبوده، مگر ممكن است حديثى در خلاف صريح قرآن از پيغمبر (ص) صادر شود.

زيرا قرآن مجيد در آيات متعددى گواهى مى‏دهد كه انبياء ارث گذاشتند، و در اين آيات قرائتى روشن وجود دارد كه منظور تنها ميراث معنوى نبوده، بلكه ميراث مالى را نيز شامل مى‏شده است.

لذا بانوى اسلام فاطمه زهرا (س) در آن خطبه معروفش كه در مسجد پيامبر (ص) در برابر مهاجرين و انصار ايراد فرمود به اين آيات تمسّك جست و از احدى از مهاجرين و انصار آن را انكار نكرد، اينها همه گواه بر نادرست بودن حديث فوق است.

٧- اگر اين حديث صحيح بود چگونه هيچيك از همسران پيامبر (ص) آن رانشنيده بودند، و سراغ خليفه آمدند و سهم خود را از ميراث پيامبر (ص) مطالبه كردند.

٨- اگر اين حديث صحيح بود چرا سرانجام خليفه طى نامه‏اى دستور داد فدك را به فاطمه (س) بازگردانند، نامه‏اى كه خليفه دوم آنرا گرفت و پاره كرد.

٩- وانگهى اگر اين حديث واقعيعتى داشت، و مى‏بايست فدك به عنوان صدقه بين مستحقين تقسيم گردد، پس چرا خليفه دوم در زمان خود (هنگامى كه كار از كار گذشته بود) به سراغ على (ع) و عباس فرستاد و حاضر شد فدك را در اختيار آن‏ها بگذارد، كه در تواريخ اسلام مشهور است.

١٠- در كتابهاى معتبر و معروف «شيعه» و «اهل سنت» آمده است كه بانوى اسلام فاطمه زهرا (س) بعد از ماجراى منع فدك نسبت به آن دو غضب كرد، و فرمود: «من يك كلمه با شما سخن نخواهم گفت و اين امر ادامه يافت تا فاطمه زهرا (س) با اندوه فراوان چشم از جهان پوشيد.

در حالى كه اين حديث نيز از پيامبر (ص) در منابع اسلامى مشهور است كه فرمود:

«من احب ابنتى فاطمة فقد احبنى، و من ارضى فاطمة فقد ارضانى، و من اسخط فاطمة فقد اسخطنى»:

«هر كس دخترم فاطمه را دوست بدارد، مرا دوست داشته، هر كس او را خشنود كند، مرا خشنود كرده، و هر كس او را به خشم آورد مرا خشم آورده است.

آيا با اين حال مى‏توان حقى را كه فاطمه مطالبه مى‏نمود از او منع كرد، و به حديثى كه اثرى از آثار صدق در آن نيست در مقابل نصّ كتاب اللّه كه مى‏گويد وارثان انبياء از آن‏ها ارث مى‏برند استناد جست.

به هر حال هيچگونه توجيهى براى مسأله غصب فدك نمى توان يافت، و هيچ دليلى موجهى بر اين كار وجود ندارد.

از يكسويد مالكانه فاطمه زهرا (س) .

از سوى ديگر شهود مطمئن و معتبر.

از سوى سوم شهادت كتاب اللّه (قرآن مجيد) .

و از سوى چهارم روايات مختلف اسلامى، همگى گواه صدق دعوى بانوى اسلام بر حقّ مسلّم اودر فدك بودند.

از همه اينها گذشته عمومات آيات ارث كه به همه مردم حق مى‏دهد از پدران و مادران و بستگان خود ارث ببرند، و مادام كه دليل معتبرى بر تخصيص اين عمومات در كار نباشد نمى توان از اين حكم اسلامى چشم پوشيد، گواه ديگرى محسوب مى‏شود.

## حدود و مرزهاى فدك!

فدك - همان گونه كه گفتيم - ظاهراً روستايى بود در نزديكى خيبر خرم و سرسبز و حدود آن چيزى نبود كه بر كسى مخفى و پوشيده باشد اما عجب اينكه هنگامى كه «هارون الرشيد» به «امام موسى بن جعفر» (ع) عرض مى‏كند:

«حد فدكاً حتى اردها اليك»:

«حدود فدك را معلوم كن تا آن را به تو باز گردانم»!

امام (ع) از گفتن پاسخ ابا مى‏كند، هارون پيوسته اصرار مى‏ورزد.

امام (ع) ‏ مى‏فرمايد:

من آن را جز با حدود واقعى‏اش نخواهم گرفت؟

هارون گفت:

حدود واقعى آن كدام است؟

امام (ع) ‏ فرمود:

اگر من حدود آن را بازگويم مسلماً تو موافقت نخواهى كرد!

هارون گفت:

به حق جدّت (ص) ‏ سوگند كه حدودش را بيان كن (خواهم داد) .

امام (ع) ‏ فرمود:

اما حد اوّل آن سرزمين عدن! است!

هنگامى كه هارون اين سخن را شنيد چهره‏اش دگرگون شد و گفت:

عجب، عجب!...

امام (ع) ‏ فرمود:

و حد دوم آن «سمرقند» است!

آثار ناراحتى در صورت هارون بيشتر نمايان گشت.

امام (ع) ‏ فرمود:

و حد سوم آن آفريقا است!!

در اينجا صورت هارون از شدت ناراحتى سياه شد وگفت:

عجب... !

امام (ع) فرمود:

و حد چهارم آن سواحل درياى خزر و ارمنستان است!!...

هارون گفت:

پس چيزى براى ما باقى نمانده، برخيز جاى من بنشين و بر مردم حكومت كن! (اشاره به اينكه آنچه گفتى مرزهاى تمام كشور اسلامى است) .

امام‏ (ع) فرمود:

من به تو گفتم اگر حدود آن را تعيين كنم هرگز آن را نخواهى داد.

اينجا بود كه هارون تصميم گرفت موسى بن جعفر (ع) را به قتل برساند».

اين حديث پرمعنى دليل روشنى بر پيوستگى مسأله «فدك» با مسأله «خلافت» است، و نشان مى‏دهد آنچه در اين زمينه مطرح بوده، غصب مقام خلاف رسول اللّه (ص) بوده، و اگر هارون مى‏خواست فدك را تحويل بدهد بايد دست از خلافت بكشد، و همين امر او را متوجه ساخت كه امام موسى بن جعفر (ع) ممكن است هر زمان قدرت پيدا كند، او را از تخت خلافت فرو كشد، و لذا تصميم به قتل آن حضرت گرفت.

## نتيجه‏گيرى‏

داستان غم انگير فدك و طوفانهائى كه اين روستاى ظاهراً كوچك را در طول تاريخ اسلام در برگرفته، به خوبى نشان مى‏دهد كه توطئه بزرگى براى كنار زدن اهل بيت پيامبر (ص) از متن حكومت و خلافت اسلامى و ناديده گرفتن مقام ولايت و امامت در جريان بود، توطئه‏اى حساب شده و در تمام ابعاد.

بازيگران سياسى از آغاز و مخصوصاً در عصر «بنى اميه» و «بنى عباس» سعى داشتند «اهل بيت» عليهم السلام را از هر نظر منزوى كنند، و هر امتيازى را كه ممكن است به پيروزى آن‏ها منتهى گردد از دستشان بگيرند، حتى آنجا كه شرائط ايجاب مى‏كرد از نام و عنوان آن‏ها استفاده مى‏نمودند ولى از بازگرداندن حقشان به آن‏ها مضايقه داشتند.!

مى‏دانيم در عصر «بنى عباس» و «بنى اميه» وسعت كشور اسلامى و حجم ثروت و ذخائر بيت المال به قدرى زياد بود كه در تاريخ جهان بى سابقه يا كم سابقه بود، و با اين حال روستاى فدك در برابر آن اصلا به حساب نمى‏آمد، اما باز ملاحظات شيطنت‏آميز به آن‏ها اجازه نمى داد كه اين حق را به صاحبانش بازگردانند و به بازى گرى با فدك پايان دهند.

داستان فدك در حقيقت ورقى است از تاريخ اسلام كه مقام و منزلت خاندان پيامبر (ص) را از يكسو، و مظلوميت آن‏ها از سوى ديگر، و توطئه هائى را كه از سوى دشمنان بر ضد آن‏ها طرح شده بود از سوى مردم نشان مى‏دهد.

اللهم أجعل محيانا محيا محمد و آل محمد و مماتنا ممات محمد و آل محمد «عليه و عليهم الصلوة و السلام) و احشرنا فى زمرتهم و العن اعدائهم اجمعين.

--------------------------------------------

پى نوشت ها :

١ . معجم البلدان ماده فدك.

٢ . به كتاب «فدك» نوشته علامه سيد محمد حسن قزوينى حائرى مراجعه شود كه كتابى است در موضوعات خود جالب و جامع.

٣ . سوره حشر ٥٩ آيه ٦ و .

٤ . چون از آن پيغمبر (ص) بود.

٥ . «در المنثور» جلد ٤ ص ١٧٧ اين حديث را عده‏اى از روات اهل سنت مانند (بزار) و (ابويعلى) و (ابن مردويه) و (ابن ابى حاتم) از ابوسعيد خدرى نقل كرده، (به كتاب (ميزان الاعتدال «جلد ٢ ص ٢٨٨ و «كنز العمال» جلد ٢ ص ١٥٨ مراجعه شود) .

٦ . «نهج البلاغة» نامه ٤٥ (نامه معروف عثمان به حنيف) .

٧ . (شرح ابن ابى الحديد) بر (نهج البلاغه) جلد ٤ ص .٧٨

## حماسه بزرگ‏

خطبه تاريخى‏ بانوى اسلام فاطمه زهراء (س)

بعد از رحلت پيامبر اسلام طوفان عجيبى سراسر جهان اسلام را فرا گرفت، و كانون اين طوفان مركز «خلافت» بود، سپس به هر چيز كه به نحوى با آن ارتباط پيدا مى‏كرد منتقل شد، از جمله حكم مصادره سرزمين «فدك» كه از سوى پيامبر اسلام (ص) به دخترش فاطمه (س) روى مصالح مهمى واگذار شده بود، از طرف نظام حاكم مصادره شد.

«فاطمه (س) » كه مى‏ديد اين تجاوز آشكار، توأم با ناديده گرفتن بسيارى از احكام اسلام در اين رابطه، جامعه اسلامى را گرفتار يك انحراف شديد از تعاليم اسلام و سنت پيامبر (ص) و گرايش به برنامه‏هاى جاهلى مى‏كند، و از سوى ديگر مقدمه‏اى است براى خانه نشين كردن اميرمؤمنان على (ع) و محاصره اقتصادى ياران جانباز على‏ (ع) به دفاع از حق خويش در مقابل غاصبان «فدك» پرداخت، و با تمام وجودش خواستار بازگشت اين حق مغضوب شد، ولى نظام حاكم به بهانه حديث مجعول «نحن معاش الانبياء لانورث» «ما پيامبران ارثى از خود نمى گذاريم»! از اداى اين حق سرباز مى‏زد.

بانوى اسلام (س) «سيدة نساء العالمين» برخاست و با جمعى از زنان بنى هاشم به مسجد آمد تا در برابر توده‏هاى مسلمان، و سران مهاجر و انصار گفتنيها را بگويد، و اتمام حجت كند، و بهانه‏هاى ادامه اين غصب عجيب، و مصاده ظالمانه را، از دستگاه حكومت وقت بگيرد، و در ضمن، صفوف وفاداران به اسلام را از حاميان سياستهاى تجاوزكارانه آشكار سازد.

او بى اعتنا به «جوسازى» خاصى كه در اين زمينه شده بود، و پيامدهاى احتمالى اين افشاگرى بزرگ، به برنامه خود ادامه داد، و به بهانه غصب «فدك» خطبه بسيار غرّائى در مسجد پيامبر (ص) در برابر مهاجرين ايراد نمود كه بسيارى از حقائق در آن افشا شد.

اين خطبه، هشدار كوبنده‏اى بود براى آن‏ها كه كوشش داشتند خلافت پيامبر (ص) و حكومت اسلامى را از مسير اصلى خود منحرف سازند، و زحمات بيست و سه ساله او را بر باد دهند.

«زنگ بيدار باشى بود» براى آن‏ها كه قلبشان به عشق اسلام مى‏طپيد، و از آينده اين آئين پاك بيمناك بودند.

«اخطار شديدى بود» براى آن‏ها كه از گسترش حزب منافقين و نفوذ آن‏ها در دستگاه سياسى بعد از رسول خدا (ص) بيخبر بودند، و جنب و جوشهاى مرموز آنان را ناديده مى‏گرفتند.

«فرياد درد آلودى بود» در حمايت از اميرمؤمنان على (ع) وصى و جانشين پيامبر اكرم (ص) كه گروهى از بازيگران سياسى آيات قرآن و توصيه‏اى مؤكد «رسول اللّه» را درباره او ناديده گرفته بودند.

«احقاق حق مظلومانه‏اى بود» براى بيدار ساختن آن‏ها كه حقشان غصب مى‏شود و سكوت مسالمت‏آميز را بر فريادهاى كوبنده و بيدارگر ترجيح مى‏دهند.

«تندر سهمگينى بود» كه پژواك آن همه جا پيچيد، و آثار آن در همه اعصار و قرون باقى ماند.

«طوفان عجيبى بود» كه امواج شكننده‏اش ارواح خفته را - هر چند موقتاً - بيدار كرد، و راه حق را به آن‏ها نشان داد، و بالاخره «صاعقه مرگبارى بود» كه بر سر دشمنان اسلام فرود آمد و آن‏ها را سخت غافلگير ساخت.

تحليلهاى عميق بانوى اسلام‏ (س) در اين خطبه بيانگر بينش دقيق او در پيچيده‏ترين مسائل مربوط به «توحيد» و «مبدأ» و «معاد» است.

تفسيرى كه دخت گرامى پيامبر (ص) براى مسائل مهم عقيدتى و سياسى و اجتماعى در اين خطبه نموده، دليل روشنى است بر اين كه فاطمه‏ (س) تعلق به زمان خاصى نداشته است.

حماسه‏هاى پرشورى كه در اين خطبه از زبان گوياى فاطمه‏ (س) تراوش كرده، نشان اين است كه او بانوئى فداكار، مجاهد، مبارز، و رهبرى لايق براى مبارزين راه خدا و مجاهدان طريق حق است.

لحن گيراى بانوى اسلام‏ (س) در اين خطبه كه تا اعماق جان و روح انسان نفوذ مى‏كند بيانگر اين واقعيت است كه او سخنورى بليغ، و خطيبى نستوه، همتاى همسرش امير مؤمنان على‏ (ع) بود، به گونه‏اى كه اين خطبه غرّا، خطبه‏هاى على (ع) را در نهج البلاغه تداعى مى‏كند، و دوش به دوش آن پيش مى‏رود، و نشان مى‏دهد كه دخترش زينب‏ (س) اين ارث را از پدر و مادر هر دو در اختيار گرفته بود كه با خطابه آتشينش در بازار كوفه، و مجلس يزيد، لرزه بر اندام جنايتكاران بنى اميه افكند، و پايه‏هاى كاخ حكومت غاصبانه آن‏ها را متزلزل ساخت، و بذرهاى انقلاب را بر ضد اين حكومت جبار و جائر در قلوب مردم كوفه و شام پاشيد.

موشكافيهاى فاطمه‏ (س) در اين خطبه در زمينه فلسفه و اسرار احكام، و تحليل تاريخ سياسى اسلام، و مقايسه دوران جاهليت عرب با زندگى آنهابعد از ظهور اسلام، درسهاى بزرگى به رهروان راه حق مى‏دهد، و آن‏ها را در مبارزاتشان تعليم و آموزش مى‏بخشد.

و مهمتر از همه اينكه فاطمه‏ (س) با اين خطبه موضع خاندان پيامبر (ص) را در برابر رژيم حاكم روشن ساخت، و مبرا بودن ساحت مقدس اسلام از مظالمى كه به نام اسلام انجام مى‏گرفت، آشكار نمود، و اگر تنها فايده اين خطابه بزرگ و پر محتوى همين بود، كافى بود!

در سال هفتم هجرت كه قلعه‏هاى خيبر يكى پس از ديگرى در برابر رزمندگان اسلام سقوط كرد و قدرت مركزى يهود درهم شكست ساكنان فدك از در صلح و تسلم در برابر پيامبر (ص) وارد شدند، نيمى از سرزمين و باغات خود را به پيامبر (ص) واگذار كردند و نيم ديگر آن را براى خود نگهداشتند.

پيامبر گرامى‏ (ص) - طبق نقل بسيارى از مورخان و مفسران شيعه و اهل سنت - سرزمين فدك را در حيات خودش به دخترش فاطمه (س) بخشيد ولى بعد از پيامبر (ص) غاصبان حكومت اسلامى كه وجود اين قدرت اقتصادى را در دست همسر على (ع) مزاحم قدرت سياسى خود مى‏ديدند و تصميم گرفته بودد كه ياران على (ع) را از هر نظر منزوى كننند به بهانه‏هاى واهى آنرا به نفع بيت المال - و در حقيقت بنفع خود - مصادره كردند.

داستا «فدك» و حوادث گوناگونى كه در رابطه با آن در صدر اسلام و دورانهاى بعد واقع شد از دردناكترين و غم انگيرترين و عبرت‏انگيزترين فرازهاى تاريخ صدر اسلام است كه در فصل جداگانه در همين كتاب مورد بررسى قرار گرفته است.

## اسناد و مدارك خطبه‏

اين خطبه از خطبه‏هاى مشهور است كه علماى بزرگ شيعه و اهل سنت با سسلسه سندهاى بسيار آن را نقل كرده‏اند، و برخلاف آنچه بعضى خيال مى‏كنند، هرگز خبر واحد نيست، و از جمله منابعى كه اين خطبه در آن آمده است منابع زير است:

١- ابن ابى الحديد معتزلى دانشمند معروف اهل سنت در «شرح نهج البلاغه» در شرح نامه «عثمان بن حنيف» در فصل اول، اسانيد مختلف خطبه بانوى اسلام فاطمه‏ (س) را نقل كرده است، او تصريح مى‏كند كه اسنادى را كه من براى اين خطبه در اينجا آورده‏ام از هيچيك از كتب شيعه نگرفته‏ام.

سپس اشاره به كتاب معروف «سقيفه» از «ابوبكر احمد بن عبدالعزيز جوهرى» كه از محدثان بزرگ و معروف اهل سنت است كرده كه او در كتاب خود از طرق كثيرى اين خطبه را نقل نموده است - ابن ابى الحديد تمام اين طرق را در شرح نهج البلاغه آورده است كه ما براى رعايت اختصار از نقل آن صرفنظر مى‏كنيم-.

سپس اضافه مى‏كند كه حكومت وقت تصميم بر غصب «فدك» گرفت فاطمه‏ (س) با جمعى از زنان قريش به سوى مسجد آمد در حالى كه راه رفتنش درست همانند راه رفتن پيامبر (ص) بود و خطبه‏اى طولانى ايراد كرد.

نامبرده سپس همان خطبه معروف و مشهور را نقل مى‏كند - هر چند عبارت اين خطبه در نقلها كمى متفاوت است- .

٢- على بن عيسى اربلى» نيز در كتاب «كشف الغمه» اين خطبه را از همان كتاب «سقيفه» ابوبكر محمد بن عبدالعزيز آورده است.

٣- مسعودى» در «مروج الذهب» اشاره اجمالى به خطبه مزبور دارد.

٤- سيد مرتضى» عالم بزرگ و مجاهد شيعه در كتاب «شافى» اين خطبه را از عايشه همسر پيامبر (ص) نقل كرده است.

٥- محدث معروف مرحوم «صدوق» بعضى از فرازهاى آن را در كتاب «علل الشرايع» ذكر نموده است.

٦- فقيه و محدث بنام مرحوم شيخ «مفيد» نيز بخشى از خطبه را روايت كرده است.

٧- سيد بن طاوس» در كتاب «طرائف» قسمتى از آن را از كتاب «المناقب» «احمد بن موسى ابن مردويه اصفهانى» كه از معاريف اهل سنت است از عايشه نقل مى‏كند.

٨- مرحوم «طبرسى» صاحب كتاب «احتجاج» آن را به طور «مرسل در كتاب خود آورده است.

به هر حال اين خطبه تاريخى از خطبه‏هاى معروف اهل بيت: است، تا آنجا كه نقل مى‏كنند بسيار از متعهدان شيعه فرزندان خود را همواره توصيه به حفظ اين خطبه مى‏كردند، تا با گذشت زمان گرد و غبار نسيان بر آن ننشيند، و از سوى دشمنان مغرض زير سؤال قرار نگيرد.

هم اكنون نيز سزاوار است نسل جوان برومند اين حماسه بزرگ را به خاطر بسپارند و به آيندگان منتقل كنند.

## محورهاى هفتگانه خطبه فاطمه زهراء (س)

اين خطبه غرّا و كم نظير در حقيقت از هفت بخش تشكيل مى‏شود و بر هفت محور دور مى‏زند كه هر كدام هدف روشنى را تعقيب مى‏كند و بايد جداگانه مورد توجه قرار گيرد.

بخش اول: تحليل فشرده و عميقى پيرامون مسأله توحيد و صفات پروردگار و اسماء حسنى و هدف آفرينش است.

در بخش دوم: مقام والاى پيامبر (ص) و مسؤليتها و ويژگيها و اهداف او مورد بحث قرار گرفته.

بخش سوم: از اهميت قرآن مجيد و عمق تعليمات اسلام، فلسفه و اسرار و احكام، و پند و اندرزهائى در اين رابطه سخن مى‏گويد.

در بخش چهارم: بانوى اسلام (س) ضمن معرف خويش خدمات پدرش رسول اللّه (ص) را به اين امت بازگو مى‏كند، و در اينجا بانوى اسلام (س) دست آن‏ها را گرفته و به گذشته نزديك جاهلى خود، براى يك ديدار عبرت‏انگيز، و مقايسه با وضعشان بعد از اسلام، و گرفتن درس از اين دگرگونى، رهنمون مى‏شود.

در بخش پنجم: حوادث و رويدادهاى بعد از رحلت پيامبر (ص) و حركت و تلاش حزب منافقين براى محو اسلام بازگو كرده است.

بخشش ششم: از غصب «فدك» و بهانه‏هاى واهى كه در اين زمينه داشتند، و پاسخ به اين بهانه‏ها سخن مى‏گويد.

و سرانجام در بخش هفتم: به عنوان يك اتمام حجت از گروه انصار و اصحاب راستين پيامبر (ص) استمداد مى‏كند و گفتار خود را با تهديد به عذاب الهى پايان مى‏دهد.

بخش نخست‏ : توحيد و صفات خداوند و هدف آفرينش‏

متن:

الحمدللّه على ما انعم و له الشكر على ماالهم و الثناء بما قدم، من عموم نعم ابتدأها، و سبوغ آلاء اسدادها، و تمام منن والاها!

جم عن الاحصاء عددها، و نأى عن الجزاء امدها، و تفاوت عن الادراك ابدها، و ندبهم لاستزدتها بالشكر لاتصالها و استحمد الى الخلائق باجزالها، و ثنى بالندب الى امثالها.

و اشهد ان لا اله الا اللّه وحده لاشريك له، كلمة جعل الاخلاص تأويلها و ضمن القلوب موصولها، و انار فى الفكر معقولها.

الممتنع من الابصار رؤيته، و من الالسن صفته، و من الاوهام كيفيته.

ابتدع الاشياء لا من شيئى كان قبلها، و انشأها بلا احتذاء امثلة امتثلها.

كونها بقدرته و ذرئها بمشيته من غير حاجة من الى تكوينها، و لا فائدة له فى تصويرها الا تثبيتاً لحكمته، و تنبيهاً على طاعته، و اظهاراً لقدرته، و تعبداً لبريته و اعزازاً لدعوته ثم جعل الثواب على طاعته و وضع العقاب على معصيته، زيادة لعباده عن نقمته و حياشة لهم الى جنته.

ترجمه:

خدا را بر نعمتهايش سپاس مى‏گويم، و بر توفيقاتش شكر مى‏كنم، و بر مواهبى كه ارزانى داشته، ثنا مى‏خوانم.

بر نعمتهاى گسترده‏اى كه از آغاز به ما داده.

و بر مواهب بى حسابى كه به ما احسان فرموده.

و بر عطاياى پى در پى كه همواره ما را مشمول آن ساخته.

نعمتهائى كه از شماره و احصاء بيرون است.

و به خاطر گستردگى در بستر زمان هرگز قابل جبران نيست.

و انتهاى آن از ادارك انسانها خارج است.

بندگان را براى افزايش و استمرار اين مواهب به شكر خويش فراخوانده.

و خلائق را براى تكميل آن به ستايش خود دعوت نموده.

و آنان را براى به دست آوردن همانند آن‏ها تشويق فرموده.

و من شهادت مى‏دهم كه معبودى جز خداوند يكتا نيست.

بى مثال است، و شريك و مانند ندارد.

اين سخنى است كه روح آن اخلاص است، و قلوب مشتاقان با آن گره خورده، و آثار آن را در افكار پرتو افكن شده.

خدائى كه رؤيتش با چشمها غير ممكن است، و بيان اوصافش با اين زبان، محال، و درك ذات مقدسش براى عقل و انديشه‏ها ممتنع است.

موجودات جهان هستى را ابداع فرمود، بى آنكه چيزى پيش از آن وجود داشته باشد.

و همه آن‏ها را ايجاد كرد، بى آنكه الگو و مثالى قبل از آن موجود باشد.

آن‏ها را به قدرتش تكوين نمود، و به اراده‏اش خلقت كرد، بى آنكه به آفرينش آن‏ها نياز داشته باشد.

يا فائده‏اى از صورت بندى آن‏ها عائد ذات پاكش شود.

جز اينكه مى‏خواست حكمتش را از اين طريق آشكار سازد.

مردم را به اطاعتش دعوت كند.

قدرت بى پايان خود را از اين دريچه نشان دهد.

خلائق را به عبوديت خود رهمنون گردد.

و دعوت پيامبرانش را از طريق هماهنگى تكوين و تشريع قوّت بخشد.

سپس براى اطاعتش پاداشها مقرّر فرموده، و براى معصيتش كيفرها.

تابندگان را بدينوسيله از خشم و انتقام و عذاب خويش رهائى بخشد، و به سوى باغهاى بهشت و كانون رحمتش سوق دهد.

\* \* \*

## تفسير فشرده‏

در اين بخش آغازين خطبه مسائلى به چشم مى‏خورد كه همه شايسته دقت است:

١- توجه به اين حقيقت كه نعمتهاى پرودرگار سراسر وجود ما را احاطه كرده و از فرق تا قدم در آن غرق شده‏ايم، همين امر حس شكرگذارى را در ما زنده كرده و به معرفت ذات پاكش دعوت مى‏كند.

اين همانست كه علماى علم كلام - عقائد - تحت عنوان «وجوب شكر منعم» در مسأله خداشناسى و وجوب معرفة اللّه روى آن تكيه مى‏كنند.

٢- اگر خداوند بندگان را به شكر نعمتهايش دعوت كرده، نه به خاطر نياز اوست، بلكه براى آن است كه بندگان از اين طريق شايستگى بيشتر كسب كنند و مشمول نعمتهاى افزونترى گردند (دقت كنيد) .

٣- بندگان از اداى حق شكر او عاجزند، چرا كه توفيق شكر گذارى او خود نعمت تازه‏اى است، و ابزار شكرش - فكر و دست و زبان - همه از نعمتهاى اويند، بنابراين جز اعتراف به عجز، كارى از آن‏ها ساخته نيست.

بنده همان به كه ز تقصير خويش‏

عذر به درگاه خداى آورد

ور نه سزاوار خداونديش‏

كس نتواند كه به جاى آورد

٤- روح توحيد همان اخلاص است، پاك كردن كردن روح از غير خدا، و دل دادن در گرو محبت او، و سر نهادن بر فرمانش و خلاصه هر چه در مخالفت با او است به دست فراموشى سپردن و هر چه غير اوست به طاق نيسان زدن!

٥- در حقيقت توحيد در سرشت آدميان از آغاز نهفته است، و اين نور الهى در اعماق جان همه انسانها مى‏درخشد، و هر كس در باطن خويش فرياد «اللّه اكبر» را مى‏شنود و به همين دليل به هنگام وزش طوفانهاى سخت زندگى و پاره شدن پرده‏هاى غفلت و بى خبرى از هر زمان آشكارتر مى‏درخشد، و هر كس را بى اختيار به سوى خود جذب مى‏كند و «لا اله الا هو» مى‏گويد.

٦- نه كنه ذاتش با انديشه‏هاى ژرف درك مى‏شود كه:

«كلما ميز تموه باوهامكم فى ادق معانيه مخلوق مصنوع مثلكم مردود اليكم».

و نه بر كنه صفاتش كسى راه مى‏يابد.

بنابراين همه اعتراف كنيم كه:

«و ما عرفناك حق معرفتك»

تو را چنانكه حق معرفت تو است نشناختيم.

«ما عبدناك حق عبادتك»

و آن گونه كه شايسته عبوديت تو است پرستش نكرديم.

٧- يكى از مسائل مهم در امر خلقت اين است كه در آغاز، ماده‏اى وجود نداشت كه خداوند اين جهان را از ماده‏هاى پيش ساخته‏اى بيافريند، بلكه آفرينش بعد از عدم محض صورت گرفت، و اين خلق مخصوص به ذات پاك خداوند است كه حتى تصور آن براى گروهى مشكل است.

٨- مسأله مهم ديگر در آفرينش اين است كه صورتگران هميشه در تصوير و نقش آفرينى خود از امور طبيعى الهام مى‏گيرند، و گاه اشكال مختلفى را به هم مى‏آميزند و شكل جديدى را ابداع مى‏كنند، اما خداوند ابداع گرى است كه بدون هيچ طرح و الگوى قبلى، جهان را صورت بندى كرده و ترسيم نموده است.

٩- بحث مهم ديگرى كه در اين بخش از خطبه تاريخى بانوى اسلام (س) آمده بى نيازى مطلق خداوند از همه چيز است.

بديهى است وجودى كه از هر نظر نامتناهى و بى پايان است نياز در ذات پاك او راه ندارد، چرا كه «نياز» دليل بر «كمبود» است و كمبود تنها در موجودات «ممكن» متصور است، نه ذات بى انتهاى حق.

١٠- و بالاخره مسأله مهم ديگرى كه در اين بخش مطرح شده مسأله «هدف آفرينش» است كه بانوى اسلام در عبارت كوتاهش آن را در چند جمله پر معنى خلاصه كرده است:

الف - آشكار ساختن حكمت بى پايان خداوند.

ب- دعوت بندگا به اطاعت او.

ج - نشان دادن قدرت نامحدود او.

د- فراخواندن بندگان به عبوديتش.

ه- قوت بخشيدن به پيامبرانش.

اينها اهداف مختلى است كه حضرت زهرا (س) براى آفرينش بيان فرموده، و قابل توجه اينكه اين اهداف لازم ملزوم يكديگرند، وقتى كه بندگان آثار قدرت و حكمت پروردگار را در پهنه عالم هستى ديدند مجذوب طاعت او مى‏شوند، و به عبوديتش روى مى‏آوردند و مدارج كمال را مى‏پيمايند.

از سوى ديگر هنگامى كه پيامبران در سخنان خود بر نظام آفرينش عالم هستى تكيه كنند نفوذ بيشترى در قلوب انسانها مى‏يابند، و مسئله هدايت براى آن‏ها سهلتر و آسان‏تر مى‏شود (دقت كنيد) .

به اين ترتيب: خداوند جهان را نيافريده تا «سودى» كند، بلكه هدف اين بوده كه بر بندگان «جودى» كند، او اراده كرده آن‏ها را در مسير هدايت پيش برد، و به جوار قربش فراخواند، و همواره در اين راه پيش روند و به موازات كسب شايستگيها از الطاف بى كرانش بهره بيشترى گيرند.

--------------------------------------------

پى نوشت ها :

١ . «فدك» چنانكه گفتيم يكى از دهكده‏هاى آباد اطراف مدينه بود كه جمعى از يهود در آن ساكن بودند و پيوسته همچون ساير يهوديان «مدينه» و «خيبر» بر ضد اسلام توطئه مى‏كردند.

٢ . بحارالانوار، علامه مجلسى، ج ٨ ص ١٠٨، چاپ قديم.

٣ . اربعين شيخ بهائى و بحار الانوار، علامه مجلسى، ج ٦٩، ص .٢٩٣

٤ . اربعين شيخ بهائى و بحار الانوار، علامه مجلسى، ج ٦٩، ص .٢٩٢

٥ . مستدرك الوسائل، محدث نورى، ج ١، ص .١٦

## بخش‏دوم‏ : مقام والاى پيامبر (ص) ، ويژگيها و اهداف او

متن:

«و اشهد ان ابى محمداً عبده و رسوله، اختاره و انتجبه قبل ان ارسله، و سماه قبل ان اجتبله، و اصطفاه قبل ان ابتعثه، اذ الخلائق بالغيب مكنونة و بستر الاهاويل مصونة، و بنهاية العدم مقرونة.

علماً من اللّه تعالى بمائل [بمآل‏] الامور، و احاطة بحوادث الدهور، و معرفة بمواقع المقدور.

ابتعثه اللّه اتماماً لامره و عزيمة على امضاء حكمه و انفاذاً لمقادير حتمه.

فرأى الامم فرقاً اديانه، عكفاً على نيرآن‏ها [و] عابدة لاوثانها، منكرة اللّه مع عرفانها.

فانار اللّه بمحمد [صلى اللّه عليه و آله‏] ظلمها، و كشف عن القلوب بهمها و جلى عن الابصار غممها.

و قام عن الناس بالهداية و انقذهم من الغواية و بصرهم من العماية.

و هداهم الى الدين القويم و دعاهم الى الطريق المستقيم، ثم قبضه اللّه اليه قبض رأفة و اختيار و رغبة و ايثار، فحمد [صلى اللّه عليه و آله‏] عن [من‏] تعب هذه الدار فى راحة، قد حف بالملائكة الابرار، و رضوان الرب الغفار، و مجاورة الملك الجبار.

صلى اللّه على ابى نبيه و امينه على الوحى و صفيه و خيرته من الخلق و رضيه و السلام عليه و رحمة اللّه و بركاته».

\* \* \*

## ترجمه:

و گواهى مى‏دهم كه پدرم محمد (ص) بنده و فرستاده او است، پيش از آنكه او را بفرستد برگزيد، و پيش از آنكه او را بيافريند، براى اين مقام نامزد فرمود، و قبل ار بعثتش او را انتخاب نمود.

در آن روز كه بندگان در عالم غيب پنهان بودند، و در پشت پرده‏هاى هول‏انگيز نيستى پوشيده و به آخرين سرحد عدم مقرون بودند.

اين به خاطر آن صورت گرفت كه خداوند از آينده آگاه بود، و به حوادث جهان احاطه داشت، و مقدارت را به خوبى مى‏دانست.

او را مبعوث كرد تا فرمانش را تكميل كند، و حكمش را اجرا نمايد و مقدرات حتمى اش را نفوذ بخشد.

هنگامى كه مبعوث شد، امتها را مشاهده كرد كه مذاهب پراكنده‏اى را برگزيده‏اند، گروهى بر گرد آتش طواف مى‏كنند، و گروهى در برابر بتها سر تعظيم فرود آورده‏اند،

و با اينكه با قلب خود خدا را شناخته‏اند، او را انكار مى‏كنند.

خداوند به نور محمد (ص) ظلمتها را برچيد، و پرده‏هاى ظلمت را از دلها كنار زد، و ابرهاى تيره و تار را از مقابل چشمها برطرف ساخت.

او براى هدايت مردم قيام كرد، و آن‏ها را از گمراهى و غوايت رهائى بخشيد، و چشمهايشان را بينا ساخت، و به آئين محكم و پابرجاى اسلام رهنمون گشت، و آن‏ها را به راه راست دعوت فرمود.

سپس خداوند او را با نهايت محبت و اختيار خود و از روى رغبت و ايثار قبض روح كرد، سرانجام او از رنج اين جهان آسوده شد و هم اكنون در ميان فرشتگان، و خشنودى پرودرگار غفار و در جوار قرب خداوند جبار قرار داد.

درود خدا بر پدرم پيامبر (ص) امين وحى، و برگزيده او از ميان خلائق باد، و سلام بر او و رحمت خدا و بركاتش.

## تفسير:

در اين بخش از كلام بانوى اسلام‏ (س) نيز اشارات پرمعنائى به يك رشته از مسائل مهم درباره شخص پيامبر (ص) شده است از جمله:

١- در نخستين تعبيراتش به گوهر ممتاز پيامبر (ص) اشاره مى‏فرمايد، چيزى كه در ساير احاديث اسلامى نيز به آن اشاره شده است و در اينجا بحث مهمى مطرح است و آن اينكه، آيا ساختمان وجودى پيامبر (ص) به كلى با ديگران متفاوت بوده است؟ و اگر چنين است پس معصوم بودنش لازمه اين گوهر پاك است، و طبعاً افتخارى محسوب نمى‏شود.

و اگر گوهرش متفاوت نيست پس اين تعبيرات در كلام بانوى اسلام چه هدفى را تعقيب مى‏كند؟

حقيقت اين است كه افتخارات و مواهب پيامبران و امامان بخشى ذاتى و بخشى اكتسابى است، و با توجه به اين تركيب بندى خاص بسيارى از سؤالات پاسخ گفته مى‏شود.

به تعبير ديگر، خداوند حكيمى كه آن مأموريت عظيم را بر عهد پيامبرش مى‏گذارد آمادگيهاى ذاتى به او مى‏بخشد: گوهرى ممتاز، هوشى سرشار، اراده‏اى آهنين، عزمى راسخ، و علمى وافر و تشخيصى صائب به او مى‏دهد، و گرنه از يك فرد ضعيف اين رسالت بزرك ساخته نيست و نقض غرض خواهد شد.

و اين امر هرگز غير عادلانه نيست، همانگونه كه عضلات بازو نسبت به عضلات ظريف پلكهاى چشم، فوق العاده متفاوت است، چرا كه مسئوليت يكى تكان دادن يك پلك كوچك مى‏باشد، در حالى كه مسئوليت ديگرى بر داشتن بارهاى عظيم و كارهاى سنگين است، و اگر غير از اين بود برخلاف عدالت بود.

اما با اين حالت چنان نيست كه گوهر ذاتى پيامبر (ص) ارده و اختيار را از او سلب كند، او نيز قدرت بر گناه دارد، هر چند هرگز گناه نمى كند.

تعجب نكنيد بسيارى از مردم عادى نيز در برابر بعضى از گناهان همين حالت را دارند، فى المثل هر كس توانائى دارد كه به صورت برهنه مادرزداد در برابر جمعيت ظاهر شود، و يا قدرت دارد در يك شب سرد زمستانى بدون لباس در ميان برفها بخوابد، ولى در عين حال جز افراد ديوانه چنين كارى را انجام نمى دهند.

پيامبران و امامام معصوم نيز در برابر همه گناهان چنين حالى را دارند. اين نيز قابل توجه است كه معصومان به نسبت گوهر پاكشان مسئوليت سنگينترى دارند و كمترين ترك اولى از آن‏ها پذيرفته نيست.

و اين تعبير حضرت فاطمه‏ (س) كه مى‏فرمايد:

«علماً من اللّه تعالى بمائل الامور و احاطة بحوادث الدهور».

اشاره به همين نكته است كه خداوند چون رسالت سنگين آينده پيامبر را مى‏دانست گوهر او را چنين والا آفريد.

٢- او براى تكميل او امر الهى آمده بود، و براى اجراى فرمانهاى تكوينى او.

اين تعبير پر معنى مى‏تواند اشاره‏اى به مسأله خاتميت پيامبر (ص) و نيز اشاره‏اى به مسأله تكميل مواهب تكوينى از طريق تشريع و احكام الهى باشد (دقت كنيد) .

٣- دختر گرامى پيامبر (ص) در اين فراز از سخنانش به وضع رقت بار امتها قبل از بعثت اشاره مى‏كند كه چگونه در ظلمت خرافات گرفتار بودند، مجوس در برابر آتشكده‏ها تعظيم مى‏كردند، و عرب در مقابل بتكده‏ها، و هر كدام از ملتهاى ديگر نيز به نوعى از انحراف و پراكندگى گرفتار بودند.

و چه جالب مى‏فرمايد: «آن‏ها در عين شناخت خدا منكر او بودند» كه اشاره‏اى است گويا به مسأله «توحيد فطرى» كه در سرشت همه انسانها است.

٤- در قسمت ديگرى از اين بيان به بركات وجود پيامبر (ص) و آثار قيام او اشاره مى‏كند كه چگونه او ابرهاى تيره و تار اوهام را از افق دور ساخت و زنگار جهل و خرافات را از آئينه دلها زدود، و پرده هائى كه بر چشمها افتاده بود و از مشاهده حق مانع مى‏شد دريد، و به آئينى كه «صراط مستقيم» است و حد واسطى است ميان افراطها و تفريطها، دعوت فرمود.

و براى درك عمق اين سخن بايد مقايسه دقيقى ميان وضع مردم در عصر جاهليت، و بعد از ظهور اسلام كرد، تا اين واقعيت روشنتر گردد و بانوى اسلام (س) اين كار را در خطبه خود فرموده است.

٥- مرگ پرافتخار پيامبر (ص) يكى ديگر از مسائل قابل ملاحظه‏اى كه در اين فراز از خطبه تاريخى بانوى اسلام (س) آمده است:

او كه مرغ بلند پرواز روحش ساليان دراز در قفس تن در اين دنياى فانى زندانى و گرفتار بود، بعد از اداى رسالت، و انجام مسئوليت خود، قفس را شكست و به سوى كوى دوست پر كشيد، و در هواى سر كويش پروبال زد، و در ميان فرشتگان والا مقام آسمان جاى گرفت!

## بخش سوم‏ : اهميت كتاب اللّه و اسرار و فلسفه احكام‏

ثم التفتت الى اهل المجلس و قالت:

«انتم عباداللّه نصب امره و نهيه، و حملة دينه و وحيه، و امناء اللّه على انفسكم، و بلغاؤه الى الامم.

و زعيم حق له فيكم، و عهد قدمه اليكم.

و بقية استخلفها عليكم كتاب اللّه الناطق، و القرآن الصادق، و النور الساطع، و الضياء اللامع، بينة بصائره، منكشفة سرائره، متجلية ظواهره، مغتبط به اشياعه، قائد الى الرضوان اتباعه، مؤد الى النجا استماعه، به تنال حجج اللّه المنورة، و عزائمه المفسرة، و محارمه المحذرة، و بيناته الجالية و براهينة الكافية، و فضائله المندوبة و رخصه الموهوبة و شرايعه [شرائعه‏] المكتوبة.

فجعل اللّه الايمان تطهيراً لكم من الشرك، و الصلاة تنزيهاً لكم عن الكبر، و الزكاة تزكية للنفس، و نماء فى الرزق، و الصيام تثبيتاً للاخلاص، و الحج تشييداً للدين، و العدل تنسيقاً للقلوب، و طاعتنا نظاماً للملة، و امامتنا اماناً من الفرقة [للفرقة]، و الجهاد عزاً للاسلام، و الصبر معونة على استيجاب الاجر، و الامر بالمعروف مصلحة للعامة، و بر الوالدين و قاية من السخط، و صلة الارحام منماة للعدد، و القصاص حقناً للدماء و الوفاء بالنذر تعرضاً للمغفرة و توفية المكاييل و الموازين تغييراً للبخس، و النهى عن شرب الخمر تنزيهاً عن الرجس، و اجتناب القذف حجاباً عن اللعن و ترك السرقة ايجاباً للعفة و حرم اللّه الشرك اخلاصاً له بالربوبية.

«فاتقواللّه حق تقاقه و لا تموتن الا و انتم مسلمون».

و اطيعوا اللّه فيما امركم به ونها كم عنه، فانه «انما يخشى اللّه من عباده العلماء».

\* \* \*

## ترجمه:

سپس رو به اهل مجلس كرد و مسئوليت سنگين مهاجران و انصار را برشمرد و فرمود:

شما اى بندگان خدا! مسئولان امر و نهى پروردگار و حاملان دين و وحى او هستيد، و نمايندگان خدا بر خويشتن، و مبلغان و به سوى امتها مى‏باشيد.

پاسدار حق الهى در ميان شما، و حافظ پيمان خداوند كه در دسترس همه شماست و آنچه پيامبر (ص) بعد از خود در ميان امت به يادگار گذارده «كتاب اللّه ناطق» و قرآن صادق، و نور آشكار و روشنائى پرفروغ او است.

كتابى كه دلائلش روشن، باطنش آشكار، ظواهرش پر نور، و پيروانش پرافتخار.

كتابى كه عاملان خود را به بهشت فرا مى‏خوند، و مستمعينش را به ساحل نجات رهبرى مى‏كند.

از طريق آن به دلائل روشن الهى مى‏توان نائل گشت، و تفسير واجبات او را دريافت، و شرح محرمات را در آن خواند، و براهين روشن و كافى را بررسى كرد، و دستورات اخلاقى و آنچه مجاز و مشروع است در آن مكتوب يافت.

سپس افزود:

خداوند «ايمان» را سبب تطهير شما از شرك قرار داده.

و «نماز» را وسيله پاكى از كبر و غرور.

«زكات» را موجب تزكيه نفس و نمّو روزى.

«روزه» را عامل تثبيت اخلاص .

«حج» راوسيله تقويت آئين اسلام .

«عدالت» رامايه هماهنگى دلها.

«اطاعت» را باعث نظام ملت اسلام.

«و امامت» ما را امان از تفرقه و پراكندگى.

«جهاد» را موجب عزت اسلام.

«صبر» و شكيبايى را وسيله‏اى براى جلب پاداش حق.

«امر به معروف »را وسيله‏اى براى اصلاح توده‏هاى مردم.

«نيكى به پدر ومادر» را موجب پيشگيرى از خشم خدا.

«صله رحم» را وسيله افزايش جمعيت و قدرت.

«قصاص» را وسيله حفظ نفوس.

«وفاء به نذر» را موجب آمرزش .

«جلوگيرى از كم فروشى» را وسيله مبارزه با كمبودها.

«نهى از شرابخوارى »را سبب پاكسازى از پليديها.

«پرهيز ازتهمت ونسبتهاى ناروا» را حجابى در برابر غضب پروردگار.

«ترك دزدى »را براى حفظ عفت نفس و،

«تحريم شرك »را براى اخلاص بندگى و ربوبيت حق.

اكنون كه چنين است تقواى الهى پيشه كنيد،و آنچنانكه شايسته مقام اواست از مخالفت فرمانش بپرهيزيد، و تلاش كنيد كه مسلمان از دنيا برويد.

خدا را در آنچه امر يا نهى فرموده، اطاعت كنيد-و راه علم و آگاهى راپيش گيريد - چرا كه:

از ميان بندگان خدا، تنها عالمان و آگاهان ازاو مى‏ترسند و احساس مسوليت مى‏كنند.

\* \* \*

تفسير:

در اين بخش از خطبه بانوى اسلام‏ (س) ، نيز به نكات مهمى اشاره شده، از آن جمله:

١- مسؤليت سنگين مسلمانان در ابلاغ رسالت و گسترش اسلام در جهان، و پاسدارى از قوانين و تعليمات و ارزشهاى اسلامى مسئوليتهاى خطيرى كه اگر آن به دست فراموشى بسپارند بايد منتظر مجازات و كيفر الهى، و دورى از رحمت بى پايانش باشند.

٢- عظمت قرآن ناطق را به عنوان يك كتاب و ناطق و نور آشكار و چراغ پرفروغ كه با ظلمتهاى جهل و تعصب و خرافات به مبارزه برمى خيزد دقيقاً گوشزد فرموده است.

همان كتابى كه ظاهرش زيبا و پرنور، باطنش آشكار و پربار، دلائلش قانع كننده و نجاتبخش است.

همان رهبرى كه نجات پيروان خود را تضمين كرده، و دعوت آن‏ها را به بهشت جاويدان برعهده گرفته است.

همان فرشته نجاتى كه با منطق فصيحش دلائل توحيد را آشكار ساخته، و مبانى عقيدتى را با براهين روشنش استحكام بخشيده و برنامه‏هاى عملى را كه در مسير تكامل انسانيت مورد نياز او است تبيين كرده، و «مجاز» را از «ممنوع»، «نيك» را از «بد»، و «حق» را از «باطل» مشخص نموده است.

٣- در بيان فلسفه احكام ضمن عبارات كوتاهى، داد سخن داده، از ايمان گرفته تا وفاء به نذر، و از توحيد گرفته تا ترك كم فروشى هر يك را با جمله گويائى توصيف نموده است.

چه تعبير جالبى «خداوند ايمان را براى پاكساختن شما از آلودگى شرك قرار داده است».

اين تعبير به خوبى نشان مى‏دهد كه حقيقت توحيد و معرفة اللّه در سرشت انسان وجود دارد، اسلام براى آن آمده است كه آلودگيهاى عارضى را كه از طريق شرك حاصل مى‏شود، شستشو كند، همانگونه كه يك لباس سفيد را بعد از آلودگى مى‏شويند تا رنگ اصليش آشكار گردد.

خداوند «نماز» را براى دميدن روح تواضع در انسانها، و پائين كشيدن سركشان از مركب غرور، از طريق سجده و ركوع، و نيايش به درگاه پروردگار تشريع فرموده.

«زكات» سبب مى‏شود كه روح انسان از اسارت وابستگى به اموال و زخارف دنيا رهائى يابد، و ثروت جامعه را از طريق تقويت بنيه مالى محرومان رشد كند.

«روزه» انسان را بر هواى نفس مسلط ساخته، و روح اخلاص را در او مى‏دمد و شكوفه‏هاى تقوى را بر شاخسار وجودش آشكار مى‏سازد.

كنگره عظيم اسلامى «حج» پايه‏هاى اسلام را مستحكم نموده، و قدرت و توان مسلمين را در زمينه‏هاى مختلف فكرى و فرهنگى و نظامى و سياسى افزايش مى‏دهد.

عدالت اجتماعى، كينه‏ها را از دلها مى‏شويد، و به نابسامانيها، سامان مى‏بخشد. خداوند از طريق قبول رهبرى پيشوايان معصوم، به مسلمانان نظام اجتماعى سالم مى‏دهد و در خط توحيد، و دور از هر گونه نفاق و پراكندگى، به حركت درمى آورد.

همچنين براى هر يك از جهاد و صبر و استقامت و امر به معروف و نهى از منكر و مسائل مربوط به قصاص و پايبند بودن به تعهدات، و مبارزه با كم فروشى و پاكى دامنها از بى عفتى و ترك شرب خمر، انگشت روى نقاط حساس گذارده و جان كلام را بيان فرموده است.

٥- بانوى اسلام (س) ‏ بار ديگر به مسأله مسئوليت مسلمانان در برابر اسلام و قرآن باز مى‏گردد، و آن‏ها را به تقوا دعوت مى‏كند، مخصوصاً روى مسئله عاقبت و پايان كار تكيه كرده، و بر اين اصل اصرار مى‏ورزد كه مراقب باشيد و كارى كنيد كه مسلمان از دنيا برويد!

قلب و جان خود را به نور علم و دانش روشن سازيد كه فقط آگاهان احساس مسئوليت مى‏كنند و از خدا مى‏ترسند و در خط تقوا گام برمى دارند.

--------------------------------------------

پى نوشت ها :

١ . در نسخه بدل «و حرم الشرك» روايت شده است.

٢ . قرآن كريم، سوره آل عمران، آيه ١٠٢، در قرآن «اتقواللّه» آمده است.

٣ . قرآن كريم، سوره فاطر، آيه .٢٨

## بخش چهارم‏ : بيان موضع خود در برابر نظام حاكم‏

متن‏

ثم قالت ايها الناس اعلموا انى فاطمة، و ابى محمد (ص) اقول عوداً و بدأ ولا اقول ما اقول غلطاً، و لا افعل ما افعل شططاً.

«لقد جائكم رسول من انفسكم عزيز عليه ما عنتم حريص عليكم بالمؤمنين رؤف رحيم»

فان تعزوه و تعرفوه تجدوه ابى دون نساءكم، و اخا ابن عمى دون رجالكم، و لنعم المعزى اليه‏٩.

فبلغ بالرسالة صادعاً بالنذارة، مائلا عن مدرجة المشركين ضارباً ثبجهم، آخذاً باكظام داعياً الى سبيل ربه بالحكمة و الموعظة الحسنة، يكسر الاصنام و ينكت الهام، حتى انهزم الجمع و ولوا الدبر، حتى تفرى الليل عن صبحه، واسفر الحق عن محضه، و نطق زعيم الدين، و خرست شقاشق الشياطين، و طاح و شيظ النفاق، و انحلت عقد الكفر و الشقاق و فهتم بكلمة الاخلاص فى نفر من البيض الخماص.

و كنتم على شفاحفرة من النار، مذقة الشارب و نهزة الطامع، و قبسة العجلان، و موطى‏ء الاقدام، تشربون الطرق، و تقتاتون الورق، اذلة خاسئين، تخافون ان يتخطفكم الناس من حولكم.

فانقذ كم اللّه تبارك و تعالى بمحمد (ص) بعد اللتيا والتى، بعد ان منى ببهم الرجال، و ذؤبان العرب و مردة اهل الكتاب كلما اوقدوا ناراً للحرب اطفأها اللّه، اونجم قرن للشيطن، او فغرت فاغرة من المشركين قذف اخاه فى لهواتها، فلا ينكفأ حتى يطأ صماخها باخمصه، و يخمد لهبها، بسيفه - مكدوداً فى ذات اللّه، مجتهداً فى امر اللّه قريباً من رسول اللّه، سيداً فى اولياء اللّه، مشمراً ناصحاً، مجداً كادحاً و انتم فى رفاهية من العيش، و ادعون فاكهون، آمنون تتربصون بنا الدوائر، و تتوكفون الاخبار و تنكصون عند النزال، و تفرون عند القتال».

## ترجمه:

سپس فرمود: اى مردم!

بدانيد من فاطمه‏ام! و پدرم محمد است، كه صلوات و درود خدا بر او و خاندانش باد.

آنچه مى‏گويم آغاز و انجامش يكى است - و هرگز ضد و نقض در آن راه ندارد - و آنچه را مى‏گويم غلط نمى گويم، و در اعمالم راه خطا نمى پويم.

پيامبرى از ميان شما برخاست، و به سوى شما آمد كه از رنجهاى شما رنج مى‏برد، و به هدايت شما علاقه وافر داشت و نسبت به مؤمنان مهربان و رحيم بود.

هر گاه نسب او را بجوئيد مى‏بينيد او پدر من بوده است، نه پدر زنان شما! و برادر پسر عموى من بوده است، نه برادر مردان شما! و چه افتخار است اين نسب، درود خدا بر او و خاندانش باد!

آرى او آمد و رسالت خويش را به خوبى انجام داد، و مردم را به روشنى انذار كردند، از طريقه مشركان روى بر تافت، و بر گردنهايشان كوبيد، و گلويشان را فشرد - تا از شرك دست بردارند و در راه توحيد گام بگذارند-.

او همواره با دليل و برهان و اندرز سودمند مردم را به راه خدا دعوت مى‏كرد.

بتها را درهم مى‏شكست، و مغزهاى متكبران را مى‏كوبيد، تا جمع آن‏ها متلاشى شد، و تاريكى‏هاى برطرف گشت، صبح فردا رسيد، و حق آشكار شد، نماينده دين به سخن در آمد، و زمزمه‏هاى شياطين خاموش گشت.

افسر نفاق بر زمين افتاد، گره‏هاى كفر و اختلاف گشوده شد، و شما زبان به كلمه اخلاص «لا اله الا اللّه» گشوديد، در حالى كه گروهى اندك و تهى دست بيش نبوديد!

آرى شما در آن روز بر لب پرتگاه آتش دوزخ قرار داشتيد، و از كمى نفرات همچون جرعه‏اى براى شخص تشنه، و يا لقمه‏اى براى گرسنه، و يا شعله آتشى براى كسى كه شتابان به دنبال آتش مى‏رود، بوديد، و زير دست و پاها له مى‏شدديد!

در آن ايام آب نوشيدنى شما متعفن و گنديده بود، و خوراكتان برگ درختان! ذليل و خوار بوديد، و پيوسته از اين مى‏ترسيديد كه دشمنان زورمند شما را بربايند و ببلعند!

اما خداوند تبارك و تعالى شما را به بركت محمد (ص) بعد از آنهمه ذلت و خوارى و ناتوانى نجات بخشيد، او با شجاعان درگير شد، و با گرگهاى عرب و سركشان يهود و نصارى پنجه درافكند، ولى هر زمان آتش جنگ را برافروختند خدا آن را خاموش كرد.

و هر گاه شاخ شيطان نمايان مى‏گشت و فتنه‏هاى مشركان دهان مى‏گشود، پدرم برادرش على (ع) را در كام آن‏ها مى‏افكند، و آن‏ها را به وسيله او سركوب مى‏نمود، و او هرگز از اين مأموريتهاى خطرناك باز نمى گشت مگر زمانيكه سرهاى دشمنان را پاى مال مى‏كرد و بينى آن‏ها را بخاك مى‏ماليد!

\* \* \*

## تفسير:

در اين بخش نيز حقايق بزرگى نهفته است:

- من كيستم؟

او قبل از هر چيز خودش را به جمعيت معرفى مى‏كند، و عذر و بهانه‏ها را از آن‏ها مى‏گيرد، تا كسى نگويد من بى خبر بودم و دختر پيامبر را نشناختم، و گرنه به ياريش برمى خاستم.

او مخصوصاً روى نسبتش به پيامبر (ص) تكيه مى‏كند، و ارتباطش با على (ع) را بازگو مى‏نمايد، سپس تأكيد مى‏كند كه آنچه را مى‏گويم عين حقيقت است، سخنى را نسنجيده نمى گويم، و كلمه‏اى را بى حساب بر زبان نمى آورم. درست بشنويد و ببينيد چه مى‏گويم و مسئوليت عظيم خود را در برابر حادثه دريابيد!

## - دلسوزى فوق العاده‏

سپس علاقه رسول اللّه (ص) را به آن‏ها يادآور مى‏شود كه چگونه از رنجهاى آن‏ها رنج مى‏برد، و چگونه در غمهاى آن‏ها شريك بود، مخصوصاً روى پنج وصف از اوصاف پيامبر كه قرآن مجيد در يك آيه روى آن تكيه كرده است، تكيه فرمود:

«پيامبرى از دل جامعه و از ميان توده مردم به سوى شما آمد، پيامبرى دلسوز، و علاقمند به هدايت شما، و پيامبرى پرمحبت، و مهربان».

اوصافى كه همه اصحاب آن را در رسول اللّه (ص) ديده بودند و مى‏شناختند.

## زحمات طاقت فرساى پيامبر

سپس زحمات سنگين پيامبر (ص) را يادآور مى‏شود كه چگونه يك تنه براى ابلاغ آن رسالت بزرگ برخاست، و كمترين انحرافى در او راه يافت، و بينى گردنكشان را بر خاك ماليد، و مغز متكبران را درهم كوبيد، و سلاح او در برابر حق جويان و حق طلبان منطق و دليل و موعظه و حكمت بود، و تا آنكه قدرت مشركان را در هم شكست، و بتكده‏ها فرو ريخت، و دشمنان خدا پراكنده شدند، ظلمتها برطرف شد و سپيده دميد، خفاشها فرار كردند، و گروهى توانستند آشكارا نغمه «لا اله الا اللّه» سر دهند و آواى توحيد را در ديار كفر زمزمه كنند.

## شما اينگونه بوديد!

فاطمه (س) به ياد آن‏ها مى‏آورد كه آن روز شما گروه اندك با ايمان در ميان طوفان سخت و وحشتناك گرفتار بوديد، از يك سو وسوسه‏هاى دوران شرك و بت پرستى، گاه و بيگاه به سراغتان مى‏آمد و شما را به لب پرتگاه آتش دوزخ مى‏كشيد، و از سوى ديگر دشمنان نيرومند و بيرحم از هر طرف شما را احاطه كرده بودند، به گونه اى كه با يك چشم برهم زدن ممكن بود شما را زير دست و پاى خود له كنند و آنچنان در فشار بوديد كه جز آب ناگوار و غذاى نامناسب و خشن چيزى نصيبتان نمى شد، و پيوسته از آينده خود بيمناك بوديد.

اما خدا اراده كرده بود دندان اين گرگان خونخوار را بشكند، و سرهاى اين افعيها را به سنگ بكوبد، و اين گروه مستضعف و اندك را بر آن‏ها مسلط كند و چنين كرد.

چيزى نگذشت كه آتش فتنه‏ها خاموش گشت، و طوفانها فرو نشست، اهريمنان فرار كردند، و راهزنان و دزدان كه از تاريكى‏هاى شب ظلمانى جاهليت استفاده مى‏كردند با طلوع آفتاب عالمتاب اسلام در بيغوله‏ها پنهان شدند.

آرى فاطمه (س) اين لحظات حساس را كه هر روزش همچون يك قرن بر دوش مؤمنان سنگينى مى‏كرده به ياد آن‏ها مى‏آورد، تا نعمتهاى عظيم خدا را به دست فراموشى نسپارند، و مواهب الهى را ناسپاسى نكنند، و در تداوم اين خط الهى و رسالت عظيم بكوشند و تسليم جوسازيها نشوند.

## خدمات على (ع) :

دختر پيامبر (ص) در اين ميان خدمات بزرگ حضرت على (ع) را ياد آور مى‏شود، كه چگونه پيامبر (ص) در حوادث خطرناك، او را به مقابله مى‏فرستاد، و او با ايثارگرى فوق العاده و جانبازى و فداكارى تمام، به مقابله بر مى‏خواست، در كام فتنه‏ها فرو مى‏رفت و آن را خاموش مى‏كرد و پيروزمند باز مى‏گشت، سرهاى سركشان را با شمشير خود فرو مى‏افكند و دماغ طاغوتها را به خاك مى‏ماليد، و همه جا يار و ياور پيامبر (ص) و حامى و پشتيبان او بود.

آرى چنين كسى مى‏تواند تداوم بخش خط اين انقلاب بزرگ و مانع انحراف آن باشد.

## بخش پنجم‏ : طوفانى كه بعد از پيامبر (ص) برخاست‏

متن:

«فلما اختار اللّه لنبيه [صلى اللّه عليه و آله‏] دار انبيائه و ماؤى اصفيائه، ظهر فيكم حسيكة النفاق، و سمل جلباب الدين، و نطق كاظم الغاوين و نبغ خامل الاقلين و هدر فنيق المبطلين، فخطر فى عرصاتكم، و اطلع الشيطان رأسه من مغرزه، هاتفا بكم، فالفاكم لدعوته مستجيبين ،و للغرة فيه ملاحظين، ثم استنهضكم فوجدكم خفافاً و احمشكم فالفاكم غضاباً، فوسمتم غير ابلكم، و اوردتم غير شربكم، هذا و العهد قريب، و الكلم رحيب، و الجرح لما يندمل، و الرسول لما يقبر، ابتداراً زعمتم خوف الفتنة،

«الا فى الفتنة سقطوا و ان جهنم لمحيطة بالكافرين» فهيهات منكم؟ و كيف بكم؟ و انى تؤفكون؟ و كتاب اللّه بين‏ اظهركم امروره زاهرة [ظاهرة] و اعلامه باهرة، و زواجره لايحة، و او امره واضحة، قد خلفتموه و راء ظهوركم ارغبة عنه تريدون؟ ام بغيره تحكمون؟ بئس للظالمين بدلا.

«و من يتبع غير الاسلام ديناً فلن يقبل منه و هو فى الاخرة من الخاسرين»

## ترجمه:

اما هنگامى كه خداوند سراى پيامبران را براى پيامبرش برگزيد، و جايگاه برگزيدگانش را منزلگاه او ساخت، ناگهان كينه‏هاى درونى و آثار نفاق در ميان شما ظاهر گشت، و پرده دين كنار رفت، و گمراهان به صدا درآمدند، و گمنامان فراموش شده سربلند كردند، نعره‏هاى باطل برخاست و در صحنه اجتماع شمابه حركت در آمدند.

شيطان سرش را از مخفيگاه خود بيرون كرد و شما را به سوى خود دعوت كرد، وشما را آماده پذيرش دعوتش يافت و منتظر فريبش!

سپس شما را دعوت به قيام كرد و سبكبار براى حرك يافت! شعله‏هاى خشم و انتقام را در دلهاى شما بر افروخت، و آثار غضب در شما نمايان گشت.

و همين امر سبب شد بر غير شتر خود علامت نهيد، و در غير آبشخور خود وارد شويد، - و به سراغ چيزى رفتيد كه از آن شما نبود و در آن حقى نداشتيد و سرانجام به غصب حكومت پرداختيد-.

در حالى كه هنوز چيزى از رحلت پيامبر نگذشته بود، زخمهاى مصيبت ما وسيع و جراحات قلبى ما التيام نيافته، و حتى هنوز پيامبر (ص) به خاك سپرده نشده بود.

بهانه شما اين بود كه «مى ترسيم فتنه‏اى برپا شود!»

و چه فتنه‏اى از اين بالاتر كه در آن افتاديد؟ و همانا دوزخ به كافران احاطه دارد.

چه دور است اين كارها از شما!

راستى چه مى‏كنيد؟ و به كجا مى‏رويد؟

با اينكه كتاب خدا قرآن در ميان شماست، همه چيزش پرنور نشانه هايش درخشنده، نواهيش آشكار، اوامرش واضح، اما شما آن را پشت سر افكنده‏ايد!.

آيا از آن روى برتافته‏ايد؟ يا به غير آن حكم مى‏كنيد آه كه سمتكاران جانشين بدى را براى قرآن برگزيدند.

و هركسى آئينى غير از اسلام را انتخاب كند از او پذيرفته نخواهد شد و در آخرت از زيانكاران است.

تفسير:

حركتهاى مشكوك و خطوط انحرافى‏

بانوى اسلام (س) در اين بخش از سخنان به بازماندگان احزاب جاهلى و منافقين اشاره مى‏كند كه در زمان حيات پيامبر (ص) عرصه بر آن‏ها تنگ شده بود و سر در لاكهاى خود فرو برده، و در لانه‏هاى خود خزيده بودند.

اما ناگهان اين حشرات الارض با مرگ پيامبر خدا (ص) از لانه‏ها سر برآوردند، و خفاشانى كه در برابر مهر فروزنده وجود پيامبر (ص) تاب خودنمائى نداشتند بازيگران ميدان شدند!، و حركتهاى مشكوك آغاز شد و خطوط انحرافى آشكار گشت و بازيگران سياسى وارد معركه شدند!

## گروهى به دعوت شيطان لبيك گفتند!

انده عميق دختر پيامبر (ص) از اينجا شروع مى‏شود كه چگونه جمعيت كثيرى به دعوت شيطان لبيك گفتند، و به آواى شوم جغدها به حركت در آمدند، آلت دست منافقان كور دل، و حزب شيطان شدند، و با اينكه هنوز آب كفن پيامبر (ص) نخشكيده بود و صداى اذان مؤذنش در گوش و بانگ تكبيرش در دلها طنين افكن بود، حركتهاى ارتجاعى آغاز شد.

غير از ساده لوحان و بيمار دلان، گروه ديگرى به عنوان اينكه مى‏ترسيم اگر سخنى بگوئيم اختلاف و نفاقى روى دهد، مهر سكوت بر لب زدند، و تماشاگر صحنه شدند، و يا با آن هماهنگى كردند، تا اختلافى بروز نكند در حالى كه اين خود بزرگترين اختلاف و انحراف بود!

## پناه به قرآن بريد

فاطمه (س) اين منادى الهى سپس بر آن‏ها بانگ مى‏زند كه كجا هستيد؟ و به كجا مى‏رويد اى راه گم كرده‏ها؟ گوئى سخن پدرش پيامبر (ص) را به خاطر مى‏آورد كه:

«اذا التبست عليكم الفتن كقطع الليل المظلم فعليكم بالقرآن فمن جعله امامه قاده الى الجنة و من تركه خلفه ساقه الى النار!»

«هنگامى كه فتنه‏هاى همچون پرده‏هاى شب ظلمانى به شما روى آورد بايد به سايه قرآن پناه بريد آن كس كه قرآن را پيش روى خود دهد- و از آن پيروى كند- به بهشتش رهبرى كند، و آن كه آن را پشت سر افكنده به دوزخش مى‏راند»

بر آن‏ها فرياد مى‏زند كه قرآن را رها نكنيد، اوامر و نواهى آن روشن است، و دستورهائى را كه براى مسأله خلافت بعد از پيامبر (ص) داده آشكار است، پيش بينى لازم را براى بعد از رحلتش كرده، و چيزى در پرده ابهام باقى نگذارده است.

## هشدار به اصحاب و ياران پيامبر (ص)

بانوى اسلام (س) اين فريادگر زمان، به آن‏ها هشدار مى‏دهد كه اگر يادگار بزرگ پيامبر (ص) «قرآن» را رها كنيد، و دست به دامان غير آن بزنيد، و افكار ناتوان خود را بر تعليمات اسلام مقدم بداريد، و به بهانه مصلحت انديشى‏ها يا جلوگيرى از فتنه‏ها خود را حاكم بر قرآن بدانيد، نه محكوم فرمان آن، زيان بزرگى دامان شما را خواهد گرفت.

آتش فتنه در جامعه شما هرگز خاموش نخواهد شد، و از آنچه مى‏ترسيد در آن واقع مى‏شويد، روح اسلام از ميان شما رخت بر مى‏بندد و جز قشرى بى مغز، و ظاهرى بى محتوا چيزى باقى نخواهد ماند.

--------------------------------------------

پى نوشت ها :

١ . قرآن كريم، سوره توبه، آيه .١٢٩

٢ . قرآن كريم، سوره توبه، آيه .٤٩

٣ . قرآن كريم، سوره آل عمران، آيه .٨٥

## بخش ششم‏ داستان غصب فدك و بهانه‏هاى غاصبان و پاسخهاى كوبنده آنها

متن خطبه:

ثم لم تلبثوا الاريث [الى ريث‏] ان تسكن نفرتها، و يسلس قيادها، ثم اخذتم تورون و قدتها و تهيجون جمرتها، و تستجيبون لهتاف الشيطان الغوى واطفاء انوار الدين الجلى و اخماد سنن النبى الصفى.

تسرون حسواً فى ارتغاء، و تمشون لاهله و ولده فى الخمر و الضراء، و نصبر منكم على مثل حزالمدى، و وخز السنان فى الحشا.

و انتم الان اتزعمون ان لا ارث لنا؟

افحكم الجاهلية يبغون و من احسن من اللّه حكماً لقوم يوقنون؟

افلا تعلمون؟ بلى تجلى لكم كالشمس الضاحية الى ابنته.

ايها المسلمون أاغلب على ارثيه؟ يا بن ابى قحافة! افى كتاب اللّه ان ترث اباك و لا ارث ابى؟ قد جئت شيئاً فرياً.

افعلى عمد تركتم كتاب اللّه و نبذتموه وراء ظهوركم اذ يقول:

«و ورث سليمان داود»

«و قال فيما اقتص من خبر يحيى بن زكريا اذ قال:

«فهب لى من لدنك وليا يرثنى و يرث من آل يعقوب».

وقال:

«و اولوا الارحام بعضهم اولى ببعض فى كتاب اللّه»

و قال:

«يوصيكم اللّه فى اولادكم للذكر مثل حظ الانثيين»

و قال:

ان ترك خيراً الوصية للوالدين و الاقربين بالمعروف حقا على المتقين:»

و زعمتم ان لاحظوة لى ولا ارث من ابى؟ و لا رحم بيننا؟

افخصّكُم اللّه بآية اخرج منها ابى؟ ام هل تقولون ان اهل ملتين لايتوارثان؟ اولست انا و ابى من اهل ملة واحدة ام انتم اعلم بخصوص القرآن و عمومه من ابى و ابن عمى؟

فدونكها مخطومة مرحولة، تلقاك يوم حشرتك، فنعم الحكم اللّه و الزعيم محمد (ص) ، و الموعد القيامة و عند الساعة يخسر المبطلون و لا ينفعكم اذ تندمون،

«و لكل نبأ مستقر و سوف تعلمون».

«من يأتيه عذاب يخزيه و يحل عليه عذاب مقيم».

## ترجمه:

آرى، شما ناقه خلافت را در اختيار گرفتيد، حتى اين اندازه صبر نكرديد كه رام گردد، و تسلميتان شود، ناگهان آتش فتنه‏ها را برافروختيد، و شعله‏اى آن را به هيجان در آورديد و نداى شيطان اغواگر را اجابت نموديد، و به خاموش ساختن انوار تابان آئين حق و از ميان بردن سنتهاى پيامبر پاك الهى پرداختيد.

به بهانه گرفتن كف - از روى شير - آن را به كلى تا ته مخفيانه نوشيدند.

ظاهراً سنگ ديگران را به سينه مى‏زديد اما باطناً در تقويت كار خود بوديد -.

براى منزوى ساختن خاندان و فرزندان او به كمين نشستيد، ما نيز چاره‏اى جز شكيبايى نديديم، همچون كسى كه خنجر بر گلوى او و نوك نيزه بر دل او نشسته باشد!

عجب اينكه شما چنين مى‏پنداريد كه خداوند ارثى براى ما قرار نداده - و ما از پيامبر خدا (ص) ارث نمى بريم-.

آيا از حكم جاهليت پيروى مى‏كنيد؟ چه كسى حكمش از خدا بهتر است براى آن‏ها كه اهل يقينند؟!

آيا شما اين مسائل را نمى دانيد؟

آرى مى‏دانيد، و همچون آفتاب براى شما روشن است كه من دختر اويم، شما اى مسلمانان! آيا بايد ارث من به زور گرفته شود اى فرزند ابى قحافه به من پاسخ ده!

آيا در قرآن است كه تو از پدرت ارث ببرى و من از پدرم ارثى نبرم؟ چه سخن ناروائى؟!

آيا عمداً كتاب خدا را ترك گفتيد و پشت سر افكنديد؟ در حالى كه مى‏فرمايد:

«سليمان از پدرش داود ارث برد».

و در داستان يحيى بن زكريا مى‏گويد:

«خداوندا فرزندى نصيب من كن كه از من و از آل يعقوب ارث ببرد».

و نيز مى‏فرمايد:

«خويشاوندان در ارث بردن از يكديگر از بيگانگان اولى هستند».

و نيز مى‏گويد:

«خداوند به شما درباره فرزندانتان توصيه مى‏كند كه سهم پسران دو برابر دختران است».

و نيز فرموده:

«اگر كسى مالى از خود بگذارد، براى پدر و مادر و بستگان به طرز شايسته وصيت كند، اين بر همه پرهيزكاران حق است».

شما چنين پنداشتيد كه من هيچ بهره و ارثى از پدرم ندارم؟، و هيچ نسبت و خويشاوندى در ميان ما نيست؟!

آيا خداوندى آيه‏اى مخصوص شما نازل كرده است كه پدرم از آن خارج ساخته؟

يا مى‏گوئيد: پيروان دو مذهب از يكديگر ارث نمى برند، و من با پدرم يك مذهب نداريم؟!!

يا اينكه شما به عام و خاص قرآن از پدرم و پسر عمويم آگاهتريد؟!

حال كه چنين است پس بگير آن - ارث مرا - كه همچون مركب آماده و مهار شده آماده بهره بردارى است و بر آن سوار شو،

ولى بدان در قيامت تو را ديدار مى‏كند و بازخواست مى‏نمائيم، و در آن روز چه جالب است كه داور خدا است، و مدعى تو محمد (ص) و موعد داورى، رستاخيز، و در آن روز باطلان زيان خواهند ديد، اما پشيمانى به حال شما سودى نخواهد داشت!

بدانيد:

«هر چيزى جايگاهى دارد و قرارگاهى، و به زودى مى‏دانيد» چه كسى عذاب خوار كننده به سراغش مى‏آيد و كيفر جاويدان دامانش را مى‏گيرد!

## تفسير:

## زنده كردن آئين جاهلى‏

سخنان فاطمه (س) در اين بخش اوج بيشترى مى‏گيرد و از هيجان و سوز شديدترى برخوردار است، دلش از اين مى‏سوزد كه بار ديگر احكام جاهليت دارد زنده مى‏شود چرا كه در جاهليت به دختران مطلقاً ارث نمى دادند، اسلام آمد و خط بطلان بر اين معنى كشيد، و همه بستگان مسلمان در ارث شريك و سهيم دانست، بنابراين تنها مسأله «فدك» مطرح نيست، آنچه مطرح است در درجه اول خطر احياى سنن جاهليت و محو سنن اسلامى است و لذا در اين بخش آن‏ها را شديداً ملامت مى‏كند و آن‏ها را زير رگبار حملات خود قرار مى‏دهد.

از همه عجيبتر اينكه كار را چنان عجولانه انجام دادند كه هر كس مى‏فهميد مسأله «غصب فدك» مسأله ساده‏اى نيست، حتى نگذاردند كه جاى پايشان در امر خلافت محكم شود، و به اصطلاح آبها از آسياب بيفتد و بعد به فكر اين تجاوز ظالمانه بيفتند و اين نكته مهمى براى پى بردن به عمق اين توطئه بزرگ است.

## اشاره به دلائل خصم‏

دختر پيامبر اين خطيب بزرگ و داور پر مايه سپس به طور ضمنى به دلائل آن‏ها مى‏پردازد كه مدعى بودند رسول خدا (ص) فرموده، «ما پيامبران مطلقاً ارثى از خود به يادگار نمى گذاريم».

سپس به پاسخ منطقى دندان شكن پرداخته و از عمومات قرآن و خصوص آن شاهد و گواه مى‏آورد، و با ذكر چندين آيه از كتاب ثابت مى‏كند كه بايد اين حديث مجعول را به ديوار كوبيد!

## فاطمه (س) تمام راههاى فرار را به روى آن‏ها مى‏بندد

اين عالمه بزرگوار چنان با حربه استقلال بر حريف هجوم مى‏آورد كه راه گريزى براى او باقى نمى گذارد.

مى‏فرمايد: اگر عذر شما آن حديث مجعول است كه مى‏گويد:

«ما پيامبران ارثى نمى گذاريم»!

پاسخ آن را از آيات قرآنى براى شما گفتم، و اگر عذر شما ممنوع بودن ما از ارث است بدانيد در اسلام همه فرزندان از پدران و مادران خود ارث مى‏برند، تنها كسانى مستثناء هستند كه هم كيش و هم آئين پدر نباشند، يعنى فرزندان غير مسلمان از پدر و مادر مسلمان هرگز ارث نمى برند، آيا به عقيده شما آئين من و پدرم از هم جدإ؛ررّّ است؟!

و اگر رسوبات احكام جاهلى در مغز شماست كه مى‏گويد:

«دختر سهمى از ارث ندارد» با طلوع آفتاب اسلام اين موهومات و خرافات برچيده شده و راهى به سوى بازگشت به شب ظلمانى بعد از طلوع صبح وجود ندارد.

## آيا شما به قرآن آشناتريد يا اهل بيت وحى (ع) ؟

فاطمه (س) اين بانوى شجاع اين راه را هم بر آن‏ها مى‏بندد كه بگويند ما از قرآن چنين و چنان مى‏فهميم، مى‏گويد كجاى قرآن؟ و با كدام تفسير؟ چه كسى بهتر از پسرعمويم على (ع) كه در آغوش وحى پرورش يافته، و از كاتبان وحى بوده، و قرآن و تفسير قرآن را از دو لب پيامبر (ص) شنيده به اين كار سزاوارتر است؟

اصلا قرآن در خانه ما نازل شده و «اهل البيت ادرى ما فى البيت»

خلاصه در يكجا به مسأله ارث بردن سليمان از پدرش داود، و ارث بردن يحيى از پدرش زكريا كه همه از انبياى بزرگ بودند اشاره مى‏فرمايد و مى‏گويند- بر خلاف اين روايت مجعول - قرآن تصريح مى‏كند كه از يكديگر ارث بردند و مى‏دانيم هر روايتى مخالف قرآن باشد از درجه اعتبار ساقط است.

و گاه از عمومات قرآن كه مى‏گويد: «فرزندان، اعم از پسر و دختر، از پدران ارث مى‏برند» و «عموم خويشاوندان در سهم ارث طبق قانون اسلام و طبقات تعيين شده در ارث سهميه دارند» بهره مى‏گيرد و مى‏گويد:

آيا اين خبر واحد كه هم مخالف عموم قرآن است و هم مخالف خصوص آن مى‏تواند ارزش و بهائى در دادگاه عدل اسلامى داشته باشد و سر سوزنى براى آن قيمت قائل شد؟ سپس تمام راههاى ديگر از جمله موانع مهم ارث را شمرده و نفى مى‏كند.

٥- اكنون كه چنين است همه از آن شما!

سپس دختر گرامى (ص) ، اين بانوى فداكار براى اينكه آن‏ها تصور نكنند كه دلبستگى خاصى به فدك به عنوان مال دنيا دارد، نه به عنوان يك هدف الهى، در بخش ديگرى از سخنانش مى‏افزايد:« اكنون كه چنين است همه‏اش را در اختيار بگيريد، و هر كار از شما ساخته است بكنيد، اما بدانيد دادگاه عظيمى در پيش داريد كه با دادگاههاى عالم دنيا فرق بسيار دارد، در آنجا حاكمش خدا است، و مدعى شما در آن دادگاه شخص پيامبر (ص) است، و موعد دادگاه روز قيامت «يوم البروز» روز آشكار شدن همه پنهانيهاست!»

اگر پاسخى براى آن روز آماده كرده‏ايد بسم اللّه، و گرنه خود را براى كيفر الهى آماده كنيد.

آن روز قطعاً از كار خود پشيمان خواهيد شد ولى اين پشيمانى قطعاً براى شما سودى نخواهد داشت چرا كه پرونده اعمال بسته شده، و راهى براى بازگشت به گذشته وجود ندارد.

## بخش هفتم : ‏استمداد از طايفه «انصار»

متن خطبه:

ثم رمت بطرفها نحو الانصار فقالت:

يا معشر الفتيه (النقيبه) و اعضاد الملة و حضنه الاسلام، ما هذه الغميزة فى حقى و السنة عن ظلامتى.

اما كان رسول اللّه صلى اللّه عليه وآله ابى يقول: «المرء يحفظ فى ولده»

سرعان ما احدثتم و عجلان ذا اهالة، و لكم طاقة بما احاول و قوة على ما اطلب و ازاول.

اتقولون مات محمد صلى اللّه عليه و آله فخطب جليل استوسع و هنه و استنهر فتقه، و انفتق رتقه.

و اظلمت الارض لغيبته، و كسفت النجوم لمصيبته، و اكدت الامال، و خشعت الجبال، و اضيع الحريم، و ازيلت الحرمة عند مماته.

فتلك واللّه النازلة الكبرى، والمصيبة العظمى، لا مثلها نازلة، و لا بائقة عاجلة، اعلن بها كتاب اللّه جل ثناؤه فى افنيتكم و فى ممساكم و مصبحكم هتافاً و صراخاً و تلاوة والحاناً، و لقبله ما حل بانبياء اللّه حكم فصل، و قضاء حتم.

«و ما محمد الا رسول قد خلت من قبله الرسل افان مات او قتل النقلبتم على اعقابكم و من ينقلب على عقيبه فلن يضراللّه شيئاً و سيجزى اللّه الشاكرين»

ايها بنى قيلة! أاهضم تراث ابيه و انتم بمرأى منى و مسمع و منتدى و مجمع؟ تلبسكم الدعوه و تشملكم الخبره و انتم ذو العدد و العدة و الاداة و القوة، و عندكم السلاح و الجنة، تو افيكم الدعوة فلا تجيبون، و تأتيكم الصرخه فلا تغيثون (تغينون) ، و انتم موصوفون بالكفاح، معروفون بالخير و الصلاح، و النخبة التى انتخبت و الخيرة التى اختيرت.

قاتلتم العرب، و تحملتم الكد و التعب، و ناطحتم الامم و كافحتم البهم، لا نبرح او تبرحون، نامركم فتأمرون، حتى اذا دارت بنارحى الاسلام و در حلب الايام، و خضعت نعرة الشرك و سكنت فوره الافك، و خمدت نيران الكفر، و هدأت دعوة الهرج، و استوثق (استو سق) نظام الدين!

فانى حرتم بعد البيان؟ و اسررتم بعد الاعلان؟ و نكصتم بعد الاقدام؟ و اشركتم بعدالايمان؟

«الا تقاتلون قوما نكثوا ايمانهم و هموا باخراج الرسول و هم بدؤكم اول مرة اتخشوه نه و اللّه احق أن تخشوه ان كنتم مومنين».

الا قدارى ان قد اخلدتم الى الخفض، و ابعدتم من هو احق بالبسط و القبض، قد خلوتم بالدعة و نجوتم من الضيق بالسعة، فمججتم ما وعيتم، و دسعتم الذى تسوغتم.

«فان تكفروا انتم و من فى الارض جميعاً فان اللّه لغنى حميد».

الا و قد قلت ما قلت على معرفة منى بالخذلة التى خامرتكم و الغدرة التى استشعرتها قلوبكم، و لكنها فيضة النفس، و نفثة الغيض (الغيظ) و خور القناة و بثة الصدر و تقدمة الحجة.

فدو نكموها فاحتقبوها دبرة الظهر نقيبة (نقبة) الخف، باقية العار، موسومة بغضب اللّه و شنار الابد، موصولة بناراللّه الموقدة التى تطلع على الافئدة.

فبعين اللّه ما تفعلون.

«و سيعلم الذين ظلموا منقلب ينقلبون»

و انا ابنة نذيرلكم بين يدى عذاب شديد، فاعملوا

«انا عاملون و انتظروا انا منتظرون»!

## ترجمه:

سپس بانوى اسلام گروه انصار را مخاطب ساخته و با آهنگى رسا و محكم و كوبنده ادامه سخن داد و چنين فرمود:

اى جوانمردان، و اى بازوان توانمند ملت و ياران اسلام!

اين ناديده گرفتن حق مسلم من از سوى شما چيست؟ اين چه تغافلى است كه در برابر ستمى كه بر من وارد شده نشان مى‏دهيد؟!

آيا رسول خدا (ص) پدرم نمى فرمود:

«احترام هر كس را در مورد فرزندان او بايد نگاهداشت؟»

چه زود اوضاع را دگرگون ساختيد، و چه با سرعت به بيراهه گام نهاديد، با اينكه توانائى بر احقاق حق من داريد؟ و نيروى كافى بر آنچه مى‏گويم در اختيار شماست.

آيا مى‏گوئيد: محمد (ص) از دنيا رفت - و با مردن او همه چيز تمام شد، و خاندان او بايد به دست فراموشى سپرده شوند و سنتش پايمال گردد-

آرى مرگ او مصيبت و ضربه دردناكى بر جهان اسلام بود، فاجعه سنگينى كه بر همه غبار غم فرو ريخت، و شكافش هر روز آشكارتر، و گسستگى آن دامنه دارتر، و وسعتش فزونتر مى‏گردد، زمين از غيبت او تاريك، و ستارگان براى مصيبتش بى فروغ ، و اميدها به يأس مبدل گشت، كوهها متزلزل گرديد، احترام افراد پايمال شد و با مرگ او حرمتى باقى نماند!

به خدا سوگند اين حادثه‏اى است عظيم، و مصيبتى است بزرگ، و ضايعه‏اى است جبران‏ناپذير، ولى فراموش نكنيد اگر پيامبر (ص) رفت قرآن مجيد قبلا از آن خبر داده بود، همان قرآنى كه پيوسته در خانه‏هاى شماست، و صبح و شام با صداى بلند و فرياد و - يا - آهسته و با الحان مختلف در گوش ما خوانده مى‏شود، پيامبران پيشين نيز قبل از او با اين واقعيت روبرو شده بودند چرا كه مرگ فرمان تخلف‏ناپذير الهى است.

آرى قرآن صريحاً گفته بود:

«محمد (ص) تنها، فرستاده خدا بود، و قبل از او رسولان ديگرى آمدند و رفتند، آيا اگر او بميرد و يا كشته شود شما بر پاشنه پا مى‏چرخيد و به عقب برمى‏گرديد - و با آئين اسلام وداع گفته رو به خرافات و مظالم جاهليت مى‏آوريد -؟ هر كس به عقب باز گردد به خداوند زيانى نمى رساند و خداوند به زودى پاداش سپاسگذاران را مى‏دهد.»

عجبا! اى فرزندان «قيله» آيا ارث من بايد پايمال گردد و شما آشكارا مى‏بينيد و مى‏شنويد، و در جلسات و مجمع شما اين معنى گفته مى‏شود و اخبارش به خوبى به شما مى‏رسد و باز هم خاموش نشسته‏ايد؟ با اينكه داراى نفرات كافى و تجهيزات و نيروى وسيع و سلاح و سپر هستيد، دعوت مرا مى‏شنويد و لبيك نمى گوئيد؟ و فرياد من در ميان شما طنين افكن است و به فرياد نمى رسيد؟ با اينكه شما در شجاعت زبان زد مى‏باشيد و در خير و صلاح معروفيد، و شما برگزيدگان اقوام و قبائل هستيد.

با مشركان عرب پيكار كرديد و رنجها و محنتها را تحمل نموديد، شاخهاى گردنكشان را درهم شكستيد، و بإ؛ژژّى جنگجويان بزرگ دست و پنجه نرم كرديد، و شما بوديد كه پيوسته با ما حركت مى‏كرديد، ودر خط ما قرار داشتيد، دستورات ما را گردن مى‏نهاديد و سر بر فرمان ما داشتيد، تا آسياى اسلام بر محور وجود خاندان ما به گردش درآمد، و شير در پستان مادر روزگار فزونى گرفت، نعره‏هاى شرك در گلوها خفه شد و شعله‏هاى دروغ فرو نشست، آتش كفر خاموش گشت، و دعوت به پراكندگى متوقف شد و نظام دين محكم گشت.

پس چرا بعد از آنهمه بيانات قرآن و پيامبر (ص) امروز حيران مانده‏ايد؟ چرا حقايق را بعد از آشكار شدن مكتوم مى‏داريد و پيمانهاى خود را شكسته‏ايد، و بعد از ايمان راه شرك پيش گرفته‏ايد؟

«چرا با قومى كه پيمانهاى خود را شكسته‏اند و تصميم به اخراج پيامبر (ص) گرفته‏اند پيكار نمى كنيد؟ در حالى كه آن‏ها آغازگر بودند؟ آيا از ايشان مى‏ترسيد، بهتر است از خدا بترسيد اگر ايمان داريد»؟

آگاه باشيد من چنين مى‏بينم كه شما رو به راحتى گذارده‏ايد؟ و عافيت طلب شده‏ايد، كسى را از همه براى زعامت و اداره امور مسلمين شايسته‏تر بود دور ساختيد، و به تن پرورى و آسايش در گوشه خلوت تن داديد، و از فشار و تنگناى مسئوليتها به وسعت بى تفاوتى روى آورديد.

آرى آنچه را از ايمان و آگاهى در درون داشتيد بيرون افكنديد، و آب گوارائى را كه نوشيده بوديد به سختى از گلو برآورديد!

اما فراموش نكنيد خداوند مى‏فرمايد:

«اگر شما و تمام مردم روى زمين كافر شوند به خدا زيانى نمى رسانند، چرا كه خداوند از همه بى نياز و غنى حميد است.»

بدانيد و آگاه باشيد من آنچه را بايد بگويم گفتم، با اينكه بخوبى مى‏دانم ترك يارى حق با گوش و پوست شما آميخته، و عهدشكنى قلب شما را فراگرفته است ولى قلبم از اندوه پر بود - و احساس مسئوليت شديدى مى‏كردم - كمى از غمهاى درونيم بيرون ريخت، و اندوهى كه در سينه‏ام موج مى‏زد خارج شد، «تا با شما اتمام حجت كنم و عذرى براى احدى باقى نماند».

اكنون كه چنين است اين مركب خلافت و آن فدك، همه از آن شما، محكم بچسبيد و رها نكنيد، ولى بدانيد اين مركبى نيست كه بتوانيد راه خود را بر آن ادامه دهيد. پشتش زخم، و كف پايش شكافته است!

داغ ننگ بر آن خورده، و غضب خداوند علامت آن است، و رسوائى ابدى همراه آن، و سرانجام به آتش برافروخته خشم الهى كه از دلها سر بر مى‏كشد خواهد پيوست!

فراموش نكنيد آنچه را انجام مى‏دهيد در برابر خدا است.

«و ستمگران به زودى مى‏فهمند به چه سرنوشتى گرفتار مى‏شوند».

«و من دختر پيامبرى هستم كه شما را در برابر عذاب شديد انذار كرد، آنچه از دست شما برمى آيد انجام دهيد.

ما نيز به وظيفه الهى خود عمل خواهيم كرد، شما منتظر باشيد ما نيز منتظريم!

## تفسير

## نقش مؤثر انصار در پيشرفت اهداف اسلامى‏

بانوى اسلام در اين بخش از سخنانش، طائفه انصار را به عنوان يك قشر برگزيده و بازوى توانمند اسلام و حامى مخلص پيامبر (ص) توصيف مى‏كند، و از زحماتى كه آن‏ها از بدو ورود پيامبر در مدينه، و حتى قبل از آن در راه اسلام كشيدند، در تعبيرات كوتاهش اظهار تشكر و سپاسگزارى مى‏نمايد.

آرى به راستى انصار نقش بسيار مؤثرى در پيشرفت اسلام در جنگ و صلح در آغاز و انجام و در همه مراحل داشتند، و با آنهمه، توقعى كمتر از مهاجران داشتند، و اگر كار به دست آن‏ها مى‏افتد شايد تاريخ اسلام مسير روشنترى را مى‏پيمود، البته در ميان مهاجران افراد مخلصى بودند كه از هيچ فداكارى فروگذار نكردند ولى با اينهمه نفوذ بازيگران سياسى در ميان آن‏ها وضع را به كلى دگرگون ساخت.

## فاطمه‏٣ انصار را زير رگبار حملات قرار مى‏دهد

ولى تعجب بانوى اسلام از اين است كه چرا اين بازوان توانمند و ياران ديرينه پيامبر در برابر اين ستمى كه بر خاندانش روا داشتند مهر خاموشى بر لب زدند، و با سكوت خود صحه بر پاى اين مظالم گذارند، و احترام پيامبر را در بازماندگان او رعايت نكردند، و از همه مهمتر در برابر تغيير محور خلافت پس از يك درگيرى كوتاه آنهم به نفع خودشان در برابر حق السكوتى كه گرفتند همكارى و همفكرى و همدردى كردند و اين خطائى بود نابخشودنى!

## با رحلت (ص) اسلام نمى ميرد!

گرچه قرآن مجيد از يكسو و خود پيامبر (ص) از سوى ديگر اين حقيقت را گوشزد كرده بود كه آئين اسلام قائم به شخص نيست، آئينى است جاويدان تا قيام قيامت و هرگز با وفات پيامبر (ص) پايان نخواهد گرفت، چرا كه انقلابى بود بر اساس يك مكتب، مكتبى آسمان و الهى، مكتبى هماهنگ با نيازهاى انسانها در تمام طول تاريخ و چنين مكتبى بايد بماند.

ولى با اينهمه، گروهى كوته فكر و ظاهربين باز تصور مى‏كردند، با ضربه دردناك و مصيبت جانسوزى كه از وفات پيامبر (ص) بر جهان اسلام وارد شد و با خلائى كه از فقدان اين رهبر بزرگ در محيط اسلام پديد آمده فاتحه اسلام خوانده شده، و طومار آن در هم پيچيده است! و به همين دليل در برابر نعره‏هاى جاهليت سكوت مى‏كردند.

فاطمه‏٣ فرياد مى‏زد، و آيات قرآن را كه از بقاء و جاودانگى اسلام سخن مى‏گويد، به ياد آن‏ها مى‏آورد، غافلان را از خواب بيدار مى‏كند، و مسلمانان را به مسئوليتهاى سنگين شان در آن مقطع فوق العاده حساس آشنا مى‏سازد.

## چرا در برابر پايمال شدن احكام اسلام خاموش نشسته‏ايد؟

او در فراز ديگرى از سخنانش با شدت تمام انصار را سرزنش مى‏كند كه سكوت شما در ماجراى «فدك»، ماجرائى كه حلقه‏اى از يك سلسله انحرافات زنجيره‏اى، و جرقه‏اى است از يك شعله گسترده، و قطره‏اى است از يك جريان وسيع، به قيمت زنده شدن طيف ضد اسلامى تمام خواهد شد!

مردم مى‏گويند: اگر به راستى قانون اسلام حق است، چرا در مورد نزديكترين نزديكان پيامبر (ص) اجرا نمى شود؟ جائى كه چنين حكم مسلمى را پايمال كنند، و شما با سكوتتان صحّه بر آن بگذاريد، پايمال كردن ساير احكام اسلامى كار مشكلى نخواهد بود!

شما بايد به اين مسئله به عنوان يك «جريان» بنگريد نه به عنوان يك «رويداد موضعى و مقطعى»، و حساب كنيد در پشت اين ماجرا چه ماجراهاى ديگرى نهفته است؟ جوش و خروش من نيز از همين جهت است!

تصور نكنيد قيام شما براى «حمايت مظلومى چون من» شكافى در جامعه اسلامى ايجاد مى‏كند، بلكه به عكس سكوت شما همه چيز را زير سؤال مى‏برد، اگر بگوئيد قدرت نداريد دروغ است، امكانات فراوان از آغاز در اختيار شما بوده، و الان نيز بيشتر است، با اينحال چرا آيات صريح قرآن را كه مى‏گويد: «با پيمان شكنان به پيكار برخيزيد»، پشت سرافكنده‏ايد؟ و به جاى ترس از خدا از آن‏ها مى‏ترسيد؟

٥- غلبه روح عافيت طلبى‏

سپس اين معلم بزرگى در فراز ديگرى دست به اعماق روح آن‏ها كرده، و علت اصلى اين سكوت را بيرون مى‏كشد، و مى‏فرمايد: مسأله اين است كه روح عافيت‏طلبى بر شما چيره شده، به آسايش خواهى تن در داده‏ايد، و با اينكه با چشم خود مى‏بينيد آن كس راكه شايسته‏تر از همه براى خلافت است كنار زده‏اند باز سكوت مى‏كنيد؟

آرى يك انقلاب راستين تا زمانى پيشرو است كه افراد روح انقلابى خود را حفظ كنند، و تمايلات عافيت طلبانه بر آن‏ها چيره نشود، و گرنه در برابر مشكلات زانو مى‏زنند، و از كنار حوادث تلخ و مسؤليت آفرين بى تفاوت مى‏گذرند و انقلاب خاموش مى‏شود.

## با اين روحيه مى‏دانم از شما كارى ساخته نيست !

اين بانوى شجاع با بنيش عميق خود حوادث آينده را باز مى‏گويد، و در فراز ديگرى از سخنانش در اين بخش، به طائفه انصار خطاب كرده مى‏گويد: هدف من اتمام حجت است، و گرنه اميدى به شما ندارم، جائى كه در مسأله «خلافت» سكوت كنيد در مسأله «فدك» به طريق اولى سكوت خواهيد كرد، اما سخنان امروز من در تاريخ اسلام ثبت مى‏شود، و آيندگان قضاوت خواهند كرد، و من مى‏خواستم علاوه بر اين عقده‏هاى دلم را نيز بگشايم و خونهاى درون سينه‏ام را بيرون بريزم تا همگان از درد جانكاه من باخبر شوند!

## در انتظار حوادث دردناك باشيد

اين شيرزن اسلام در فراز ديگرى به آنها خاطر نشان مى‏كند كه گمام مبريد كه اين سكوت، و آن عافيت‏طلبى، اين تماشاچى شدنها، و اين بى تفاوتيها، براى شما ارزان تمام مى‏شود، شما ميوه تلخ آن را در همين دنيا به صورت حكومتهاى جبارى - همچون بنى اميه و بنى عباس - كه نه بر نسلهاى آينده شما رحم مى‏كنند و نه بر اسلام و قرآن، خواهيد چشيد.

بعلاوه در دادگاه بزرگ الهى در قيامت نيز كفاره آن را خواهيد پرداخت.

## او انذار كرد، و من هم انذار مى‏كنم!

فاطمه‏٣ بانوى دلخسته و دختر والامقام پيامبر (ص) در آخرين بخش از سخنانش همان سخنى را مى‏گويد كه پيامبران الهى در برابر قوم سركش مى‏گفتند، آنها را انذار مى‏كند و مى‏فرمايد:

«شما در انتظار باشيد و ما نيز منتظريم».

شما در انتظار فشار هر چه بيشتر بر خاندان پيامبر (ص) ، ما هم در انتظار مجازات دردناك الهى براى شما!

ناصر مكارم شيرازى

جمادى الثانى ١٤٠٨

--------------------------------------------

پى نوشت ها :

١. قرآن كريم، سوره مائده، آيه .٥٠

٢. قرآن كريم،سوره نمل، آيه‏ .١٦

٣. قرآن كريم، سوره مريم، آيه ٥ و .٦

٤. قرآن كريم، سوره انفال، آيه .٧٥

٥. قرآن كريم، سوره نساء، آيه .١١

٦. قرآن كريم، سوره بقره، آيه .١٨٠

٧. قرآن كريم، سوره انعام، آيه .٦٧

٨. قرآن كريم، سوره هود، آيه .٣٩

٩. قرآن كريم، سوره آل عمران، آيه .١٤٤

١٠. (١) قرآن كريم، سوره توبه، آيه .١٣

١١. (٢) قرآن كريم، سوره ابراهيم، آيه ٨:در قرآن «ان تكفروا» آمده است.

١٢. قرآن كريم، سوره شعراء، آيه .٢٢٧

١٣. قرآن كريم، سوره هود، آيه ١٢١ و .١٢٢

١٤. «قيله» زن با شخصيت و شرافتمندى بود كه نسب قبائل انصار به او منتهى مى‏گردد.

فهرست مطالب

[سرنوشت دردناك زنان در طول تاريخ‏ 2](#_Toc416338203)

[ولادت پرشكوه فاطمه (س) ‏ 5](#_Toc416338204)

[محبت فراوان پيامبر (ص) نسبت به فاطمه (س) 10](#_Toc416338205)

[فاطمه (س) ‏ در كنار پدر 14](#_Toc416338206)

[فاطمه (س) ‏ همسر وفادار امير مؤمنان (ع) 19](#_Toc416338207)

[مهر فاطمه‏ 22](#_Toc416338208)

[جهيزيه فاطمه‏ 23](#_Toc416338209)

[مراسم جشن عروسى‏ 24](#_Toc416338210)

[فاطمه (س) بعد از رحلت پيامبر (ص) 29](#_Toc416338211)

[فضائل و مقامات فاطمه (س) از زبان ديگران 32](#_Toc416338212)

[برترين بانوى جهان‏ 39](#_Toc416338213)

[بانوى بهشتى‏ 42](#_Toc416338214)

[فاطمه محبوب‏ترين افراد نزد پيامبر (ص) 45](#_Toc416338215)

[مقام قرب فاطمه (عليهاالسلام) در پيشگاه خدا 50](#_Toc416338216)

[زهد و ايثار فاطمه (س) ‏ 51](#_Toc416338217)

[مقام علمى فاطمه (س) 56](#_Toc416338218)

[كرامات فاطمه زهراء (س) 60](#_Toc416338219)

[نخستين كسى كه وارد بهشت مى‏شود 62](#_Toc416338220)

[نامهاى پرمعناى فاطمه (س) ‏ 64](#_Toc416338221)

[هديه پيامبر (ص ) به فاطمه (عليهاالسلام) 66](#_Toc416338222)

[ماجراى غم‏انگيز فدك‏ 68](#_Toc416338223)

[عوامل سياسى غصب فدك‏ 71](#_Toc416338224)

[فدك در طول تاريخ‏ 74](#_Toc416338225)

[فدك و امامان اهل‏بيت 78](#_Toc416338226)

[حدود و مرزهاى فدك! 87](#_Toc416338227)

[نتيجه‏گيرى‏ 89](#_Toc416338228)

[حماسه بزرگ‏ 91](#_Toc416338229)

[اسناد و مدارك خطبه‏ 95](#_Toc416338230)

[محورهاى هفتگانه خطبه فاطمه زهراء (س) 97](#_Toc416338231)

[تفسير فشرده‏ 100](#_Toc416338232)

[بخش‏دوم‏ : مقام والاى پيامبر (ص) ، ويژگيها و اهداف او 103](#_Toc416338233)

[ترجمه: 104](#_Toc416338234)

[تفسير: 105](#_Toc416338235)

[بخش سوم‏ : اهميت كتاب اللّه و اسرار و فلسفه احكام‏ 108](#_Toc416338236)

[ترجمه: 109](#_Toc416338237)

[تفسير 111](#_Toc416338238)

[بخش چهارم‏ : بيان موضع خود در برابر نظام حاكم‏ 114](#_Toc416338239)

[ترجمه: 114](#_Toc416338240)

[تفسير: 116](#_Toc416338241)

[- دلسوزى فوق العاده‏ 117](#_Toc416338242)

[زحمات طاقت فرساى پيامبر 118](#_Toc416338243)

[شما اينگونه بوديد! 118](#_Toc416338244)

[خدمات على (ع) : 120](#_Toc416338245)

[بخش پنجم‏ : طوفانى كه بعد از پيامبر (ص) برخاست‏ 120](#_Toc416338246)

[ترجمه: 121](#_Toc416338247)

[تفسير 122](#_Toc416338248)

[حركتهاى مشكوك و خطوط انحرافى‏ 122](#_Toc416338249)

[گروهى به دعوت شيطان لبيك گفتند! 123](#_Toc416338250)

[پناه به قرآن بريد 123](#_Toc416338251)

[هشدار به اصحاب و ياران پيامبر (ص) 124](#_Toc416338252)

[بخش ششم‏ داستان غصب فدك و بهانه‏هاى غاصبان و پاسخهاى كوبنده آنها 125](#_Toc416338253)

[ترجمه: 126](#_Toc416338254)

[تفسير: 128](#_Toc416338255)

[زنده كردن آئين جاهلى‏ 128](#_Toc416338256)

[اشاره به دلائل خصم‏ 129](#_Toc416338257)

[فاطمه (س) تمام راههاى فرار را به روى آن‏ها مى‏بندد 129](#_Toc416338258)

[آيا شما به قرآن آشناتريد يا اهل بيت وحى (ع) ؟ 130](#_Toc416338259)

[بخش هفتم : ‏استمداد از طايفه «انصار» 131](#_Toc416338260)

[ترجمه: 133](#_Toc416338261)

[تفسير 137](#_Toc416338262)

[نقش مؤثر انصار در پيشرفت اهداف اسلامى‏ 137](#_Toc416338263)

[فاطمه‏٣ انصار را زير رگبار حملات قرار مى‏دهد 137](#_Toc416338264)

[با رحلت (ص) اسلام نمى ميرد! 138](#_Toc416338265)

[چرا در برابر پايمال شدن احكام اسلام خاموش نشسته‏ايد؟ 139](#_Toc416338266)

[با اين روحيه مى‏دانم از شما كارى ساخته نيست ! 140](#_Toc416338267)

[در انتظار حوادث دردناك باشيد 141](#_Toc416338268)

[او انذار كرد، و من هم انذار مى‏كنم! 141](#_Toc416338269)

[فهرست مطالب 143](#_Toc416338270)